



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما الصلوة والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مینگا

فصلنامه علمی و پژوهشی
پایه نهم شماره ۳۳ زمستان ۱۳۹۱



دبیر علمی
دکتر علی محمدی
دبیر اجرایی
دکتر سید علی محمدی
دبیر فنی
دکتر سید علی محمدی
دبیر نشر
دکتر سید علی محمدی
دبیر چاپ
دکتر سید علی محمدی
دبیر توزیع
دکتر سید علی محمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	میقات حج-جلد ۶۶
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۱	دعای سعی
۳۷	اختلاف در هلال ذی حجه از جهت حکم حاکم عامه و حکم وقوفین
۷۲	نقش علی بن ابی طالب (ع) در غزوه‌ها و سریه‌ها
۱۰۷	بنو قریظه سومین گروه یهودی در مدینه
۱۳۶	خفتگان در بقیع (۲)
۱۵۱	علمای وهابی از ارتباط با ما می ترسند
۱۵۴	الرحلة المغربية
۱۷۴	درباره سفرنامه حج منصور
۱۹۲	لحظه‌های به یاد ماندنی
۲۰۱	خبرهایی درباره حج
۲۱۸	درباره مرکز

میقات حج-جلد ۶۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹
 عنوان و نام پدیدآور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی
 مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴
 شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰-۵۴۵۰۰
 یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).
 یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.
 عنوان روی جلد : خاطرات حج.
 عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).
 عنوان دیگر : خاطرات حج
 موضوع : حج -- خاطرات
 موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات
 رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۹م۸۵ ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴
 ص: ۱

اشاره

دعای سعی

ص: ۶

مقدمه

در شمال شرقی کعبه، بعد از آن که وادی را طی کردی به دو کوه صفا و مروه و سعی می‌رسی. طواف میان صفا و مروه «سعی» است و طبق آیه شریفه **إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ... (۱)** سعی از «شعائر الله» است و چون سعی عبادت است، باید با قصد قربت انجام شود و برای تحقق بخشیدن به این امر لزومی، باید مقدماتی فراهم گردد. و لذا فقها گفته‌اند:

«مستحب است از دری که محاذی حجر الأسود است، به سوی صفا متوجه شود و با آرامی دل و بدن، بالای صفا رفته و به خانه کعبه نظر کند و به رکنی که حجرالأسود در آن است رو نموده، حمد و ثنای الهی را به جا آورد ...» (۲)

برای داشتن استقامت و پایداری در امور واجب و آمادگی و توجه بیشتر و حضور قلب کاملتر باید:

۱. حمد و ثنای خدا و نیز تکبیر، تهلیل، تسیح و تحمید گوید.

۲. نعمت‌های الهی را یاد آورد.

۳. صلوات بفرستد.

۴. پیروزی حق را متذکر شود.

۵. به یاد مرگ باشد.

۶. وحشت قبر را یاد آورد.

۷. از خداوند بخواهد در سایه عرش او قرار گیرد؛ آنگاه که هیچ سایه‌ای نیست جز سایه عرش خدا.

آغاز سعی

آغاز سعی از صفا و پایان آن در مروه، سنتی است که هم در روایات شیعه آمده و هم در روایات اهل سنت. جابر بن عبدالله انصاری که داستان حج پیامبر را نقل کرده، می‌گوید: حضرت از در مسجد الحرام به سوی صفا رفت و چون به این کوه نزدیک شد، آیه: **إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ...** را خواند و فرمود: آغاز می‌کنم آنچه را خدا آغاز کرد و آنگاه از صفا آغاز کرد. آن حضرت ابتدا بر فراز کوه صفا برآمد و تا آنجا بالا رفت که کعبه را از فراز کوه دید و خداوند را تهلیل و تکبیر گفت. (۳)

امام صادق (ع) وقتی طواف و دو رکعت نماز آن را انجام داد، فرمود: از جایی آغاز می‌کنم که پروردگار بزرگ آغاز کرد و فرمود: **إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ (۴)**

و این معنی از لطایف است که سخن حق به حکمت و دقت آراسته است و تقدیم و تأخیر آن نیز دارای سرّی است؛ همچنان که تقدیم «صفا» بر «مروه» در باطن دارد و حضرت رسول در علت شروع از صفا، از لطیفه در قول استفاده کرد. آری، تقدم در گفتار، تقدم در عمل را نیز ایجاب می‌کند.

آداب سعی

زائر، آنگاه که از طواف و پرواز پروانه وار برگردد خانه فراغت یافت و سبکبال گردید و رازهای خویش را در دو رکعت نماز و در جایگاه خلیل و دوست خدا، ابراهیم (ع) با خدای خویش در میان نهاد، اکنون راهی صفا و مروه می‌گردد تا با سعی میان آن دو، در طوافی از نوع دیگر و با آدابی ویژه حضور یابد:

- ۱- بقره ۲: ۱۵۸
- ۲- امام خمینی ۱، مناسک محشی، چاپ تهران، حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، ص ۳۵۵
- ۳- شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، باب ۵، ح ۱
- ۴- همان.

ص: ۷

امام صادق (ع) فرمود:

«ثُمَّ اخْرُجْ إِلَى الصَّفَا مِنَ الْبَابِ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَهُوَ الْبَابُ الَّذِي يُقَابِلُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ حَتَّى تَقْطَعَ الْوَادِيَّ وَعَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَالْوَقَارَ...».

(۱)

«آنگاه به جانب صفا بیرون رو، از همان دری که پیامبر خدا بیرون رفت و آن در روبه روی حجر الأسود است، تا آن وادی را طی کنی و آرام و با وقار و باطمینان باش.»

پس باید از راهی که پیامبر خدا (ص) رفت برویم تا در عمل بنمایانیم که پیرو سنت پیامبریم؛ روشن است که هر آن چه بخواهد به عنوان عبادت انجام گیرد، باید به فرمان خدا و طبق سنت پیامبر باشد و باید مسیر را مانند آن حضرت، آرام و با وقار طی کنیم. برای انجام «سعی»، وقار و طمأنینه لازم است؛ زیرا پیامد آرامش ظاهری، طمأنینه باطنی است، تا فرصتی برای زائر پیش آید که بعد از طواف و نماز و سعی، به خویشتن نیز بپردازد. گویا دعوت به تضاد است! با سکینه و وقار، انجام سعی و تلاش!

اکنون حرکت کن تا فرصتی بیابی که فکر کنی چه کرده‌ای و چه گفته‌ای و بنا داری چه کنی. در حرکات خود تأمل کن و از شتابزدگی که موجب بی دقتی است بپرهیز و با آرامش ظاهری فاصله میان دو کوه را طی کن تا آرامش باطنی بیابی ...

«... فَاصْبِرْ عَلَى الصَّفَا حَتَّى تَنْظُرَ إِلَى الْبَيْتِ وَتَسْتَقْبِلَ الرُّكْنَ الَّذِي فِيهِ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ وَاحْمَدِ اللَّهَ وَ أَثْنِ عَلَيْهِ ثُمَّ اذْكُرْ مِنْ آلَائِهِ وَ بَلَائِهِ وَ حُسْنِ مَا صَنَعَ إِلَيْكَ مَا قَدَرْتَ عَلَى ذِكْرِهِ...».

(۲)

«از کوه صفا بالا برو تا آنجا که خانه خدا را بینی و بر بلندای آن بایست و روبه گوشه‌ای کن که حجر الأسود در آن است و حمد و ثنای خدا گوی و تا می‌توانی نعمت‌ها و نیکی‌های خدا را که در حق تو کرده، یاد آور.»

سعی، بخشی از حج و عمره است و ما فرمان یافته‌ایم که سعی کنیم و با نگاه خود از فراز صفا بر کعبه، میان طواف و سعی پیوندی بزینم و «سعی» را با «طواف» ارتباط دهیم و این پیوند با دعا و حمد و ثنای حق ایجاد می‌گردد. اکنون مقداری نه اندک، بر کوه صفا بایست؛ به مقدار قرائت سوره بقره با ترتیل. آنگاه برای بر شمردن و یادآوری نعمت‌ها و نیکی‌های خدا بر خود، قدری تأمل کن ...

از این فرمان و دستور، چند نکته به دست می‌آید:

۱. صفا، جایگاه و ایستگاهی است برای اندیشیدن؛ در حدیث آمده است: به مقدار خواندن سوره بقره - طولانی‌ترین سوره قرآن - بر بالای صفا بایست و حمد و ثنای خدا گوی و نعمت‌های خدا را یک به یک به یاد آور. نزدیک به یک ساعت تفکر، اندیشیدن و به خود آمدن!

۲. حمد و ثنای حق گفتن؛ مگر عبادت، جز حمد و ثنای حق است؟! از فراز کوه صفا چشم به کعبه دوختن و شکوه و عظمت را در طواف موحدان نگرستن، زائر را جز به ستایش و ثنا و نمی‌دارد.

آری، بر بالای صفا ایستادن و حمد و ثنای خدا گفتن، توفیقی است آگاهانه و نتیجه‌اش اندیشیدن در عظمت خدا است و حمد و ستایش الهی.

۳. نعمت‌ها و آزمایش‌های الهی را یادآوری کردن؛ نعمت‌های حق را در برابر حق بر شمردن و به گونه‌ای اقرار و اعتراف به این که آن چه دارم از خداست و اعتراف به این که وجود و هستی‌ام و ایمان و باورم اسلام است و دینم و دارایی‌ها و توفیقاتم همه از حق تعالی است و چه نیکی‌ها که در حقم نمود، توفیق حجت داد تا ادای واجب کنم، طواف و سعی نمایم و بر فراز کوه صفا برآیم و ... همه از کثر رحمت و خوان نعمت او است.

«ثُمَّ كَبِّرَ اللَّهُ سَبْعًا وَ أَحْمَدُهُ سَبْعًا وَ هَلَّلَهُ سَبْعًا».

(۳)

«آنگاه هفت تکبیر بگو، هفت بار حمد بخوان و هفت مرتبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سر ده.»

و بعد از خواندن چند دعا که در این زمینه وارد شده، صد مرتبه بگو «الله اکبر»، صد مرتبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، صد مرتبه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و صد مرتبه «سبحان الله».

۱- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، باب ۴، ح ۱

۲- همان.

۳- وسائل الشیعه، باب ۴، ح ۱

ص: ۸

به یقین، این همه تأکید بر تکبیر و تحمید و تهلیل و تسبیح، برای این است که در خانه حق و مشاعر، جز به یاد خدا نباشید و جز نام خدا و حمد و ثنای او نگویند.

ذکر مکرر و سرّ آن

دستور این بود که به قدر تلاوت سوره بقره، بر بالای کوه صفا، رو به کعبه بایستیم و حمد و ستایشی در خور مقام داشته باشیم. برای همین، ادعیه و تعالیم رسیده از ناحیه ذات مقدس امامان معصوم شیعه، غنایی بایسته دارد که هم فرهنگ و ادب دعا را به ما می‌آموزد و هم چگونگی نیایش و راز و نیاز با خدا را.

وقتی تکبیر و تهلیل گفتم و تحمید و تسبیح خواندی، با جملاتی بلند به حمد و ستایش حق پرداز. حال، سرّ این ذکر مکرر چیست؟ شاید یکی از موارد زیر و یا همه آنها باشد:

۱. طاعت، امر تعبدی و عمل به فرمان است و چون عدد معین از ذکر را خواسته‌اند، معلوم می‌شود آن عدد خاص مطلوب و محبوب خدا است.

۲. در باطن هر امری و حقیقت هر عددی، اثری است خاص در عالم تکوین و تشریح و آن سرّ مستور است. اگر چه ما از آن سرّ نهان بی‌خبریم، لیکن با حفظ آن عدد در اذکار و اعمال، از تأثیر تکوینی و تشریحی آن بهره‌مند خواهیم شد.

۳. گذشته از این که ذکری را با عددی خاص گفتن، خود موجب توجه بیشتر به ذکر است، موجب تعمق بیشتر و ژرف اندیشی نیز می‌گردد؛ زیرا ذاکر متوجه ذکر می‌شود تا به عدد مطلوب برسد و آن عدد خاص را درک کند و رعایت نماید.

۴. «ذکر» به هر شمار و عدد که باشد پذیرفته است؛ چرا که حق تعالی فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا**. پس مطلوب حق تعالی ذکر کثیر است.

۵. تکرار ذکر، موجب استغراق در آن می‌گردد؛ همان‌طور که در عرفان گفته‌اند: استغراق در ذکر موجب رفع حجاب است و نیز گفته‌اند موجب رفع حجاب، بسیار است.

اکنون لازم است به شرح اذکار مهمی که در بلندای صفا وارد شده، پردازیم شاید اهل ذکر را فایده رساند که از پوسته عبور کنند و به مغز و محتوا برسند:

۱- الله اکبر:

تکبیر گفتن، بزرگ شمردن حق تعالی است و مضمون تکبیر، تنزیه حق است از حصر و تقیید، که او حقیقت وجود و منزّه از هر تعین و ماهیتی است و مطلق غیر مقید است، بلکه منزّه است از توصیف صفات زاید بر ذات؛ چنان که در کلام خدا آمده است: **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ... (۱)** «منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزّت (و قدرت)، از آنچه آنان توصیف می‌کنند.» و بدین جهت در حدیث آمده است:

«اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛

«خداوند بزرگتر از آن است که وصف شود.» یعنی در وصف نمی‌گنجد. لذا تکرار تکبیر به صدبار و بیشتر، در فراز و بلندای کوه صفا، یاد آور چنین معنایی است و این که سرآغاز این اذکار الله اکبر است گویا در همان آغاز اعلام می‌دارد که: خدایا! تو برتر از وصفی و ما عاجز و ناتوان از وصف تو.

۲- الحمد لله:

هر ستایشی؛ چه برای خدا باشد و چه برای غیر خدا، در واقع ستایش خدا است؛ زیرا حمد؛ چه بر فضایل باشد و چه بر فواضل، آغاز و انجام همه، بازگشت به خدا است؛ زیرا هر چه از آنها در نزد خلق است، همه امانت و عاریه اوست. پس همه ستایش‌ها بازگشت

به او دارد و هر مدح و ثنایی به او

۱- صفات: ۱۸۰

ص: ۹

برمی‌گردد؛ زیرا او رحمت و سعیه است؛ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ. و حمد و ستایش انسان، اعتراف و اظهار و بازگو کردن آن‌ها است؛ اگر ستایش به «علم» اوست؛ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا. اگر به مشیت اوست؛ «خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ»؛ خداوند پدیده‌ها را به خواست خود آفرید.» و اگر ستایش نور اوست، که ظاهر است ذاتاً و مظهر غیر است و ماهیات؛ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و ... به هر تقدیر، هستی با کمال خود، از فضایل و فواضل غیبِ مکنون خبر می‌دهد و اینجا است که «کلمه» او حکایت از سر می‌کند و آن، حمدی است که خود را به آن ستوده و فوق «مَا حَمِدَهُ الْخَامِدُونَ» است «وَأَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ» و حق حمد تو از حق، آن است که وجودت حمد او شود؛ یعنی متخلّق به اخلاق الله شوی «وجوداً»، «صفه» و «فضلاً» و شرح فضایل و فواضل او کنی که تو شرحی، وجودات اشیا شرح شرح‌اند و در عین این که تو حامد و ستایشگری، او ستایشگر خود است و اگر به این رسیدی، به حمد کردن اشیا و خداوند رسیده‌ای که فرمود: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ». (۱)

۳- تهلیل

کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اصل ذکر است و کلمه اخلاص و بقیه ذکرها، تبع و دنباله آن می‌باشند. کلمه‌ای که انسان‌ها با گفتن آن، داخل در اسلام می‌شوند و با انکار آن کافر می‌گردند.

«لَمَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، برپایه گفتار حق - قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا - موجب رستگاری و فلاح بشر است و بر اساس حدیث شریف سلسله الذهب، حصن حصین خدا و دژ استوار الهی است و از عذاب اخروی ایمن می‌سازد و کلمه فرج و گشایش است.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ...» شعار اسلام و توحید است و سید و سرور اذکار دنیا و آخرت؛ چون همه اذکار به آن برمی‌گردد.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ذکر است که مراتبی دارد و هر مرتبه‌اش را فایده و بهایی است دون مرتبه دیگر:

۱. اگر تنها به زبان گوید و به دل باور نداشته باشد، این توحید را نیز حرمتی است که سعادت این جهانی بدان حاصل شود؛ یعنی مال و خون وی معصوم و محفوظ باشد و فرزندش ایمن گردد.

۲. اگر به طریق تقلید و بی‌معرفت و شناخت حقیقی گوید، توحیدی است که همه عوام خلق به آن رسیده‌اند و ایمنی هر دو جهان را دارد و گوینده آن اهل نجات خواهد بود. اگرچه به کمال سعادت اهل معرفت نرسد.

۳. اگر معنای آن را به برهان محقق و بر آن اقامه دلیل کند و معرفت حاصل نماید، از اهل معرفت شده، به کمال سعادت می‌رسد.

۴. اگر این ذکر را با معرفت بگوید و بدین حالت رسیده باشد که هیچ معبودی نیست مگر «الله» و هیچ هوایی نداشته باشد جز «الله» و هوا و شهوت در بند او شود و مغلوبش باشد، این ذکر توحیدی، به فرمان حق تعالی، هم زبان قال او باشد و هم زبان حالش و این توحید، او را از همه بندها بیرون آورده و او را یک صفت و یک همت و یک معبود کند.

۵. ذکر را بگوید و به توحیدی رسد که او را از دست خود و هر آن چه در عالم است رها سازد، بلکه وی را از دست آخرت نیز بیرون کند؛ همان‌گونه که از دست دنیا بیرون کرده است و در پیشگاه همت ادراک و عقل او نه نفس و نه هر آن چه در عالم است و نه دنیا و نه آخرت باقی نماند، جز حق تعالی، و خود را فراموش کند و از همه غایب شود و همه از وی غایب شوند و نه وی ماند و نه عالم، حق ماند و بس - قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْهُم - [بگو خدا و آن‌ها را رها کن] (۲) حال وی است؛ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ؛ (۳) «همه چیز فنا پذیر است جز ذات او» و هر کس طاقت ادراک این معنا را ندارد.

۳- غزالی، مکاتیب غزالی، چاپ تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ ه. صص ۲۳-۲۱

ص: ۱۰

دعای توحید بر فراز صفا

چون ستایش حق به توحید، افضل اذکار است. در دو حدیث مأثور مذکور است که دعای معروف به توحید را در بلندای کوه صفا بخوانند؛ دعایی که پیامبر هنگام فتح مکه در باب کعبه یا بر روی کوه صفا، به عنوان خطبه قرائت کرد که پیروزی توحید را بردنیای شرک آلود اعلام نمود.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ...».

سفارش توحید را به صورت تأکید سه مرتبه تکرار می‌کند و آن حقیقتی که پیام نخستین اسلام در مقابل شرک جزیره العرب بود، همچنان شعار جاوید هر مسلمانی شد که بخواهد در جرگه و جمع مسلمانان قرار گیرد.

«أَنْجَزَ وَعَدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَغَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ».

(۱)

«وعدده‌اش را وفا کرد بنده‌اش را نصرت بخشید و به تنهایی به احزاب غالب گشت و سلطنت و ستایش تنها از آن اوست.»

آری، خداوند وعده‌اش را محقق ساخت؛ همان وعده‌ای را که در قرآن به پیامبرش داد:

انجام و تحقق این وعده (پیروزی اسلام بر کفر)، از قدرت مطلق حق، امری مرغوب و مطلوب است که با ورود پیامبر (ص) به مکه وفا شد و ما معترفیم هر آن چه مانند این وعده در قرآن به مؤمنان داده شده؛ چون: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۲) و «وَأَتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ، يَغْفِرْ لَكُمْ...» (۳) نیز وفا خواهد شد.

هم اعتراف داریم به انجام وعده حق و تحقق نمونه‌ای از آن در تاریخ و هم رغبت به این که دیگر وعده‌های حق نیز انجام خواهد شد.

تقاضای سرانجام مبارک

در دعا بر کوه صفا می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ وَفِي مَا بَعْدَ الْمَوْتِ».

(۴)

«برکت به معنای فزونی و فیض و زیادی مادی و معنوی است. پس درخواست و تقاضای برکت، درخواست خیر و دوام و استواری کرم و دوام و ثبوت خیر الهی است و مبارک بودن هر چیز، به معنای آن است که در آن، خیر مستمر باشد و گفته‌اند چون خیر الهی از راه غیر محسوس صادر می‌شود و به گونه‌ای غیر قابل شمارش و اندازه است، به هر چیز که افزونی نامحسوس داشته باشد، مبارک گویند. (۵)»

اکنون با این برداشت از معنای «برکت»، باید دید برکت در مرگ چگونه قابل تصور است و چگونه است که از خداوند برکت در مرگ تقاضا می‌شود؟!

مبارکی مرگ در روایات

مرگ، اگر چه امری سلبی است لیکن حقیقتی دارد که می‌توان آن را توصیف کرد و دعا برای برکت و مبارکی آن نمود و مبارک بودن مرگ به معنای میمنت و خجستگی آن است؛ چنان که در حدیث آمده است:

* «قِيلَ لِلصَّادِقِ (ع) صِفْ لَنَا الْمَوْتَ قَالَ (ع) لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لِطِيبِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَالْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ».

(۶)

«از امام صادق (ع) در خواست کردند که: مرگ را برای ما توصیف کنید. حضرت فرمود: مرگ برای مؤمن، مانند بوی خوشی است

که استشمام می‌کند و از آن، جان می‌گیرد و تمام درد و رنجش از وی بریده می‌شود.»

- ۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعه، همان مدرک، ج ۹، ابواب سعی، باب ۴، ح ۲، و ج ۱۲، ابواب احرام، باب ۶ و ۷
- ۲- غافر: ۶۰
- ۳- نوح: ۳ و ۴
- ۴- کافی، ج ۴، ص ۴۳۱
- ۵- وسائل الشیعه، باب ۴، ح ۱
- ۶- صدوق، معانی الأخبار، چاپ جامعه مدرسین قم، ص ۲۸۷

ص: ۱۱

* گروهی از علی (ع) خواستند که مرگ را برای آنان توصیف کند، فرمود: چون آدمی بمیرد، با یکی از سه چیز مواجه گردد: الف) بشارت به نعمت جاودانه.

ب) هشدار به عذاب ابدی.

ج) گرفتاری به غم و اندوه و هول و هراس و بلا تکلیفی.

در این میان، کسی که دوستدار و پیرو فرامین ما است، به نعمت جاودانه مژده داده می‌شود.

* از امام حسن (ع) پرسیدند مرگ ناگهانی چیست؟ فرمود: بزرگترین شادمانی است که بر مؤمن وارد می‌شود؛ زیرا از خانه رنج و سختی به خانه نعمت همیشگی و جاودانه برده می‌شود. (۱)

* امام سجاد (ع) فرمود: چون کار بر امام حسین (ع) سخت شد، اصحاب وی دیدند که او برخلاف همه است؛ زیرا رنگ آنان هنگام سختی کار دگرگون می‌گشت و شانه‌هایشان می‌لرزید و دل‌هایشان سست می‌شد.

لیکن پدرم و برخی از یارانش، رنگشان نورانی و درخشان، اندام‌هایشان استوار و قلب‌هایشان آرام بود و به یکدیگر می‌گفتند: ببینید! از مرگ باکی ندارد و بر روی مرگ می‌خندد!

حسین (ع) گفت: شکبیا باشید ای بزرگ زادگان، مرگ نیست مگر پلی که شما را از رنج و سختی به باغ‌های گشاده و فراخ و نعمت جاودان می‌برد. کیست از شما که نخواهد از زندان به قصر رود؟! و ...

از پدرم شنیدم که از پیامبر خدا (ص) روایت کرد:

«أَنَّ الدُّنْيَا سَجُنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هَوَّلَاءِ إِلَى جَنَانِهِمْ وَ...» (۲)

«دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آنان (مسلمانان) است برای بهشتشان و پل اینان (کافر) است برای دوزخشان.»

و خیر در هر چیزی، متناسب آن چیز است؛ خیر و برکت در امور مادی، افزایش مادی است و در امور مجرد و غیر مادی، افزایش معنوی است و مرگ اگر چه در نظر اول امری عدمی است و در عدم هیچ گونه زیاده و افزایش قابل تصور نیست لیکن در چگونگی حصول آن؛ یعنی گذر کردن از این عالم به عالم دیگر، برکت قابل تصور است. گرچه طبق حدیث یاد شده، خود مرگ حقیقتی دارد که می‌شود برای ورود آن بر انسان، مبارکی و میمنت تقاضا کرد.

طبق تعالیم و آموزه‌های دینی، از خداوند مرگ را امری مبارک و میمون درخواست می‌کنیم و این، نگاهی زیبا و مثبت به مرگ است. پس گذشته از آن که مرگ را به عنوان یک واقعیت مهم پذیرفته‌ایم، باید آن را مبارک، نیکو و خوش آیند نیز تلقی کنیم و مرگ را به منزله ورود میهمانی بدانیم که با گام‌های مبارکش خیر و برکت می‌آورد.

امری مبارک معنوی است که زیادت معنوی و فضل و احسان و فیض حق را در پی دارد و به جهت سختی‌های محاسبه و بازخواست بعد از مرگ، دوام خیر و پابندگی رحمت و استمرار کرم خداوند ضروری می‌نماید و این ضرورت هنگامی روشن می‌شود که کسی سختی مرگ را فهم و درک کند و تصویر درستی از آن بیابد.

و این است سر آن که در برخی روایات آمده است: «تُخَفَّهُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ». (۳)

و در شرح این حدیث گفته‌اند: «تحفه» میوه نوبر و تازه به بازار آمده را گویند که مردم به همدیگر هدیه می‌دهند و گویا پیامبر (ص) مرگ مؤمن را مانند تحفه هدیه شده به او می‌داند؛ زیرا او از فرا رسیدن مرگش شادمان می‌شود؛ همچنان که کافر از پایان زندگیش غمگین می‌گردد. چون مؤمن از بند به آزادی در می‌آید و کافر از آزادی به بند کشیده می‌شود.

رهایی مؤمن از سختی‌ها و رنج‌های دنیا و رسیدن به خیر و نیکی‌های نزد خدا تحقق نمی‌یابد مگر با «مرگ» و از این جهت مرگ برای مؤمن مبارک، خجسته و راحتی و تحفه است.

قد قلت إذ مدحوا الحياة فأسرفوا في الموت ألف فضيلة لا تعرف
منها أم-- ان لقاء-- ه بلق-- ائه و فراق كل معاشر لا ينصف (۴)

۱- «هُوَ أَحَدُ ثَلَاثَةِ أُمُورٍ يَرُدُّ عَلَيْهِ إِمَّا بَشَارَةَ بِنَعِيمِ الْأَيْدِ وَإِمَّا بَشَارَةَ بَعْدَابِ الْأَيْدِ وَإِمَّا تَحْزِينَ وَ تَهْوِيلٌ وَ أَمْرُهُ مُبْهَمٌ لَا تَدْرِي مِنْ أَيِّ الْفَرَقِ هُوَ فَأَمَّا وَ لَيْتِنَا الْمُطِيعُ لِأَمْرِنَا فَهُوَ الْمُبَشِّرُ بِنَعِيمِ الْأَيْدِ». شيخ صدوق، معانی الأخبار، چاپ قم، تصحيح علی اکبر غفاری، جامعه

مدرسین قم، ۱۳۶۱، ص ۲۸۸

۲- بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۴

۳- الشریف الرضی، المجازات النبویه، چاپ بیروت، الأضواء، ص ۳۲۳

۴- ابن اثیر، النهاية، کلمه «التحف»، ج ۱، ص ۱۸۳

ص: ۱۲

اگر بگویی [دیگران] حیات و زندگی را می‌ستایند و زیاده‌گویی می‌کنند، خواهم گفت: در مرگ هزار فضیلت نهفته است؛ از جمله ایمنی از عذاب خدا با رسیدن به حضور حق و جدایی و فراق دوستان و معاشران بی‌انصاف.

مبارکی مرگ در دعای امام سجاد (ع)

زیباترین کلام در ترسیم مرگ، از امام چهارم (ع) است که در دعایی، برای مرگ چنان می‌سوزد که گویی آرزوی دیرین اوست و گویا برای دوستی دلسوز و رفیقی شفیق ناله می‌کند:

از اعمال شایسته چندان نصیب ماکن که از دیر شدن بازگشت به سوی تو اندیشناک شویم و لقای تو را هرچه زودتر طالب باشیم و با مرگ الفت گیریم و مشتاق آن شویم و مانند خویشان نزدیک، قرب او را خواهیم.

و چون او را به منزل ما آوری و میهمان ما سازی، زیارت او را موجب خوشبختی ما گردان و قدمش را سبب انس ما ساز و به میزبانی او، ما را بدبخت مکن و در ضیافت او آبروی ما را مریز و آن را دری گردان از درهای آمرزش و کلیدی از کلیدهای بخشایش.

ما را از این جهان ببر، هدایت یافته، راه ناگم کرده، شادان و خرم و با توبه، بیگناه و بی‌اصرار بر گناه! ای کسی که پاداش نیکوکاران را برعهده گرفته‌ای و کردار تباهاکاران را بصلاح می‌آوری. (۱)

مبارکی مرگ در قرآن

* إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ. (۲)

به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است! سپس استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: نرسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!

ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرتیم و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است و هر چه بخواهید به شما داده می‌شود!

چندین بشارت در آیه:

۱. «أَلَّا تَخَافُوا»؛ وقتی انسان غم و اندوه گناه دارد- فرشتگان- گویند مترس که کفاره گناه تو مرگ است.

۲. «وَلَا تَحْزَنُوا»؛ غم بازماندگان خود مخور که آنان بعد از تو چگونه خواهند زیست و سرپرستی ایشان را چه کسی به عهده خواهد گرفت، آنان خدا را دارند.

۳. «وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ»؛ اگر بیم محروم شدن از بهشت را داری، بهشت تو را بشارت باد!

۴. اگر از تنهایی گور و وحشت و تاریکی آن می‌ترسی، خدا در سختی‌های دنیا و آخرت یار و یاور شماست.

۵. «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ»؛ از کمی زاد و توشه نرسید که هر چه دلتان بخواهد در بهشت برای شما فراهم است و هر خواسته‌ای داشته باشید به آن می‌رسید. پس غم آینده را نخورید.

۶. «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ»؛ مؤمنان هر چه بخواهند به آنان داده می‌شود و هیچ تحفه‌ای بهتر از این نباشد. (۳)

۱- صحیفه سجادیه، ترجمه علامه شعرانی، چاپ تهران، انتشارات اسلامی، دعای ۴۰ صص ۱۳۲-۱۳۱

۲- فصلت: آیه ۴۱

۳- شرح شهاب الأخبار، قاضی قضاعی ۴۵۴ ق. تصحیح محدث ارموی، ج انتشارات علمی وابسته به وزارت علوم، ص ۵۳

ص: ۱۳

درخواست سایه عرش

در دعای مسعی می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ أَظِلَّنِي فِي ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ».

(۱)

«بار خدایا! مرا در سایه عرش خویش جای ده؛ روزی که سایه‌ای جز سایه عرش تو نیست.»

اقسام سایه و ظلّ در قیامت

در منابع دینی، تعبیر گوناگونی در باره «ظلّ و سایه» در قیامت آمده است و آن را به حقایق مختلف نسبت داده‌اند؛ «ظلّ الجنة»، «ظلّ طوبی»، «ظلّ الله»، «ظلّ العرش» و «ظلّ العمل».

ظلّ الجنة؛

سایه بهشت و آن سایه‌ای است که بعد از مستقر شدن بهشتیان در بهشت پدید می‌آید. تمام بهشتیان در آن مشترک‌اند و مقصود از آن سایه، کرامت و رحمت حق تعالی است.

ظلّ طوبی؛ نعمت‌های ویژه و حاصل درختی که «بُن» آن در خانه پیامبر است و شاخسارش بر خانه پیروان آن حضرت سرکشیده و آنان همگی از سایه‌اش بهره‌مندند.

«ظلّ العرش، ظلّ العمل و ظلّ الله»؛ که با اختلاف تعبیر آمده، موجب پیدایش دو احتمال می‌گردد:

۱. خداوند در روز قیامت سایه‌های گوناگون آفریده و سایه عرش بزرگترین و شریفترین آنها است و به هریک از بندگانش بخواهد اختصاص می‌دهد.

۲. در قیامت جز سایه عرش سایه دیگر نیست.

باید گفت این احتمال، با روایت نقل شده از امام صادق (ع) منافات دارد که فرمود: «زمین قیامت آتشین است جز سایه مؤمن که صدقه‌اش بر او سایه افکنده است.» (۲) از این روایت دانسته می‌شود که جز سایه عرش، سایه صدقه و عمل مؤمن نیز وجود دارد. از اهل سنت نیز نقل شده که در روز قیامت هر کس در پناه صدقه‌اش می‌باشد تا خداوند میان خلائق حکم کند.

و گفته‌اند در قیامت، سایه‌ها به حسب اعمال نیک انسان‌ها است که آنان را از داغی آتش و حرارت نفس خلائق حفظ می‌کند ولی سایه عرش بهترین و بزرگترین سایه‌ها است.

باید گفت میان این احتمال که در روز قیامت جز سایه عرش سایه‌ای نیست و روایت پیش گفته تنافی وجود ندارد؛ زیرا ممکن است در قیامت جز سایه عرش که بر مؤمنان سایه می‌افکند، سایه‌ای نباشد و سایه «عرش» جز با عمل صالح قابل دستیابی نیست و هر نیکوکاری در قطعه‌ای ویژه از سایه عرش قرار می‌گیرد که متناسب با عمل نیک اوست.

پس این که در روایت آمده است: هر کس در سایه عمل و یا صدقه خود قرار می‌گیرد، به اعتبار این است که اعمال نیکوکاران سبب استقرار آنان در آن سایه است، لذا سایه را به آن عمل نسبت داده‌اند نه این که اعمال، سایه‌ای جدا از سایه عرش داشته باشند، بلکه برخی اعمال موجب تحصیل قطعه‌ای از سایه عرش می‌شوند. لذا نسبت دادن «سایه» به اعمال بندگان و به عرش و به خداوند فرقی ندارد.

نسبت سایه به اعمال، چون اعمال، سبب حصول لطف و عنایت حق تعالی است که سایه رحمت او در قیامت، اضافه «مسبب به سبب» است.

عرش حقیقی است محیط بر تمام عوالم و بر همه خلق تفوق و اعتلا دارد و تجلی و ظهور و فعلیت صفات حق تعالی است که از

جمله آن صفات، رحمت و لطف و عنایت است و چون مؤمنان در قیامت در پرتو رحمت قرار می‌گیرند، در واقع در سایه عرش‌اند. مگر نه این که عرش تجلی صفات حق و از جمله صفات رحمت است؟ پس صحیح است که سایه را به عرش نسبت دهند.

۱- وسائل شیعه، همان.

۲- «أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ».

ص: ۱۴

و سایه را به خدا نسبت داده‌اند (ظَلَّ اللهُ)؛ چون «عرش» ملک خدا است و آن سریر عظمت و جلال جمال و تولیت و قیومیت اوست. و او است «ذوالعرش المجید» (۱)؛ «صاحب عرش ارجمند». او است «ربّ العرش العظیم» (۲)؛ «پروردگار عرش بزرگ». و اوست «ربّ العرش الکریم» (۳)؛ «پروردگار عرش بزرگوار». همانگونه که در این فراز از دعا، سایه هم به عرش نسبت داده شده و هم به خداوند و ابتدا درخواست سایه عرش است؛ «اللَّهُمَّ أَظِلَّنِي فِي ظِلِّ عَرْشِكَ». و آنگاه ترقی در التفات و خطاب است که می‌گوید: «يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ»، که سایه عرش همان سایه لطف و عنایت تو است.

معنای سایه عرش

برای سایه عرش - که مورد تقاضای حاجی در دعای مسعی است - سه معنا قابل تصور است:

۱. سایه را به معنای حقیقی آن بگیریم؛ یعنی در روز قیامت واقعاً سایه‌ای وجود دارد که بر سر اهل قیامت گسترده شده و آنان را از سوز آفتاب و آتش قیامت و حرارت نفَس خلاق حفظ می‌کند.

هم‌چنان که برخی گفته‌اند: در احادیث بسیار آمده است که زمین قیامت، تمام آتش است، مگر جای مؤمن که پرداخت صدقه، زکات و خیرات در دنیا، برایش سایه‌ای شده‌اند و از آتش محافظت می‌کنند. (۴) معلوم می‌شود سایه حقیقی وجود دارد که اهل ایمان را از گرما و حرارت خورشید قیامت حفظ می‌کند.

۲. ظَلَّ و سایه، کنایه است از راحتی و نعمت؛ چنانکه عرب می‌گوید: «عِشْ ظِلِيل»؛ «زندگی خوش و گوارا». و ظَلَّ عرش، یعنی سایه رحمت و کرامت، نه سایه‌ای مانع از نور خورشید.

۳. سایه کنایه از این باشد که آنان را حفظ می‌کند از سختی‌ها و مشکلات و آنان را در کنف حمایت و رعایت خود قرار می‌دهد.

اکنون به گونه‌ای می‌توان میان این سه معنا جمع نمود و چنین گفت:

از آنجا که زمین قیامت از نقره تفتیده است و گرما و تشنگی و ازدحام و تنگی جا و ... سخت اهل قیامت را آزار می‌دهد، سایه به معنای حقیقی باشد که مؤمنان را از چنین گرمایی بپوشاند و سایه در اینجا همان حمایت و رعایت خداوند است در حق مؤمنان که آنان را در کنف حمایت خویش (سایه عرش) قرار می‌دهد و از چنگال مشکلات و سختی‌های قیامت می‌رهاند و به نوعی آسایش و تنعم در سایه کرامت می‌رساند.

پناه گرفتگان در سایه عرش خدا

آن کس که در بلندای کوه صفا، از خداوند سایه عرش را می‌خواهد، لازم است بداند که باید چه اعمالی در دنیا انجام دهد که روز قیامت در چنان سایه‌ای قرار گیرد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «سَبَعَةُ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ:

۱. إِمَامٌ عَادِلٌ ۲. وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - ۳. وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِيَمِينِهِ فَأَخْفَاهُ عَنْ شِمَالِهِ ۴. وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ حَشِيئَةِ اللَّهِ ۵. وَ رَجُلٌ لَقِيَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ إِنِّي لِأُحِبُّكَ فِي اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - ۶. وَ رَجُلٌ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ فِي بَيْتِهِ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِ ۷. وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتَ جَمَالٍ إِلَى نَفْسِهَا فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ».

(۵)

«پیامبر خدا (ص) فرمود: هفت گروه، در روزی که سایه‌ای جز سایه خدا نیست، در پناه عرش خدایند: ۱. پیشوای عادل ۲. جوانی که در عبادت و بندگی خدا رشد کند ۳. کسی که با دست راست صدقه دهد و از دست چپ مخفی بدارد. ۴. شخصی که یاد و ذکر خدا کند و چشمانش از خوف خدا اشک بریزد ۵. مردی که برادر مؤمن خود را ملاقات کند و بگوید من تو را برای خدا دوست دارم ۶. کسی که از مسجد بیرون آید و در اندیشه‌اش بازگشت به مسجد باشد ۷. مردی که زن زیبایی، او را به خود

فراخواند و او بگوید من از پروردگار جهانیان می ترسم.»

۱- بروج، ۱۵

۲- نمل، ۲۶

۳- المؤمنون، ۱۱۶

۴- حسن بن عبدالرزاق لاهیجی وفات ۱۱۲۱ ق. رسائل فارسی، تهران، نشر قبله، ص ۱۴۳

۵- مجلسی، بحار الانوار، ط بیروت، داراحیاء، تراثنا، ج ۸۰، ص ۲

ص: ۱۵

امام باقر (ع) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُحِبُّ إِبْرَادَ الْكَبِدِ الْحَرَّى وَمَنْ سَقَى كَبِدًا حَرَّى مِنْ بَهِيمَةٍ أَوْ غَيْرِهَا أَظَلَّهُ اللَّهُ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ».

(۱)

«خداوند خنک کردن کبد را دوست دارد. هرکس کبدی تشنه و سوزان را از چهار پا یا حیوان دیگری سیراب کند، خداوند او را در عرش خود سایه دهد روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست.»

امام صادق (ع) فرمود:

«وَمَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا أَظَلَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ».

(۲)

«کسی که تنگ‌دست بینوا (و بدهکار) را مهلت دهد، خداوند او را در عرش خود سایه دهد؛ روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست.»

پناه بردن به خدا از ظلمت قبر

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَوَحْشَتِهِ».

(۳)

«بارالها! به تو پناه می‌برم از تاریکی و وحشت قبر.»

اعتقاد به روح و نفس و بقای آن پس از مرگ، از بزرگترین معارف دین است که بیش از نیمی از معارف اسلامی برپایه اصالت روح و استقلال آن از بدن و بقای آن بعد از مرگ استوار است که بدون اعتقاد به روح، همه آن معارف وهم و خیال خواهد بود.

و ظلمت قبر، حقیقتی که گذرگاه موقت انسان‌ها است و بشر ناگزیر از ورود به آن است.

و طبق آیه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...» ی کی از امور غیب و پنهان، قیامت و مسائل آن است و از شرایط ایمان، باور به قبر و پرسش‌های نخستین قیامت است و از آن‌جا که امری است سخت هولناک، ناگزیر وحشتی پیش از فرا رسیدن وحشت قبر معترف به آن را فرا می‌گیرد و لذا چاره اندیشی پیش از فرا رسیدن این امر حتمی و مهم، لازم است و آن پناه بردن به خدا از آن ظلمت و وحشت است که در این فراز از دعای «سعی» به آن اشاره شده است.

حمد و ثنا

و این چنین لب به حمد و ثنا بگشاید و سه مرتبه بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

(۴)

جز خدای یکتا معبودی نیست. شریکی ندارد و ستایش از آن اوست. زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده‌ای است که مرگ ندارد و بر هر چیزی تواناست. برترین ثنای حق، اقرار و اعتراف به توحید ذاتی و نفی مطلق شرک است و این ذکر به صراحت ثناگوی حق به یکتایی در ذات و صفات است.

لَهُ الْمُلْكُ؛ سلطنت و فرمانروایی از آن خداست و بس.

چون خداوند، مُلْك و پادشاه و فرمانرواست، تصرف در امور می‌نماید که مُلْك و سلطنت و فرمانروایی از آن اوست و تصرف او یا به امر و نهی بر مکلفین است و یا به این است که چون موجودات در ذات و صفات خود نیازمند به او می‌باشند. تصرف حق به این است که نیازهای آن‌ها را بر می‌آورد و امور آن‌ها را تدبیر می‌کند.

وَلَهُ الْحَمْدُ؛ حمد و ستایش چه برای خدا باشد و چه بظاهر برای غیر خدا، در حقیقت برای خداست؛ زیرا حمد چه بفضایل، چه بر فواضل، آغاز و انجام همه از خداوند است و برای بقیه عاریتی است. پس همه ستایش‌ها بازگشت به او دارد؛ «وَ التَّنَاءُ عَلَيْهِ».

سرّ صلوات

و بعد از تهلیل و تحمید و تکبیر و پناه آوردن به خدا از ظلمت قبر و گرمای قیامت بگوید:

۱- مستدرک سفیه البحار، ج ۵، ص ۷۹

۲- همان، ج ۷، ص ۲۸۰

۳- وسائل الشیعه، ج ۹، ابواب سعی، باب ۴، ح ۱

۴- مصباح‌المتهجّد، ص ۶۸۳

ص: ۱۶

«ثُمَّ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ (ص)».

از آن جاکه در ادعیه «سعی» و «طواف» و دیگر مشاعر و مشاهد سفارش به ذکر صلوات شده، سزاوار است بحثی کوتاه و فشرده در معنا، مفهوم و سرّ صلوات انجام گیرد، شاید گوشه‌ای از راز این ذکر (صَلِّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که لب‌های شیعیان به آن عطر آگین است، آشکار شود و چون در قرآن از «صلوات» بر خلق و از صلوات فرشتگان بر خلق و از «صلوات» حق و فرشتگان بر افضل مخلوق، محمد (ص) یاد شده و از مؤمنان نیز خواسته شده که هماهنگ با حق و فرشتگان بر پیامبر صلوات بفرستند، می‌توان گفت که «صلوات» سه قسم است و هر یک معنا و سرّی ویژه دارد:

۱. صلوات حق بر خلق

از الطاف خداوند در حق مؤمنان، عنایت و توجه ویژه او در قالب درود و صلوات بر آنان است که در عنوان «صلوات رب» بر خلق تبلور پیدا کرده است؛ چنان که فرمود:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. (۱)

البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم و شکیبایان را بشارت ده؛ کسانی که چون مصیبتی به آنان رسید، گفتند ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم. صلوات و رحمت پروردگارش بر آنان باد که هدایت یافتگان‌اند.

آموزش و رحمت حق بر خلق به گونه ارتباط و اتصال میان عالم برین با عالم پایین است که خداوند بر کسانی که در مصائب امتحانی؛ چون خوف و گرسنگی و نقص و کمبود مال و جان، صبر و شکیبایی پیشه کنند و کلمه استرجاع *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* را بگویند، همواره درود و رحمت می‌فرستد.

۲. صلوات فرشتگان بر مردم

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا. (۲)

اوست که خود و فرشتگانش بر شما درود می‌فرستند تا شما را از تاریکی به روشنی برند؛ زیرا خداوند با مؤمنان مهربان است. از تدبّر و اندیشه در این آیه، این معنا به دست می‌آید که جمله «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» علت برای صلوات حق و فرشتگان بر مؤمنان است و بر این اساس، معنای آیه این است که: «خداوند و فرشتگانش بر شما صلوات می‌فرستند.» و همین معنا هم از او امید می‌رود؛ چون عادت و سنت حق، رحمت بر مؤمنان است و شما نیز مؤمن هستید و شأن و مقام او این است که بر شما صلوات بفرستد تا این که بر شما رحمت کند.

در این آیه، نسبت صلوات به رحمت مانند نسبت مقدمه به ذی المقدمه است و معنای صلوات حق بر بنده، توجه و عنایت رحمت گونه او بر بنده است و معنای صلوات فرشتگان؛ یعنی عطف توجه آنان به انسان، بدین معنا که واسطه در رساندن رحمت حق به خلق می‌باشند و معنای صلوات، همان رحمت است و خود از مصادیق آن است. (۳)

۳. صلوات حق و فرشتگان و مردم بر پیامبر خدا (ص)

به حسب آن‌چه در قرآن کریم آمده و فرمان خداوند است؛ صلوات بر پیامبر (ص) از امور مطلوب و محبوب حق تعالی و مرغوب فرشتگان و خواسته حق از بندگان است.

۱- بقره ۲: ۱۵۷-۱۵۶

۲- احزاب ۳۳: ۴۳

۳- المیزان، ج ۱، ص ۳۶۱

ص: ۱۷

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. (۱)

خداوند و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او صلوات بفرستید و سلام کنید سلامی نیکو. «صلوات»، اگرچه به معنای رحمت است ولی در اینجا مراد توجه به اظهار شرافت و رفعت مقام پیامبر است. لذا گفته‌اند: بزرگداشت و خلعتی که خداوند در این آیه به پیامبر ارزانی داشته، برتر از بزرگداشت آدم به سجده فرشتگان است و «صلوات» به معنای تعظیم و بزرگداشت آمده است که «صلوات» مردم بر پیامبر بدین معنا است؛ بارخدا یا! حضرت محمد (ص) را در دنیا بزرگ بدار به این که یاد و نامش را بلند گردان و دعوتش را پیروز فرما! دینش را پایدار نما! و در آخرت شفیع امتش گردان و اجر و ثوابش را دو چندان کن. (۲)

تفسیر این آیه را، در حدیثی، از امام صادق (ع) پرسیدند، که اینگونه آمده است:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ ...

فَقَالَ الصَّلَاةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رَحْمَةٌ وَمِنَ الْمَلَائِكَةِ تَرْكِيَةٌ وَمِنَ النَّاسِ دُعَاءٌ.»

(۳)

از امام صادق (ع) در مورد آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ ... پرسیدم، فرمود: صلوات از جانب خداوند رحمت است و از جانب فرشتگان، به پاکی یاد کردن و ستودن است و از جانب مردم، دعا و درخواست می‌باشد.

فایده صلوات از آن کیست؟

آیا فایده و ثمره صلوات ما بر «محمد و آل او (ص)» عاید ما نیز می‌شود یا تنها به آن بزرگواران می‌رسد؟ محققان از حکما چنین گفته‌اند:

از آن جهت که آنان حالت منتظره‌ای ندارند و سعه وجودیشان در حد کمال است، پس ثواب صلوات عاید به گوینده است که بدین وسیله کسب می‌کند. لیکن نزد اهل تحقیق حق این است که ثواب آن، هم عاید آن بزرگواران است هم عاید به ما می‌شود. (۴)

ذکر صلوات دستور خداوند است؛ چون خدا و فرشتگان درود می‌فرستند، مؤمنان نیز فرمان یافته‌اند که صلوات بفرستند. معلوم می‌شود که صلوات ما بر آن بزرگواران، تقاضای قسمی از رفعت مقام و گونه‌ای از درجات عالی برای آنان است و همانطور که صلوات حق بر آنان نزول رحمت بر ایشان است، صلوات ما نیز دعا و درخواست نزول رحمت حق بر آنها است و به گونه‌ای، صلوات ما همراه با صلوات حق و فرشتگان، نوعی هماهنگی میان «عالم امر» و «عالم قدس و قدسیان با عالم ملک است و از جهت دیگر این که ثواب عاید ما می‌شود؛ چون اطاعت امر خدا و نوعی فرمانبرداری حق است، ثواب اطاعت دارد و برای ما ترفیع مقام است و چون ذکر بزرگ است بابتی در وسایل الشیعه بدین عنوان آمده است

«بَابُ اسْتِحْبَابِ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي أَثْنَاءِ الطَّوَّافِ وَالسَّعَى ...».

و در آن باب این حدیث آمده است.

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) دَخَلْتُ الطَّوَّافَ فَلَمْ يَفْتَحْ لِي شَيْءٌ مِنَ الدُّعَاءِ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَيَعِيْتُ فَكَانَ ذَلِكَ فَقَالَ مَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِمَّنْ سَأَلَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ.»

(۵)

به امام صادق (ع) عرض کردم: وارد طواف شدم و دعایی جز صلوات بر محمد و آلش یادم نیامد. حضرت هنگام سعی فرمود: به دعا و درخواست کسی، چیزی برتر و بیشتر از آن چه به تو رسیده است، نداده‌اند.

پس ذکر صلوات در سعی و طواف، نه تنها با بقیه اذکار برابری می‌کند بلکه افضل اذکار است و در سرّ آن گفته‌اند:

۱- احزاب ۳۳: ۵۶

۲- مجمع البحرین کلمه صلی ...

۳- شیخ صدوق، معانی الاخبار، ط قمع جامعه مدرسین، تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۳۶۸

۴- ملاهادی سبزواری، اسرار الحکم، چاپ تهران، انتشارات سنائی، ص ۴۰۰

۵- شیخ حرعاملی، وسایل الشیعه، ط تهران، اسلامیه، ج ۹، باب ۲۱، ابواب طواف

ص: ۱۸

چون خدای سبحان دستور داد بر پیامبر صلوات بفرستیم و از جهتی ما اندازه واجب و لازم آن را نمی‌دانیم، آن را به خدا واگذار می‌کنیم و می‌گوییم خداوندا! تو بر محمد درود فرست؛ زیرا می‌دانی چه اندازه درود و صلوات شایسته اوست! (۱)

۱- ابن اثیر، النهایه، کلمه صلوات

اختلاف در هلال ذی حجه از جهت حکم حاکم عامه و حکم وقوفین

پیشگفتار

از مسائل و مباحثی که در طول تاریخ اسلام و حتی از زمان حضرات معصوم (علیهم السلام) میان شیعیان و اهل سنت مطرح بوده و فکر و ذهن و توان و نیروی جمعی را به خود مشغول کرده، اختلاف در هلال ماه مبارک رمضان و ذی حجه است و در این زمینه، پیوسته این پرسش طرح می‌شود که:

اولاً- وظیفه شیعه در عبادت؛ مانند روزه و حج چیست؟

ثانیاً- در تقیه و همراهی با دیگر گروه‌های مسلمان، چه تکلیفی دارند؟

شاهد این سخن، روایات متعددی است که راویان از پیشوایان معصوم، درباره وظیفه خود در ماه مبارک رمضان و حج‌گزاری می‌پرسیدند؛ مانند روایاتی که از امام صادق و دیگر ائمه: در این باره وجود دارد. (۱) آنچه بیش از همه در این روایات روشن است، دستور به تقیه و همراهی و هماهنگی با دیگر مسلمانان در اعمال و مناسک است.

روشن است که از زمان رحلت پیامبر خدا ۹ تا به امروز، جز دوره‌ای محدود و اندک؛ مانند دوران امیرمؤمنان ۷ و چند ماهی در عصر امام مجتبی ۷، حکومت در اختیار دیگران بوده و حاکمیت غیر شیعی بر جوامع اسلامی سایه انداخته بود؛ بنابراین، شیعیان که به ندرت و در گستره‌ای محدود؛ مانند ایران حکومت در اختیار داشتند، هنگام حضور در جمع مسلمانان دیگر مذاهب، ناگزیر از رعایت ظاهر بودند و برای هماهنگی و همراهی با آنان، وظیفه واقعی و اولی خود را کنار نهاده و مانند ایشان به عبادت پرداخته و می‌پردازند. اینجا است که تقیه به عنوان واجب شرعی و فریضه‌ای الهی، برای قدرت گرفتن اسلام راستین و حقیقی، همواره از تکالیف شیعیان بوده است.

زائران بیت‌الله الحرام، در طول اقامت در مکه مکرمه و مدینه منوره، با مصادیق فراوان و متعدد از لزوم تقیه؛ از جمله تقیه در نماز و غیر آن، مواجه می‌شوند که باید وظیفه و تکلیف خود را بشناسند و با توجه به فتاوی مراجع تقلید، اعمال خود را کامل کنند؛ در این میان، یکی از مواردی که بسیار مورد بحث و پرسش بوده و تفاوت زیادی با بقیه موارد تقیه- از جهت اهمیت و آثار مترتب بر آن- داشته و دارد، مطابقت و عدم مطابقت هلال ماه ذی حجه الحرام از نظر حاکمان سرزمین وحی و مؤمنان و شیعیان زائر است؛ مسأله‌ای که از زمان ائمه: دغدغه مؤمنان بوده و اکنون نیز هست و حوادث و ماجراهای متعددی هم در طول تاریخ از تبعات این مسأله بوده، که بسیاری از آن‌ها در کتب تاریخ و ماجراهای حج دیده می‌شود. (۲)

دلیل اهمیت این مسأله، اختلال در وقوفین در اثر اعلام ناصحیح و اشتباهی رؤیت هلال و باطل شدن حج زائران، به حسب قاعده اولی است؛ آن‌هم حجی که بیشتر زائران، در طول عمرشان، یک‌بار و با تحمیل زحمات و هزینه‌های فراوان موفق به انجام آن می‌شوند؛ از این رو است که بررسی و پژوهش و دقت در این مسأله و فروع آن، ضرورت بیشتری پیدا می‌کند که البته این مطلب، در طول تاریخ، از دید فقهای بزرگوار شیعه دور نمانده و به خصوص در کتب فقهی متأخرین، بیشتر مورد توجه قرار گرفته است؛ در عین حال، این مسأله در موارد بسیاری، به صورت استطرادی، آن‌هم غیر کامل مطرح گردیده و همه فروع آن، به صورت کامل تنقیح نشده است. بنابراین، یکی از زمینه‌های تحقیق و پژوهش برای محققان، همین مسأله مهم و اساسی است و این پژوهش ما، کوششی است در همین راستا که امید است تتبع ادله مسأله و فتاوی فقهای شیعه و مقایسه میان آن‌ها، زمینه‌ساز تعمق و تدبیر بیشتر در مسأله باشد و راه برای پژوهش‌های بعدی بازتر و آسان‌تر شود.

- ۱- وسائل الشیعه، ج ۸، باب ۵ و ۶ و ۱۰ و ۳۳ و ۳۴ و ۷۵ صلاه الجماعه و ج ۱۲، باب اول از احکام العشره، ج ۱۶، باب ۲۶ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر.
- ۲- جهت اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب رؤیت هلال مجموع تحقیقات فقهی دفتر تبلیغات اسلامی ج ۱ ص ۱۱۳-۱۵۰

ص: ۲۱

امید آن که این تلاش ناچیز مورد رضایت و قبول حضرت بقیه الله الأعظم - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف - قرار گیرد؛ ان شاء الله!

فصل اول

بخش نخست: بیان اصل مطلب

بخش دوم: تفصیل‌های بحث

* بیان اصل مطلب

اگر هلال ماه ذی حجه نزد قاضی اهل سنت ثابت شود و به آن حکم دهد اما نزد ما شیعیان ثابت نباشد، وظیفه ما در وقوفین چیست؟ آیا وجود مندوحه و عدم آن، در حکم مسأله تأثیر دارد؟ و آیا حجی که انجام می‌دهیم، صحیح و مجزی و مبرئ ذمه خواهد بود یا نه، در صورت مجزی نبودن، تکلیف ما چیست؟

نظریه فقهای پیشین

مسأله هلال، با فروع بسیارش، آنگونه که باید، در کتب گذشته مورد توجه قرار نگرفته است. گرچه اختلاف در هلال، از جهت اشتباه در رؤیت، مورد بحث واقع شده، اما اختلافی که منسوب به حکم قاضی عامه باشد، در کتب قدما به حسب تتبع مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) مورد توجه واقع نشده است؛ نگارنده نیز در پژوهش و بررسی خود، در کتاب «مقنعه» شیخ مفید و کتب فقهی «خلاف»، «مبسوط»، «جمل العقود» و «نهایه شیخ طوسی» و کتاب «سراثر» ابن ادریس و برخی کتب فقیهانی از شیعه تا زمان علامه، مطلبی نیافتیم. البته همانگونه که اشاره شد، اصل اختلاف در وقوف، گاهی مورد توجه قرار گرفته، لیکن کافی نبوده و با تفصیل و گسترده به آن پرداخته نشده است.

مرحوم علامه حلی نیز در دو کتاب «منتهی المطلب» و «تحریر» به برخی از فروع مربوط به اختلاف هلال؛ از جمله، «عدم رؤیت هلال به جهت گرفتگی آسمان» و «اقامه بینه بر رؤیت هلال در شب ابری بعد از وقوف روز دهم» اشاره می‌کند که روشن است موضوع آن با موضوع این مسأله متفاوت بوده و به دلیل وجود تشابه، برخی تصور و برداشت عنوان واحد و یکی بودن مسأله را کرده‌اند.

فقهای متأخر و معاصر

شاید صاحب مسالک (۱) و بعد از او، صاحب جواهر (رحمه الله) (۲) جزو نخستین کسانی باشند که به این مسأله پرداخته‌اند. صاحب مسالک در بحث صد، این مسأله را نیز از مصادیق صد شمرده است که در مطالب پایانی، نظریه ایشان را به بررسی خواهیم گذاشت.

صاحب جواهر (رحمه الله) در پایان بحث مختصر خود در این مسأله، فتوا به اجزاء - در صورت عدم تطابق با واقع را از سید بحر العلوم (رحمه الله) (۳) نقل می‌کند و خودش نیز در این مسأله فتوا به اجزاء از جهت رفع حرج می‌دهد، لیکن در پایان تأکید بر احتیاط مستحب می‌کند.

بعد از مرحوم صاحب جواهر، شیخ اعظم، انصاری (رحمه الله) در رساله تقیه‌اش، در بحثی استطرادی، «تقیه در اختلاف و قوفین» را از «تقیه در موضوعات» (۴) می‌داند که ادله تقیه در آن ثابت نیست و چنین حجتی صحیح و مجزی نخواهد بود؛ اما وی در مناسک خود، مسأله را به تفصیل مطرح کرده و قائل به لزوم عمل به وظیفه واقعی است؛ البته در صورت وجود مندوحه در مقام، ولو مندوحه به درک وقوف اضطراری عرفه و همچنین در صورت عدم مندوحه، حج را صحیح و مجزی از حجه الإسلام نمی‌داند. (۵)

در مناسک محشای مرحوم شیخ، که به حواشی علمای بزرگوار شیعه؛ مانند آخوند، آیت الله میرزا حسن شیرازی و آیت الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (رحمه الله) آراسته شده، مرحوم آخوند و میرزای

۱- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۹۱

۲- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۲

۳- همان.

۴- رسائل فقهیه ص ۷۹

۵- مناسک حج، ص ۸۶

ص: ۲۲

شیرازی نظر شیخ را پذیرفته‌اند، لیکن صاحب عروه الوثقی در مجزی نبودن حج، بدون مندوحه، تأمل و اشکال کرده است. (۱)

آیت الله نایینی (رحمه الله) در «دلیل الناسک» (۲) نظر شیخ اعظم (رحمه الله) را پذیرفته و چنین زائری را مصداق «مَنْ فَاتَهُ الْحَجَّ» معرفی می‌کند و بعد از آن، نظریه صاحب مسالک را، که مورد آن را از مصادیق صد شمرده، رد می‌کند و دلیل ایشان، عدم ظهور ادله مصادود در شمول این موضوع است؛ زیرا منع از وقوف، منع از تعیّد است، نه از حضور در موقوفین؛ مگر این که منع از موقوفین هم باشد و منع از تعبد فقط داعی باشد که در این صورت مسأله محلّ تأمل خواهد بود. (۳)

محقق عالی مقام، مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، معروف به «کمپانی» هم، ضمن رساله خود، در صلاه الجماعه، این مسأله را از موارد شمول ادله تقیه می‌داند؛ زیرا گرچه اختلاف در هلال از اختلاف در موضوعات است، ولی به اختلاف در مسأله مذهبی منجر می‌شود و در هر حال، حج چنین زائری، صحیح و مجزی و مبریء ذمه خواهد بود. (۴)

مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم خوئی در «المعتمد فی شرح المناسک»، (۵) به شکل گسترده به این مسأله پرداخته است. ایشان در اصل مسأله، میان «علم به خلاف واقع بودن حکم قاضی عامه» و «شک در خلاف واقع بودن آن» تفصیل قائل شده و در صورت اول، گرچه تقیه را از جهت تکلیف واجب می‌داند ولی چنین حجتی را مجزی نمی‌شمارد و وظیفه را عدول به عمره و اتیان اعمال آن می‌داند و می‌گوید: حج مجدد، مشروط به بقای استطاعت تا سال بعد است. همچنین به نظر ایشان، عدم قدرت از وقوف صحیح، کاشف از عدم استطاعت از ابتداست، اما در صورت دوم، حج به حسب ادله، مجزی و ذمه بریء خواهد بود. (۶)

حضرت امام خمینی (قدس سره) در «تحریر الوسيله» (۷) در هر دو بخش تفصیل مزبور در کلام آیت الله خوئی (رحمه الله)، قائل به صحت و اجزاء حج از وظیفه واقعی هستند.

آیت الله فاضل لنکرانی (رحمه الله) هم در «شرح تحریر الوسيله» ذیل این مسأله، قائل به صحت شده و مجزی می‌داند و دلیل آن را، بعد از اجزاء «مأمور به اضطراری» از «مأمور به واقعی»، سیره قطعیه ثابته در مسأله شمرده، نه قاعده حرج که صاحب جواهر بدان تمسک کرده است. (۸)

رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه‌ای - مدّ ظلّه العالی - نیز در پاسخ استفتایی، بدون تصریح به تفصیل یاد شده، عمل موافق سایر مسلمانان را مجزی و مبریء ذمه دانسته‌اند. (۹)

از مراجع حاضر، حضرت آیت الله بهجت - مدّ ظلّه العالی - (۱۰) در کتاب فقهی خود «جامع المسائل» در هر دو صورت «عدم علم به خلاف» و «علم به خلاف»، حکم به صحت و اجزاء حج می‌کند و عمل به واقع را؛ چه در موارد لزوم تقیه و چه غیر آن، صحیح می‌داند، گرچه این صحت در موارد وجوب تقیه، منافاتی با حرمت تکلیفی ندارد و در غیر شرایط تقیه، در صحت عمل موافق با عامه، ولو علم به خلاف نباشد و فقط شک در مطابقت باشد، تأمل می‌کنند.

آنچه آمد، آرا و فتاویٰ برخی از فقهای گذشته و حال در این مسأله است و از دقت در اختلاف آرا و نیامدن این مسأله در کتب متقدمین از فقها و نیز از سخن صاحب جواهر (رحمه الله) که فرمود: «لا أجد كلاماً لهم في ذلك» (۱۱) معلوم می‌شود، این مسأله از مواردی نیست که تحصیل اجماع در آن ممکن باشد و یا حتی ادعای اجماع شده باشد. پس باید به ادله اولیه از کتاب و سنت، برای استفاده حکم آن، مراجعه شود.

بخش دوم: تفصیل‌های مسأله

پیش از مراجعه و دقت در ادله مسأله، باید به تفصیل‌های مهم در این مسأله توجه کرد؛ زیرا این احتمال وجود دارد که این تفصیل‌ها در حکم مؤثر باشد، گرچه این نوشته در پی استقصای همه تفصیل

- ۱- مناسک حج، ص ۸۶، مسأله ششم
- ۲- دلیل الناسک، تعلیقه و جیزه علی مناسک الحج، ص ۴۸۲
- ۳- دلیل الناسک- تعلیقه و جیزه علی مناسک الحج، ص ۴۸۳
- ۴- صلاه الجماعه، ص ۲۲۷
- ۵- المعتمد فی شرح المناسک، صص ۱۵۳-۱۵۸
- ۶- المعتمد فی شرح المناسک، ص ۱۵۳ تا ص ۱۵۸
- ۷- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۴، مسأله ۷
- ۸- کتاب الحج، ج ۵، ص ۱۰۴
- ۹- مناسک حج، آیت الله خامنه‌ای، ص ۵۲
- ۱۰- مناسک حج، آیت الله خامنه‌ای ص ۵۲
- ۱۱- جامع المسائل، ج ۲، ص ۲۶۸، مسأله ششم

ص: ۲۳

ممکن و پژوهش کامل در همه آن‌ها نیست، اما آنچه بیشتر مورد ابتلا و پرسش است، مورد بررسی و دقت بیشتر قرار می‌گیرد. تفصیل اول: وجود یا عدم مندوحه

نخستین تفصیل در مسأله، وجود یا عدم مندوحه است؛ بدیهی است مندوحه در جایی مطرح است که علم به مخالفت حکم قاضی عامه با واقع داشته باشیم و یا دست کم علم به موافقت حکم او با واقع نداشته باشیم، که نتیجه آن، لزوم تمسک به استصحاب عدم رؤیت هلال ذی حجه در روز مشکوک به آخر ذی قعدة و اول ذی حجه است، که بنابر مقتضای استصحاب باید وقوف به حسب وظیفه واقعی در روز بعد از وقوف عامه انجام شود؛ این در صورتی است که حکم قاضی عامه، در موارد عدم علم به خلاف، برای ما معتبر نباشد، اما اگر نظر بعضی از فقهای بزرگوار؛ مانند صاحب کتاب «براهین الحج للفقهاء و الحجج» (۱) را در حجیت قول قاضی عامه، در موارد عدم علم به خلاف بپذیریم، دیگر بحث از مندوحه منتفی خواهد شد، همانطور که در اصل مسأله نیز جایی برای اشکال باقی نمی‌ماند و حج موافق با عامه محکوم به صحت و اجزا خواهد بود؛ همچنان که اگر از ابتدا علم به موافقت حکم قاضی عامه با واقع داشته باشیم، جایی برای اصل مسأله و بعد از آن، وجود یا عدم مندوحه باقی نخواهد ماند.

مقصود ما از مندوحه در این مسأله، داشتن قدرت و توان بر انجام تمام عمل مطابق با واقع و یا دست کم به مقدار رکن آن است که مسمای وقوف را دارد و یا داشتن قدرت بر وقوف اضطراری؛ یعنی زائر در عرفات توان وقوف شب دهم را دارد؛ بدین معنا که حاجی قادر بر وقوف اختیاری است؛ بدون خوف ضرر معتدبه و قابل توجه و ترتب مفسده‌ای بر اعمال مطابق واقع؛ مانند هتک مذهب شیعه از سوی مخالفان، گرچه ضرر و خوف شخصی منتفی باشد و یا وقوف اختیاری و اضطراری و یا آنچه که بدون تقیه هم مصحح حج خواهد بود، البته با توجه به اختلاف مبناها در آن مسأله؛ این است معنای مندوحه در این بحث. از عدم قدرت بر حلّ این مشکل واقعی مصحح حج هم تعبیر به «عدم مندوحه» می‌کنیم؛ چه از جهت خوف و ضرر مشخص و چه از جهت شناعة مذهب شیعه، که پرهیز از آن لازم است.

بدیهی است همه افراد در قدرت و یا عدم قدرت بر مندوحه مساوی نیستند و قدرت و علم و آگاهی شخصی افراد و حضور شخصی یا کاروانی در موسم و عوامل مختلف دیگر؛ مانند زن یا مرد بودن، جوان یا پیر بودن و ... در تحقق مندوحه و یا عدم تحقق آن، مؤثر خواهد بود، لیکن مخفی نیست که در وضعیت موجود و حضور سلفی‌های متعصب در عربستان و حساسیت فوق‌العاده آنان نسبت به اعمال شیعیان، در عمل، مندوحه برای بیشتر زائران، بلکه تقریباً تمام آنان، از جهات مختلف شخصی و (به ویژه) عمومی، مانند شناعة مذهب، منتفی است و همه زائران، در همه مراتب سنی و علمی و در هر دو صورت عدم علم به مخالفت یا علم به آن، حکم قاضی عامه با واقع، راهی برای عمل موافق با واقع ندارند و مجبور به تبعیت از عامه مسلمانان در این وقوفین هستند.

این، از جهت وضعیت واقعی و خارجی مسأله و اما از نظر حکم، وجود یا عدم مندوحه، طبق بعضی مبانی، در حکم مسأله تأثیرگذار است و به همین جهت این تفصیل در بسیاری از کتب فتوایی و مناسک؛ از جمله مناسک شیخ انصاری (رحمة الله)، تحریر الوسیله امام خمینی (قدس سره) و غیر آن، آمده است. اما در صورت عدم مندوحه، نوبت به بررسی ادله مطرح در زمینه اجزاء و صحت و سُقم آن می‌رسد که محل بحث اصلی نوشته حاضر است که ان شاء الله به آن می‌پردازیم:

ص: ۲۴

توضیح:

در صورت وجود مندوحه و این که برای شخص یا اشخاصی، عمل طبق وظیفه اولی میسر باشد، دو حالت متصور است:

۱. شخص مکلف، به واجب و وظیفه‌اش عمل کند که همان وقوف در روز نهم واقعی است و شکی در آن نیست؛ در این صورت، حج او صحیح و مجزی است و دلیل آن، ادله اجزائی است که در بحث اجزاء علم اصول آمده است و آن این که امثال مأمور به مجزی و مسقط امر خواهد بود و ادله تقیه و غیر آن، موضوع و حکم جدیدی در این فرض ایجاد نخواهد کرد؛ زیرا به حسب فرض و تعریف ما از مندوحه، موضوع این صورت، غیر از موضوع ادله تقیه است و اوامر عمومی حج، مقتضی اجزاء هستند و ادله تقیه هم در این جا تخصیصاً وارد نیست.

۲. مُحرم، با وجود مندوحه، عمل مخالف واقع و موافق با عامه انجام دهد؛ در این حال، با توجه به توضیحی که در معنای مندوحه داده شد، آنچه که مُحرم از وقوف در غیر عرفه انجام داده، مطابق با مأمور به اوامر حج نیست و از سویی ادله تقیه هم نمی‌تواند مصحح این عمل باشد؛ چرا که به حسب فرض، این مآتی به و عمل انجام شده، تخصیصاً از موضوع ادله تقیه خارج است. بنابراین، از هر دو جانب «مقتضی اجزاء» و «صحت عمل» مفقود است و راهی برای تصحیح عمل او وجود ندارد.

البته باید توجه داشت آنچه که پیش تر گفته شد، با توجه به تعریفی بود که در ابتدای این بخش، از مندوحه ارائه گردید و اگر مندوحه به شکل دیگری تعریف شود، حکم مسأله تغییر خواهد کرد؛ این اختلاف در معنای مندوحه دقتی است که شیخ انصاری (رحمه الله) در رساله تقیه (۱) خود آن را مورد توجه قرار داده و در آنجا با معنای خاصی از مندوحه که غیر از معنای مذکور در این نوشته است، قائل شده که اعتبار ادله تقیه مقید به عدم مندوحه نیست، همان طور که مصحح بودن ادله تقیه متوقف بر نبود مندوحه نیست، بلکه با وجود مندوحه باز ادله تقیه ثابت است، ولی مندوحه‌ای که شیخ از آن سخن به میان آورده و ظاهر اخبار، بلکه صریح بعضی از آن‌ها را دلیل بر معتبر نبودن «عدم مندوحه» دانسته است، مندوحه در واجب موسع است، مثل این که مکلف در نماز یومیه، در اول وقت نمی‌تواند نماز مطابق با وظیفه اولی بخواند و مندوحه‌ای هم ندارد، ولی اگر صبر کند، امکان نماز مطابق با وظیفه اولی برای او فراهم می‌شود؛ اخبار در اینجا دلالت بر این دارد که تأخیر نماز از اول وقت برای حصول مندوحه لازم نیست. این سخن شیخ در واجب موسع غیر از مقصود ما در این مسأله است. فرض ما در اینجا این است که وقوفین واجب مضیق هستند و واجب، تمام زمان و ظرف خود را که همان زمان وقوف است، پر می‌کند.

پس با تعریفی که از مندوحه آوردیم، در صورت وجود مندوحه، عمل خلاف وظیفه واقعی، راهی برای اجزاء و تصحیح ندارد. اما غیر از وجود یا عدم مندوحه، تفصیلات دیگری هم در این مسأله مطرح است؛ از جمله:

تفصیل دوم: علم به مخالفت حکم قاضی عامه با واقع و شک در مخالفت

آیت الله خوبی در «المعتمد فی شرح المناسک» (۲) بین علم به مخالفت حکم قاضی با واقع و شک در آن، تفصیل قائل شده و در مورد شک در مخالفت، حج موافق با عامه را صحیح و مجزی دانسته است. اما در مورد علم به مخالفت، گرچه ادله تقیه لزوم همراهی و تبعیت از آن‌ها را بر مکلف واجب می‌کند، ولی دلیلی بر صحت حج و ابراء ذمه وجود ندارد. دلیل تفصیل ایشان روایت ابی‌الجارود از امام باقر (ع) (۳) است که در مورد شک وارد شده و به علاوه سیره قطعیه قائمه در مورد شک که دلالت بر صحت چنین حجی می‌کند؛ البته بررسی و بحث در نظر ایشان را به بخش‌های دیگر موکول می‌کنیم.

تفصیلات دیگر

- ۱- رسائل فقهیه، ص ۸۱
- ۲- المعتمد فی شرح المناسک، ج ۳، ص ۱۵۴
- ۳- وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۵۷، از ابواب ما یمسک عنه الصائم، حدیث ۷

ص: ۲۵

غیر از تفصیل‌های یاد شده، تفصیل دیگری نیز در مسأله امکان تصور و وقوع دارد؛ مانند این که در صورت دوم، تفصیل آیت‌الله خویی (رحمۃ الله) که مورد شک در حکم قاضی عامه بود، بعد از اتمام عمل و وقوفین، این شک بر همان حال باقی بماند و یا این که با اقامه بینه و یا طریق دیگری شرعاً ثابت شود که حکم قاضی بر خلاف واقع بوده است. البته برای حکم این تفصیل، بنا به بعضی مبانی، به بقیه صور مسأله رجوع می‌کند؛ زیرا در صورت معلوم نشدن مخالفت حکم قاضی با واقع، اگر مبنای فقیه «صحت حج موافق با عامه، در صورت نبود مندوحه» باشد، این صورت دشوارتر از آن جا نیست که از ابتدای امر، علم به خلاف بودن حکم قاضی دارد، و اگر آنجا حج محکوم به صحت و مجزی است، چنین حجتی که علم به خلاف بعد از اعمال پیدا شده، به طریق اولی صحیح خواهد بود، در صورت باقی ماندن شک نیز حکم آن همان حکم قبلی خواهد بود.

بحث اصلی در این جا- که این نوشته به دنبال بررسی دلایل مفید صحت و اجزاء و قصور و یا عدم قصور آن‌ها از افاده اجزاء است- صورت عدم مندوحه و انجام عمل موافق عامه است، که البته این صورت شامل هر دو صورت تفصیل یاد شده در کلام مرحوم آیت‌الله خویی هم خواهد بود.

فصل دوم: صورت عدم مندوحه

بخش اول: جهت تکلیفی

بخش دوم: صحت یا عدم صحت حج تقيه‌ای

* جهت تکلیفی

شکی نیست که ادله تقيه، وجوب تکلیفی تقيه و همراهی با عامه مسلمین را در همه صورت‌های متصور در این فرض، اثبات می‌کنند. آیت‌الله خویی «رضوان‌الله‌علیه» در این باب می‌فرماید:

«فلا خلاف و لا إشکال فی وجوب المتابعه و مخالطتهم محرمة و الأخبار فی ذلك بلغت فوق حد التواتر، کقولهم (عليهم السلام): و لا دين لمن لا تقية له، أو أن التقية دينی و دين آبائي أو أنه لو قلت: إن تارك التقية تارك الصلاة لکنْتُ صادقاً و غیر ذلك من الروایات الدالة علی وجوب التقية بنفسها وجوباً تکلیفياً». (۱)

بنابراین، ایشان مدعی هستند در این حکم مخالفی وجود ندارد، بلکه معتقدند میان فقهای شیعه کسی به آن اشکال هم نگرفته است. به علاوه، در نظر ایشان، اخبار وارده در موضوع تقيه که در ابواب مختلف فقه و به خصوص در باب حج وارد شده، بالاتر از حد تواتر است و این روایات حداقل چیزی را که ثابت می‌کند، وجوب تکلیفی متابعت از عموم مسلمانان در اعمال حج و وقوفین است. گرچه دلالت این اخبار بر صحت عمل انجام شده، محل بحث و اختلاف فقها بوده، لیکن در دلالت بر وجوب همراهی با مسلمانان، هیچ نقص و کمبودی در مفاد این ادله- از حیث صدور و دلالت- وجود ندارد؛ همانطور که در دلالت بر حرمت ترک تقيه، در صورت عدم مندوحه، نقص و قصوری ندارند و چه تعبیری شدیدتر از «لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»، و این که: کسی که تقيه را رعایت نکند مانند تارک الصلاة است و ...

روایت ابی‌الجارود، از امام باقر (ع) نیز به طور خاص، وجوب متابعت از آن‌ها را روشن می‌کند: «... وَالْأَضْحَى يَوْمَ يُضَحِّي النَّاسُ ...» (۲)

ترک تقيه و عمل موافق با واقع

آیا اگر شخصی تقيه را ترک کند و مرتکب حرمت تکلیفی شود، اما عملش مطابق با واقع باشد، حجتش صحیح است یا نه و صحت حج چنین شخصی متوقف بر مبنای فقیه در مسأله اصولی «اقتضای

- ۱- المعتمد فی شرح المناسک ج ۳، ص ۱۵۳
- ۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۵۷، از ابواب ما یمسک عنه الصائم، حدیث ۷

ص: ۲۶

نهی در عبادات، به فساد عبادت و عدم آن» است که مبناهای مختلف در آنجا، آرای مختلف فقها را در این مسأله به دنبال داشته است؛ از جمله مرحوم آیت‌الله خوئی، قائل به فساد چنین حجی شده‌اند:

«وَأَمَّا لَوْ لَمْ يَقِفْ مَعَهُمْ وَوَقَفَ فِي الْيَوْمِ الْلَّاحِقِ، فَإِنَّ كَانَ الْوُقُوفَ الثَّانِي مَخَالَفًا لِلتَّقِيَّةِ فَوْقَوهِ مُحَرَّمٌ جِزْمًا وَ لَا يَصْلِحُ لِلجِزْيَةِ، فَإِنَّ الْحَرَامَ لَا يَصْلِحُ أَنْ يَكُونَ جِزَاءً لِلْعِبَادَةِ فَوْقَوهِ فِي حُكْمِ الْعَدَمِ فَيَفْسُدُ حَجَّهُ قَطْعًا». (۱)

از نظر ایشان، حرمت ترک تقیه، موجب فسادِ وقوفِ واقعی و به تبع آن، فساد حج می‌شود.

اما حضرت امام خمینی (قدس سره) ترک تقیه را مفسد عمل ندانسته و چنین وقوف و حجی را صحیح می‌شمارند؛ «وکیف کان: لو ترک التَّقِيَّةَ وَ اتَى بِالْعَمَلِ عَلَي خِلَافِهَا، فَمَقْتَضَى الْقَوَاعِدُ صِحَّتَهُ...». (۲)

و دلیل صحت آن، مؤثر نبودن حرمت چنین وقوفی در فساد و باطل بودن وقوف است.

همچنین حضرت آیت‌الله بهجت - مدظله - قائل به صحت حج در این صورت هستند؛ (۳) «... عمل به واقع در جمیع صور ظاهراً مجزی است...». (۴)

بنابر این، باید گفت: مبنای اصولی فقیه در بحث اقتضای نهی در عبادات، حکم این مسأله را روشن می‌سازد، که شرح و تفصیل بیشتر آن، از هدف این نوشته خارج است.

بخش دوم: صحت یا عدم صحت حج تقیه‌ای

الف: ادله صحت حج تقیه‌ای

با تتبع در آثار و کتب فقهای شیعه، تمسک به چند گروه از ادله و روایات دیده می‌شود که لازم است هریک از آنها مورد ارزیابی و دقت قرار گیرد:

* ادله‌ای که دلالت بر مجزی بودن تقیه اضطراریه دارند

نخستین گروه از ادله که برای اثبات مجزی بودن، مورد استناد بعضی از فقهای عظام؛ مانند حضرت امام خمینی (قدس سره) و آیت‌الله فاضل لنکرانی (رحمة الله) و برخی از فقهای دیگر قرار گرفته، روایاتی است که در آنها عنوان «اضطرار» یا «تقیه از جهت اضطرار» اخذ شده است. بعضی از آنها مقتضای مجزی بودن در این مسأله هستند که نمونه‌هایی از آنها را می‌آوریم:

۱- حدیث رفع

عن النبی (ص): «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعٌ ... وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ».

حضرت امام خمینی (قدس سره) در «رسالة في التقية»، از کتاب رسائل خود می‌نویسند:

«فمن الطائفة الأولى أي ما كان العنوان هو الضرورة و الاضطرار حدیث الرفع ... بخلاف رفع جمیع الآثار، فإنه معه لا يحتاج إلا إلى ادعاء واحد، فالحمل على جمیع الآثار أسلم و أظهر». (۵)

ایشان در بحث از فقه الروایه این حدیث نتیجه می‌گیرند، بهترین معنا برای رفع، رفع جمیع آثار است، نه رفع مؤاخذه و نه رفع اظهار آثار؛ زیرا با این معنا، جز یک ادعا لازم نیست که عبارت است از ادعای رفع موضوع و به تبع آن، رفع تمام آثار موضوع، به خلاف معانی دیگر که در آنها چند ادعا باید مفروض باشد تا معنای حدیث کامل شود.

وی در ادامه می‌فرماید: گرچه با این حدیث در صورت اضطرار به ایجاد مانع، اثر مانعیت برطرف می‌شود، ولی برای رفع جزئیت و شرطیت، به این حدیث نمی‌توان استدلال کرد؛ «فلا يمكن رفع الجزئية و الشرطية بالحديث ... فالترك المضطر إليه لا أثر شرعي له حتى يرفع بلحاظه»؛ زیرا بر

- ۱- المعتمد فی شرح المناسک ج ۳، ص ۱۵۶
- ۲- الرسائل الامام الخمينی، ج ۲، ص ۱۸۶، مسأله ششم.
- ۳- جامع المسائل، ج ۲، ص ۲۶۸، مسأله ششم.
- ۴- جامع المسائل آیت الله بهجت «مدظله العالی»، ج ۲، ص ۲۶۸
- ۵- الرسائل «امام خمینی» ج ۲، ص ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰

ص: ۲۷

ترک جزء یا شرط، هیچ اثر شرعی مترتب نمی‌شود که حدیث رفع آن را برطرف سازد و لزوم اعاده، در صورت ترک جزء یا شرط هم، لزوم عقلی است، نه وجوب شرعی و بقای امر شارع در صورت ترک جزء یا شرط هم لازمه عقلی عدم اطاعت است نه اثر شرعی ترک جزء یا شرط؛ بنابراین، به عقیده امام راحل (قدس سره) در مواردی که تقیه اضطراری موجب ایجاد مانع در عبارت شود، حدیث رفع مقتضی صحت عبادت است ولی اگر تقیه اضطراری، موجب ترک جزء یا شرط در عبادت، مانند ترک وقوف در عرفات در روز نهم ذی حجه شود، نمی‌توان برای تصحیح حج به حدیث رفع استدلال کرد.

۲- صحیحه فضلاء

«قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ: التَّقِيَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يُضْطَرُّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ، فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ». (۱)

دومین حدیثی که امام خمینی (قدس سره) به عنوان «دلیل بر اجزاء در تقیه اضطراری» ذکر می‌کند، صحیحه فضلاء است. ایشان اولاً، شبهه اختصاص این حدیث به تکلیفیات را مردود شمرده‌اند.

بیان ایشان این است که گرچه در روایت کلمه «أَحَلَّهُ اللَّهُ» آمده؛ اما حلیت قرینه تخصیص حدیث به تکلیفیات نیست؛ زیرا حلیت هم در تکلیفیات و هم در وضعیات، در عرف لغت، کتاب و حدیث استعمال شده است؛ «أَلَا تَرَى أَنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى: (أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ) ظَاهِرٌ فِي الْوَضْعِ، وَ مُورِدٌ تَمَسُّكِهِمْ خَلْفًا عَنْ سَلْفٍ لِنَفْوُذِ الْبَيْعِ وَ مَضِيهِ مِنْ غَيْرِ شَبْهَةٍ تَأْوِيلُ وَ تَجَوُّزٌ؟»

و بعد از آن، شرب خمر اضطراری، تکتف در نماز، ترک سوره، پوشیدن حریر در نماز و افطار هنگام غروب خورشید و وقوف در عرفات و مشعر قبل از وقت شرعی را جزو مصادیق این حدیث شریف دانسته‌اند که «إِذَا اضْطُرَّ إِلَى شَيْءٍ ابْنُ آدَمَ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ» و خداوند آن‌ها را امضا فرموده است.

قرینه دیگری که بر عدم اختصاص حدیث به تکلیفیات ذکر کرده‌اند، اکثر بودن موارد اضطراری در وضعیات نسبت به موارد اضطراری در تکلیفیات، برای شیعیان در ادله تقیه است، بنابراین، به نظر ایشان برای تصحیح وقوف با عامه، این حدیث کافی است و نقصی از جهت دلالت در آن وجود ندارد.

ایشان بعد از این حدیث، حدیث سماعه از امام صادق (ع) را در شمول وضعیات نسبت به صحیحه فضلاء اظهر دانسته‌اند؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِذَا حَلَفَ الرَّجُلُ تَقِيَةً لَمْ يَضُرَّهُ إِذَا هُوَ أَكْرَهَ وَ اضْطُرَّ إِلَيْهِ وَ قَالَ لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ». (۲) زیرا عدم ضرر رسانی حلف، همان عدم ترتیب اثر و کفاره است، همینطور قائل به امکان استدلال به صحیحه زراره برای اجزاء در ما نحن فيه شده‌اند؛ «التَّقِيَةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ صَاحِبِهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ». (۳)

از آنچه گذشت معلوم می‌شود که در موارد اضطرار، خود عنوان اضطرار در بعضی از احادیث، مثل صحیحه فضلاء، حدیث سماعه و صحیحه زراره، مقتضی اجزاء و تصحیح عبادت تقیه‌ای است که در آن جزء یا شرط ترک شده است. پس در مسأله حاضر که وقوف در عرفات، در غیر عرفه، که از جهت اضطرار به تقیه و همراهی با عامه انجام می‌شود، گرچه فاقد شرط وقوع در عرفه واقعی یعنی نهم ذی حجه است، اما این روایات فقدان شرط را به منزله عدم فقدان شرط قرار می‌دهند و چنین وقوفی، و به تبع آن، چنین حجی صحیح و مجزی خواهد بود.

اطلاق ادله عبادات

امّا شیخ انصاری (رحمة الله) در رساله تقیه خود، در موارد تقیه اضطراری، اطلاق اوامر عبادات را مقتضی اجزاء و صحت دانسته‌است؛ زیرا جزء یا شرط اگر اختیاری باشد، به این معنی که در حال اضطرار اتیان آن‌ها واجب نباشد، اطلاق اوامر عبادت، مقتضی اجزاء و صحت عبادت فاقد جزء و شرط است، البته اگر اطلاق ثابت باشد:

- ۱- وسائل الشیعه، کتاب امر به معروف و نهی از منکر، باب ۲۵ از ابواب امر و نهی، حدیث ۳
- ۲- وسائل الشیعه، کتاب الایمان، باب ۱۲، حدیث ۱۵
- ۳- وسائل الشیعه، کتاب امر به معروف و نهی از منکر، باب ۲۵ از ابواب امر و نهی، حدیث ۱

ص: ۲۸

«فبنت ... أن صحه العبادۃ المأتى بها على وجه التقية، يتبع إذن الشارع فى امثالها حال التقية. فالإذن متصور بأحد أمرين: ... و الثانى كون الشرط أو الجزء المتعدّر للتقية من الأجزاء و الشرائط الاختيارية ...» (۱)

از دقت در سخنان شیخ انصارى (رحمه الله) و امام راحل (قدس سره) چند نکته برداشت می شود:

اولاً: شیخ (رحمه الله) معنای اختیاری بودن جزء را به صورت واضح بیان نکرده و شاید سخنان امام (قدس سره) در ادله اضطرار، شرح و توضیحی بر معنای ترک اضطراری جزء یا شرط باشد و این که چگونه در حال اضطرار، ترک جزء یا شرط جایز می شود و عمل بدون جزء یا شرط صحیح واقع می گردد، دلیل آن «التقية فى كل شئ يضطر إليه ابن آدم فقد أحله الله له» و مانند آن است.

ثانیاً: آنچه با ظاهر فرمایش شیخ (رحمه الله) سازگار است، این است که مقصود ایشان از اجزاء اختیاری، اجزاء غیر رکنی است، چون این شرط را در صورت استفاده اجزاء از خود اطلاقات عبادات قائل شده است و در مقابل، اگر استفاده اجزاء را از ادله تقیه بدانیم، ایشان این شرط را غیر ضروری می داند؛ اما امام خمینی (قدس سره) گرچه در عباراتش نیز فرقی میان اجزاء اختیاری و غیر اختیاری و رکنیه و غیر رکنیه گذاشته نشده، اما استدلال ایشان در تمسک به صحیح فضلاء و غیر آن، همه این ها را شامل می شود و در آن فرقی میان جزء رکنی و غیر رکنی نیست؛ به خصوص که ایشان به عنوان مثال، وقوف عرفات در غیر عرفه را ذکر کرده اند، در حالی که می دانیم وقوف در عرفات، در روز عرفه از ارکان حج است. پس ادله اضطرار، از این جهت، در اجزاء رکنی و غیر رکنی، مادام که تقیه منجر به ترک عبادت نشود، مساوی هستند؛ در حالی که به فرمایش شیخ، ادله عبادات تنها در اجزاء اختیاری مقتضی اجزاء هستند. بنابراین، وقوف در عرفات در روز عرفه که از ارکان حج است، اگر تقیه موجب انجام آن در غیر عرفه شود، نمی توان برای تصحیح عمل به اطلاقات حج؛ مانند «وَأْتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» (۲) و مانند آن تمسک کرد.

ثالثاً: ادله اضطرار به تنهایی مقتضی اجزاء در عبادات فاقد جزء یا شرط نیستند، بلکه این ادله حاکم بر اطلاقات عبادات و غیر آن است و موضوع ادله عبادات را- که عبادات دارای مجموع اجزاء و شرایط هستند- توسعه داده و عبادت فاقد جزء یا شرطی را که علت ترک جزء یا شرط تقیه بوده است؛ اعم از این که جزء رکن یا جزء غیر رکن باشد، داخل در موضوع آن عبادات می داند، که در نتیجه اطلاقات عبادت با این توسعه در موضوع، مقتضی اجزاء و صحت عبادت تقیه ای فاقد جزء یا شرط خواهد بود. پس انضمام ادله اضطرار و اطلاقات عبادت که در مسأله ما نحن فیه همان اطلاقات حج است، مقتضی اجزاء را تمام می کند، البته حضرت امام (رحمه الله) در این بحث به این انضمام تصریح نکرده اند، ولی در نظایر این مبحث، آن را مورد توجه قرار داده اند.

دسته دوم: اوامر تقیه و اذن عام یا خاص در انجام عبادت تقیه ای

دومین دسته از ادله، که می تواند مقتضی صحت و اجزاء اتیان وقوف تقیه ای باشد، ادله اوامر تقیه در کتاب و سنت و اذن شارع در انجام عبادات (عموماً و خصوصاً) در حج و وقوفین، به شکل تقیه ای است؛ و امتیاز این دسته از روایات نسبت به دسته نخست این است که این روایات تنها تقیه اضطراری را مصحح عمل نمی داند، بلکه در صورت تمامیت صدور و دلالت، سایر اقسام تقیه؛ مانند تقیه مداراتی را هم مقتضی اجزاء و صحت عمل می شمرد و ثمره آن در بحث مندوحه ظاهر می شود:

تقیه در احکام نه در موضوعات

آنچه مورد وفاق است این است که تقیه در موضوعات، بما هی موضوعات، جاری نیست؛ اما پرسش این است که آیا اختلاف در موضوع، مانند مسأله حاضر که اختلاف اولاً و بالذات در موضوع

ص: ۲۹

است؛ به اختلاف در حکم تکلیفی یا وضعی منجر می شود یا خیر و همین جهت موجب اختلاف فقها در امکان تمسک به ادله تقیه و یا عدم امکان آن در مسأله حاضر شده است؟
مرحوم شیخ انصاری:

شیخ انصاری (رحمه الله) وقوف در عرفه، در روز هشتم را از خطای در موضوعات می داند که اطلاق ادله مؤذنه انجام عبادت بر وجه تقیه، به فرض ثبوت اطلاق، از آن منصرف است؛ مگر آن که جهت آن حکم حاکم براساس شهادت من لا یقبل شهادته باشد که ترک عمل به این حکم موجب قدح در مذهب بشود. در این صورت است که داخل در تقیه می شود، مگر عمل بر خلاف عمل عوام مخالفین باشد که مخالف اجتهاد مجتهدان خودشان است، یا خطای آن‌ها در موضوعات که اطلاق ادله تقیه از آن‌ها منصرف است. آری، موضوعات عامه نزد آن‌ها مانند تحقق مغرب به غیوبت شمس مشمول اطلاق ادله تقیه می شوند. (۱)
بنابراین، از بیان شیخ، استثنای موضوعات استنباط شده از مطلق موضوعات - که ادله تقیه متکفل آن‌ها نیست - برداشت می شود؛ همین طور موضوعاتی که اختلاف در آن‌ها موجب قدح در مذهب شود.

و اما پیش از شیخ انصاری (رحمه الله)، مرحوم شهید ثانی در «مسالك الافهام» شمول موضوع این مسأله، در ادله تقیه را منکر شده و فرموده است: «إنه من باب الصدء، وإنّ التقیة هنا لم تثبت» و صاحب جواهر (رحمه الله) در تعلیل نظر شهید (رحمه الله) فرموده است: «و لعلها لأنّها فی موضوع» (۲) پس احتمالاً انکار شهید در اینجا، از جهت عدم اندراج موضوعات در ادله تقیه باشد.
محقق نائینی (رحمه الله):

مرحوم محقق نائینی بعد از نقل بیان شهید و صاحب جواهر می فرماید: «و فیه نظر: فإنّ الاختلاف فی حجة حکم الحاكم منهم راجع إلی الاختلاف فی الحكم، فعمومات التقیة شاملة للمقام من دون مخصص كما سبق»، بنابراین، ایشان اختلاف موضوعی در روز عرفه را که از حکم حاکم آن‌ها نشأت گرفته، راجع به اختلاف در حکم می داند و عمومات تقیه را شامل مقام می شمرد، اما در عین حال، این ادله را موجب اجزاء و صحت حج در حال وقوف در غیر عرفه نمی داند و چنین محرمی را از مصادیق «من فاته الحج» به حساب می آورد، البته احتمال اندراج موضوع این مسأله تحت ادله مصدود را هم منتفی نشمرده و آن را محل تأمل می داند. (۳)
محقق اصفهانی (رحمه الله):

محقق عظیم الشأن، آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی در رساله صلاه الجماعه (۴) فرموده است:

«انّ مورد التقیة بالمعنی الأخصّ حیث إنّها من المخالف بما هو مخالف له فی المذهب هی الأمور المذهبية فیخصّ بموارد اختلاف العاقبة مع الخاصية فی التکلیفات و الوضعیات، و أما الموضوعات بما هی فلیست مورد التقیة بالمعنی الأخصّ فإذا اعتقد المخالف إنّ هذا المائع ماء و اعتقد المؤمن إنّهُ خمر فلیس مورد الاتقاء منه بشریه، بخلاف النبیذ الذی یعتقده المخالف أنّه حلال طاهر فإنّه مورد التقیة. و منه اعتقاد المخالف أنّ استتار القرص مغرب شرعاً فالصلاة معه و الإفطار عنده مورد التقیة».

مرحوم اصفهانی (رحمه الله) در این فقره، تقیه بالمعنی الاخصّ را، که تقیه از مخالفین در مذهب؛ یعنی اهل سنت است را (در قبال تقیه بالمعنی الأعمّ که شامل کفار و مشرکین و حتی مؤمنین در پاره‌ای موارد می شود) در امور مذهبی، که احکام تکلیفی و وضعی است، جاری می داند، نه در موضوعات بما هی موضوعات؛ اما اعتقاد مخالفین به حلیت نبیذ، اختلاف در حکم مذهبی است؛ چون اگرچه این اختلاف در

۲- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۲

۳- دلیل الناسک، تعلیقه و جیزه علی مناسک الحج، ص ۴۸۱

۴- صلاه الجماعه، محقق اصفهانی، ص ۲۲۷

ص: ۳۰

موضوع نبیذ است، امّا اختلاف از جهت حکم این موضوع است و آن حرمت و حلیت نبیذ است؛ نه از جهت نبیذ بودن یا نبودن موضوع خارجی.

در ادامه می‌فرماید: «بل منه أيضاً اعتقاد المخالف ان هذا اليوم يوم عرفه فيجب فيه الوقوف، لرجوعه إلى أمر مذهبي و هو حکم الحاكم ثبوت الهلال الذي مقتضاه ان هذا اليوم هو التاسع من ذی الحجّه».

از اینجا دانسته می‌شود که ایشان هم این مسأله را از موارد ادله تقیه می‌داند و جهت آن رجوع اختلاف در موضوع عرفه به اختلاف در امر مذهبی است که همان حکم حاکم به ثبوت هلال است که مقتضای آن این است که روز نهم، روز عرفه است.

در ادامه می‌فرماید: «بناء على مسلكك من يقول بأن أوامر التقيّة لا يقتضى إلّا رفع التكليف أو الوضع دون الإثبات ليس اليوم المذكور يوم التاسع شرعاً و لو تنزلياً بل ينحلّ الوقوف في وادی عرفات في يوم التاسع إلى أصل الوقوف فيها و خصوصيّة اليوم المعین، و تسقط الخصوصيّة بدليل التقيّة و يبقى أصل الوقوف و إنّما تجب رعاية هذا اليوم حيث لا تتأدى التقيّة إلّا به لا لبدليته عن يوم التاسع واقعاً».

محقق اصفهانی (رحمة الله) در اینجا به اختلاف فقها در استفاده از ادله تقیه اشاره می‌کند که گروهی، از آن تنها استفاده رفع حکم تکلیفی و وضعی را می‌کنند و گروهی علاوه بر آن، مفاد این ادله را اثبات حکم ظاهری جدید و لو تنزیلاً می‌دانند که اتیان مأمور به به امر ثانوی اضطراری، موجب اجزاء و سقوط امر می‌شود و می‌فرماید: ولو در اوامر تقیه، بیش از رفع حکم اولی تکلیفی یا وضعی استفاده نشود، ولی باز در مسأله وقوف به خاطر انحلال امر به وقوف در عرفات در روز عرفه، این امر منحل به وقوف در عرفات و وقوف در عرفه می‌شود و خصوصیت در روز عرفه بودن را دلیل تقیه ساقط می‌کند، ولی وقوف در عرفات و جوبش باقی است؛ و این وجوب وقوف همراه با عامه مسلمین را ادله تقیه ساقط نمی‌کند، بلکه تقیه جز با وقوف در عرفات همراه با مسلمانان، اتیان نمی‌شود، گرچه بر این مبنا روز هشتم، بدل از عرفه؛ یعنی روز نهم نخواهد بود و علت وجوب وقوف همراه با عامه اوامر تقیه خواهد بود، نه بدلیت آن از روز عرفه واقعی. (۱)

آنچه که پیشتر آمد، اشاره به ثبوت تقیه در احکام تکلیفی و وضعی و عدم ثبوت آن در موضوعات خارجی و ثبوت آن در موضوعات مستنبطه بود و از دقت در کلمات شیخ انصاری (رحمة الله)، محقق نایینی (رحمة الله) و محقق اصفهانی (رحمة الله) فهمیده می‌شود که گرچه اختلاف در مسأله ما نحن فيه، اولاً و بالذات در موضوع خارجی است، ولی چون این اختلاف به اختلاف در حکم و امر مذهبی رجوع می‌کند، شمول ادله تقیه نسبت به آن قطعی است، ولو این ادله متکفل اثبات حکم واقعی ثانوی نباشد که با اتیان مأمور به، اجزاء از تکلیف واقعی به دنبال آن باشد.

اوامر تقیه و اقتضای اجزاء یا عدم اقتضای اجزاء

بیان علمی و دقیق عنوان فوق‌الذکر، همان است که در کلمات محقق اصفهانی (رحمة الله) در رساله «صلاة الجماعة» آمده بود که اجزاء در صورتی است که اوامر تقیه متکفل اثبات حکم شرعی جدید و لو حکم شرعی تنزیلی باشند که در این صورت؛ مانند بقیه اوامر مقتضی اجزاء و صحت عمل مآتی به خواهد بود.

آیت الله خوئی (رحمة الله) و مناقشه در کلام ایشان

آیت‌الله خوئی به بیان دیگری به این مسأله اشاره کرده و آن این‌که:

«فهل يحكم بصحّة ما أتى به تقيّة؟ و هل يجزئ عن الواقع و يسمّى بالواقعي الثانوي أم لا؟»

۱- صلاه الجماعه، محقق اصفهانی، ص ۲۲۷

ص: ۳۱

ربما يقال: كما قيل بأن أدلّة التقيّة متكفّله للحكم التكليفي و الوضعي معاً، و أنّها تفي بإلغاء جزئيّة الشيء الفلاني أو شرطية». (۱)

ایشان در بیان یاد شده، از «حکم واقعی ثانوی» به عنوان «حکم وضعی» یاد کرده که نفی جزئیت و شرطیت شیء خاص را در مأمور به می‌کند. و قدر مسلم از دلالت ادلّه تقيه را حکم تکلیفی می‌داند، در حالی که مرحوم اصفهانی (رحمه الله) حکم تکلیفی و وضعی را جزء اول دلالت می‌داند و اثبات حکم جدید را جزء دوم دلالت که مورد اختلاف قرار گرفته است و به نظر می‌رسد، در فرمایش مرحوم اصفهانی دقت بیشتر لحاظ شده است؛ اما بعد از این فقره، آیت الله خویی می‌فرماید: «و لكن إثبات ذلك مشكل جداً، فإنّ المستفاد من الأدلّة العامّة للتقيّة ليس إلّا وجوب متابعتهم وجوباً تكليفيّاً، و أما سقوط الواجب و سقوط الجزء عن الجزئيّة و الشرط عن الشرطيّة بحيث تسقط الإعادة و القضاء فلا يستفاد من الأدلّة». (۲)

و چنان که از مطالب ایشان روشن می‌شود، ادله تقيه را موجب سقوط شرطیت و قوف در روز نهم در اصل و قوف نمی‌داند و فقط از حیث تکلیف این شرطیت برطرف می‌شود و اوامر تقيه امر به و قوف در روز هشتم با سایر مسلمانان می‌کنند، گرچه این و قوف مجزی از و قوف اصلی نیست.

ایشان بعد از بیان حکم کلی، دو مورد را استثنا می‌کند؛ یکی مواردی که در صحّت آنها دلیل خاص وارد شده، دوم موارد کثیر الابتلا که در آنها امر به اعاده و قضا نشده است؛ «نعم، فی خصوص الوضوء و الصلاة بالنسبة إلى الأمور المتعارفة التي وقع الخلاف فيها بيننا و بينهم تدلّ روايات خاصة على الصحّة، كمسألة غسل اليدين منكوساً في الوضوء و غسل الرجلين، و التكتف في الصلاة و قول أمين و نحو ذلك، و قد ورد الحكم بالصحّة في خصوص بعض الموارد على أن عدم أمرهم (عليهم السلام) بالقضاء و الإعادة في الموارد التي يكثر الابتلاء بها يكفي في الحكم بالصحّة». (۳)

ایشان در خصوص موارد نادره می‌فرماید: دلیل بر صحّت نداریم؛ مانند طلاق بدون حضور عدلین، (۴) و در ادامه، و قوف به عرفات را- در روزی که علم به عرفه بودن آن نداریم ولی قاضی عامّه به آن حکم کرده است- از مصادیق استثنای دوم؛ یعنی موارد کثیر الابتلا، که امر به اعاده و قضا در آنها نشده است می‌داند و با این شرط؛ یعنی عدم علم به مخالفت با واقع؛ ادله تقيه را مقتضی اجزاء و صحّت در مقام می‌داند.

اما اشکالی که می‌توان به فرمایش ایشان وارد کرد، این است که اگر کثرت ابتلا و عدم امر به اعاده و قضا، مقتضی اجزاء در موارد شک در حکم قاضی نسبت به مطابقت و یا عدم مطابقت باشد، موارد علم به خلاف هم مشمول این حکم ثانوی خواهد بود؛ زیرا این روایات مقید به عدم به مخالفت با واقع نیستند و حکم قاضی عامّه هم طریق شرعی برای اثبات هلال محسوب نمی‌شود و حکم او برای ما به منزله عدم حکم است.

گرچه بعضی از فقها؛ مانند صاحب کتاب «براهین الحج للفقهاء و الحجج» (۵) روایاتی را برای اثبات حجیت حکم حاکم در مواقع عدم علم به خلاف مطرح می‌کنند، ولی آن روایات از حیث سند و دلالت، قاصر از افاده مدعی است. (۶)

و خلاصه، علم به مخالفت با واقع موضوعیتی ندارد و در صورت شمول موارد شک، موارد علم به مخالفت با واقع هم مشمول این ادله خواهد بود.

در ادامه، مرحوم آیت الله خویی به روایت ابی الجارود به نقل از امام باقر (ع) (۷) که در خصوص این بحث صادر شده، تمسک می‌کند و آن را برای اثبات اجزاء در خصوص مورد شک در خلاف بودن حکم قاضی، از حیث سند و دلالت، تام می‌داند. روایت این است:

- ۱- المعتمد فی شرح المناسک، ج ۳، ص ۱۵۳
- ۲- مصدر سابق، ص ۱۵۴
- ۳- المعتمد فی شرح المناسک، ج ۳، ص ۱۵۴
- ۴- همان.
- ۵- براهین الحج للفقهاء و الحجج، ج ۳، ص ۲۱۶
- ۶- وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۱۹ از احکام شهر رمضان، ج ۵، باب ۳ از ابواب اذان.
- ۷- وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۵۷ از ابواب ما یمسک عنه الصائم، حدیث ۱ و حدیث ۷

ص: ۳۲

«قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) أَنَا شَكَّكُنَا سِنَةَ فِي عَامٍ مِنْ تِلْكَ الْأَعْوَامِ فِي الْأَضْحَى، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ (ع) وَكَانَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُضْحِي فَقَالَ الْفِطْرُ يَوْمٌ يُفْطِرُ النَّاسَ وَالْأَضْحَى يَوْمٌ يُضْحِي النَّاسَ وَالصَّوْمُ يَوْمٌ يَصُومُ النَّاسَ».

اما وجه تمامیت سند این است که ابی‌الجارود مورد توثیق شیخ مفید (رحمه الله) است و به علاوه آن که وی از رجال تفسیر علی بن ابراهیم و رجال کامل الزیارات بوده و فساد عقیده به وثاقت او ضرر نمی‌رساند.

امیاً وجه دلالت این است که روایت در خصوص موردی است که به حکم عید قربان در روزی که عامه مسلمانان آن را عید می‌دانند شک کرده است. بنابراین، روز قبل از آن هم عرفه خواهد بود و وقوف در عرفه با سایر مسلمانان مجزی خواهد بود.

اشکال ما به استدلال ایشان از دو جهت است:

۱. در روایت از اضحیه و قربانی پرسیده شده که سنت مؤکد روز عید قربان است و اختصاص به حجاج بیت الله الحرام ندارد و در همه اقطار بر آن تأکید گردیده است و این که مقصود قربانی در منا باشد معلوم نیست؛ احتمال فرق میان الترام به عمل مسلمانان در وقوف روز عرفه که رکن حج بیت الله است و قربانی که سنت مؤکد است وجود دارد و خود این احتمال مانعی برای استدلال به این روایت محسوب می‌شود.

۲. اگر از این جهت دلالت روایت را بپذیریم که شامل وقوف در عرفه هم بشود، دلیلی برای اختصاص حکم به مورد شک در عرفه ندارد، بلکه مورد علم به خلاف را هم شامل می‌شود؛ زیرا گرچه سؤال کننده در مورد شک می‌پرسد، اما پاسخ امام (ع) مطلق است و اختصاص به مورد سؤال ندارد؛ «وَالْأَضْحَى يَوْمٌ يُضْحِي النَّاسَ» و اطلاق آن هم آبی و به دور از تقیید است؛ به خصوص به قرینه سیاق: «الْفِطْرُ يَوْمٌ يَفْطِرُ النَّاسَ وَالصَّوْمُ يَوْمٌ يَصُومُ النَّاسَ»، و این که مقصود تنها خصوص موارد عدم علم به خلاف باشد، از ظاهر روایت به دور است. در نتیجه یا روایت از اساس صلاحیت برای استعمال در این مسأله را ندارد و یا هر دو صورت تفصیل مزبور مورد شمول این روایت خواهد بود.

آیت الله بجنوردی (رحمه الله):

مرحوم آیت الله سید حسن بجنوردی در کتاب ارزشمند خود، «القواعد الفقهیه»، در ذیل بحث‌های خود در تقیه، (۱) در مسأله مورد بحث ما، همانند آیت الله خوئی (رحمه الله) میان علم به مخالفت حکم قاضی عامه با واقع و شک در آن، تفصیل قائل شده است.

ولی میان نظر ایشان و آیت الله خوئی از دو جهت اختلاف وجود دارد:

اولاً: آیت الله بجنوردی در موارد علم به خلاف قائل به تقیه تکلیفی هم نیست و جواز وقوف خلاف حق را از جهت ادله اضطرار می‌داند، نه ادله تقیه؛ زیرا اختلاف در موضوعات را اساساً از موضوع ادله تقیه خارج می‌داند و موضوع ادله تقیه را منحصر در اختلاف مذهبی و شبهات حکمیه می‌شمرد.

ثانیاً: استدلال ایشان در این تفصیل غیر از استدلال آیت الله خوئی (رحمه الله) است. ایشان می‌فرماید:

«وَكذلك لو حكم حاكمهم بأن يوم الجمعة مثلاً هو اليوم التاسع من ذى الحجة الذى يقال له يوم عرفة و هو يوم الوقوف فى عرفات، و علم المكلف بأنه ليس اليوم التاسع، أو قامت حجة شرعية على أنه اليوم الثامن مثلاً، و هو مضطر فى الوقوف فى اليوم الذى يعلم بأنه ليس يوم عرفة، لعلمه بتقدمه على ذلك اليوم أو تأخره عنه، و لا يمكنه الوقوف فى اليوم الذى قامت عنده الحجة الشرعية على أنه يوم عرفة، ففات عنه الوقوف فى يوم عرفة، فلا يمكن القول بإجزاء ذلك الحج؛ لفوت الوقوف فى عرفات»

ص: ۳۳

یوم عرفه، و إن قلنا بأنّ إتيان الواجب موافقا لمذهبهم مجز؛ لأنّ الوقوف فی یوم غیر عرفه لیس موافقا لمذهبهم، و إنّما هو خطأ فی التطبيق.

همانطور که از عبارات می فهمیم، ایشان اختلاف در روز عرفه را که از جهت حکم قاضی عامه ایجاد شده، در موارد علم به خلاف، اختلاف در تطبیق و موضوع می داند که قائلین به اجزاء در عبادات تقیه‌ای، از جهت اوامر تقیه نمی توانند در اینجا قائل به اجزاء شوند؛ چون اختلاف در موضوع است که خارج از موضوع ادله تقیه است. در ادامه می فرماید:

«نعم، یمکن تصحیح مثل هذا الحجّ بوجه آخر، و هو أنّ حاکمهم لو حکم بثبوت الهلال بشهادة من یکون شهادته معتبره عندهم، و لیست معتبره بحسب الواقع لفسقه أو لنصبه أو لجهه أخرى راجعه إلى الشبهة الحکمیة، بحيث یکون الحکم فی مذهب الحقّ عدم قبول تلك الشهادة، و کان القبول فی مذهب الحاکم، فحیثذ یکون عدم العمل بحکمهم قدحاً فی مذهبهم، فترك العمل یرجع إلى الاختلاف فی المذهب».

ایشان برای تصحیح چنین حجی، قائل به امکان رجوع شبهه موضوعی به شبهه حکمی است. بیان وی چنین است که این اختلاف در موضوع، به خاطر اختلاف حکمی در خصوصیات و ویژگی‌های شرعی معتبر در شاهد است که ما عدالت را شرط می دانیم و چه بسا عامه شهادت فاسق را قبول کنند. یا غیر از این، از جهاتی که به اختلاف در احکام رجوع می کند و در صورت مخالفت با آنها، این مخالفت، قدح مذهب آنها شمرده می شود که در این صورت باز هم مورد یاد شده، داخل در ادله تقیه است.

امّا بعد از این بیان، میان علم به مخالفت قاضی با واقع و شک در آن، قائل به تفصیل شده است و آن اینکه: در مورد علم به مخالفت، در صورتی می توانیم قائل به اجزاء باشیم که خود عامه برای حکم حاکم موضوعیت قائل باشند که در صورت علم به مخالفت با واقع، باز هم موافق با حکم او، همراه سایر مسلمانان وقوف کنند؛ چون در این صورت باز اختلاف در حکم شرعی است، امّا این مطلب و عقیده در مورد خود عامه نیز بسیار عجیب و شیبیه به شوخی است، گرچه این مطلب از آنها نقل شده، ولی این نقل اعتبار ندارد؛ چون حکم قاضی هیچگاه در مقابل علم به خلاف اعتبار ندارد؛ عبارت ایشان چنین است:

«نعم یرقی الکلام فی أنّه هل نفوذ حکم الحاکم عندهم و لزوم الجری علی طبقه و عدم جواز مخالفته مخصوص بصورة الشکّ و الجهل بمطابقتها للواقع، أو مطلق و یجب العمل علی طبقه و لو کان مع العلم بمخالفته للواقع.

فبناء علی الأوّل یکون إجزاء مختصّیا بصورة الشکّ فی ثبوت الهلال، و لا تشمل صورة العلم بالخلاف، و علی الثانی یکون ذلک الحجّ الناقص مجزیا حتّی مع العلم بالخلاف.

وقد نسب إليهم نفوذ الحکم حتّی مع العلم بالخلاف و القول بالموضوعیة التابعة للحکم، و لکنّه ینبغی أن یعدّ فی جملة المضحکات

...

وأمّا فی صورة الشکّ، فإن حکم الحاکم حجة عندنا و عندهم ... و لزوم الجری علی طبق حکم حاکمهم هو من أحكام مذهبهم ...

فیکون کسائر موارد التقیة فی الحکم الشرعی». (۱)

امّا اشکال ما به ایشان در این تفصیل، این است که اگر موضوعیت حکم حاکم نزد آنان ثابت باشد که در نتیجه شخص عالم به مخالفت حکم قاضی با واقع، از خود عامه، وظیفه اش تبعیت از آنان باشد؛ همانطور

ص: ۳۴

که خود شما فرموده‌اید، اختلاف در این مسأله، در صورت علم به خلاف، به اختلاف در حکم رجوع می‌کند، هرچند که این حکم عامه در نظر ما، عجیب و غیر قابل قبول باشد.

اما اگر خود عامه هم به چنین حکمی، که برخلاف علم آنان باشد، ملتزم نشوند ولی در مقام عمل، التزام آنان به حکم حاکم محرز و ثابت است و دلیل روشن آن هم این است که در طول سالیان متمادی، همه با هم وقوف کرده‌اند و می‌کنند؛ در حالی که یقین داریم برای بعضی از آن‌ها خلاف بودن حکم قاضی در طول این سالیان متمادی، محرز شده است.

بنابراین، این که از شیعیان، شخصی یا گروه‌هایی از جهت علم شخصی به خلاف واقع بودن حکم قاضی، برخلاف جماعت مسلمانان وقوف می‌کنند، شکی نیست که قدح در مذهب عامه محسوب می‌شود و در عرف عامه که چنین دقت‌هایی را ملاحظه نمی‌کنند، مخالفت شیعیان را مخالفت مذهبی با خود به حساب می‌آورند، نه اختلاف در موضوع که خود آن‌ها هم در حکم با شیعیان مشترک هستند.

بنابراین، اگر در ادله تقیه قائل به مجزی بودن چنین وقوفی باشیم، جایی برای تفصیل بین صورت شک در مخالفت با واقع و علم به مخالفت با واقع حکم قاضی عامه وجود ندارد.

و در هر صورت، اگر اقتضای روایات آمر به تقیه؛ عموماً و روایت ابی‌الجارود در خصوص مسأله را بر اجزاء بپذیریم، باید جستجو کنیم که آیا روایات معارض و مواعی در مقابل این روایات مجوز وجود دارد یا خیر؟

روایات محتمل المانعیه در مقام

۱. مرسله رفاعه

از روایاتی که ممکن است مانع در مقام باشد: مرسله رفاعه است:

«عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْعَبَّاسِ بِالْحِيرَةِ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الصَّيَامِ الْيَوْمَ؟ فَقُلْتُ: ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ صِيَمْتُ صِيَمْنَا وَإِنْ أَفْطَرْنَا أَفْطَرْنَا، فَقَالَ: يَا غُلَامُ عَلَيَّ بِالْمَائِدَةِ فَأَكَلْتُ مَعَهُ وَأَنَا أَعْلَمُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يَوْمٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَكَانَ إِفْطَارِي يَوْمًا وَقَضَاؤُهُ أَيْسَرَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي وَلَا يُعْبَدَ اللَّهُ.» (۱)

وجه دلالت روایت بر منع، بعد از چشم‌پوشی از سند و فرض این که راهی برای تصحیح آن وجود داشته باشد- که بعید هم نیست- فرمایش امام در قضای روزه افطار شده، از جهت تقیه است که معلوم می‌شود تقیه تنها وجوب روزه را در آن روز برداشته ولی قضای روزه باقی است. بنابراین، اوامر تقیه در روزه، مقتضی اجزاء نیستند، و از خصوص روزه در این روایت الغاء خصوصیت می‌شود. پس در عبادات تقیه‌ای، هم قضا و اعاده، به قوت خود باقی است.

اما اشکالی که به این تقریب و دلالت وارد شده، آن است که در اینجا تقیه منجر به ترک عبادت رأساً شده است؛ در حالی که در مسأله ما، وقوف به طور کامل ترک نشده، بلکه وقوع آن در عرفه که شرط آن است ترک گردیده و خود وقوف نیز تمام عبادت حج نیست، بلکه جزء آن عبادت است. این ما حصل اشکالی است که مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی در کتاب الحج به این دلالت کرده‌اند. (۲)

اما اشکال ما بر اشکال ایشان این است که: گرچه در روزه ماه مبارک، خوردن غذا مبطل روزه است، ولی تمام عبادت، ترک خوردن، آن هم در یک ساعت خاص نیست، بلکه روزه عبارت است از ترک همه محرّمات در تمام زمان آن و از این جهت مثل مسأله حاضر خواهد بود؛ چون ترک وقوف در روز عرفه به حسب طبع اولی، مانند غذا خوردن در روزه است که مبطل وقوف و در نتیجه مبطل اصل حج خواهد بود و قضای حج مانند قضای روزه واجب خواهد گردید، مگر آن که گفته شود بر غذا خوردن

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۵۷، حدیث ۵

۲- کتاب الحج فاضل لنکرانی، ج ۵، ص ۱۰۶

ص: ۳۵

در روزه ماه مبارک، عرفاً ترک روزه صادق است ولی بر ترک وقوف در روز عرفه عرفاً ترک وقوف و در نتیجه ترک حج صادق نیست.

۲. روایات آمر به نماز فرادی در جماعت میان عامه

دومین دسته از روایات وارد در تقیه، که ممکن است مانع در مقام باشند، روایاتی هستند که امر به قرائت مخفی در حین ادای نماز جماعت با عامه نموده‌اند که مفاد این روایات آن است که تقیه مجوز ترک قرائت در نماز با عامه نخواهد بود و این نماز در واقع نمازی فرادی اما به شکل جماعت است.

اما با دقت در مفاد این روایات، شاید مانعیت آن‌ها در مقام مرتفع شود؛ بدین جهت که اثبات لزوم قرائت سوره در صورت امکان، مفید عدم اجزاء در جایی که تقیه متوقف بر ترک جزء یا شرط باشد نخواهد بود؛ به عبارت دیگر، اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند، و خلاصه مانعیت این روایات در مقام ثابت نخواهد بود.

نتیجه بحث در ادله تقیه این شد که اگر دلالت روایات را بر اجزاء در مورد مآتی به فاقد شرط یا جزء، به جهت تقیه، با تقریبات مذکور بپذیریم، مانعی در مقابل آن‌ها ثابت نیست و در مسأله ما نحن فیه، وقوف تقیه‌ای در غیر عرفه همراه با سایر مسلمانان، مجزی و مبریء ذمه خواهد بود و از این جهت فرقی میان شک در مخالفت و علم به مخالفت حکم قاضی عامه با واقع نیست.

۳. سیره قطعیه

دلیل دیگری که امکان تمسک به آن برای اثبات صحت و اجزاء حج، همراه با وقوف تقیه‌ای و مستند به حکم قاضی عامه وجود دارد، سیره قطعیه غیر مردوعه از زمان ائمه (علیهم السلام) تاکنون است.

آیت الله خوئی (رحمه الله):

مرحوم آیت الله خوئی در این باره می‌فرماید:

«و أمّا الوقوف فی عرفات تبعاً للعامه فی مورد الشک و عدم القطع بالخلاف فیدخل تحت الکبری المتقدمه، و هی أنّ الوقوف فی عرفات فی الصورة المفروضه ممّا کثر الابتلاء به، قریب مائتی سنه فی زمن الأئمه (علیهم السلام) و لم نر و لم نعهد فی طول هذه المدّه أمرهم (علیهم السلام) بالوقوف فی الیوم الآخر و حکمهم بعدم الاجزاء فیلعلم أنّ الوقوف معهم مجزئ». (۱)

ایشان همان طور که از عبارات فوق در شرح مناسک معلوم است، این سیره را در خصوص مورد شک در هلال از جهت حکم قاضی عامه و نه مورد علم به خلاف ثابت می‌داند و تقریب بیان ایشان این است که وقوف در عرفات از موارد کثیر الابتلا برای مؤمنان است که هر سال تکرار می‌شود و از آن زمان تاکنون وقوف در عرفات در بسیاری از موارد از جهت حکم قاضی عامه بوده است و شک در حکم حاکم از موارد قطعی و اجتناب‌ناپذیر در طول این سال‌ها بوده است و اگر تقیه در این مسأله موجب اجزاء و صحت وقوف و حج نبود و نیاز به اعاده و قضا در مسأله ثابت بود، حتماً باید امر به اعاده و قضا از ائمه (علیهم السلام) ولو به بعضی از مؤمنین صادر می‌شد؛ مثل آنچه از روایات در باب صوم و قضای صوم افطار شده به ما رسیده است، ولی در عین حال هیچ روایتی در این خصوص وجود ندارد و اعاده و قضای حج از زمان ائمه (علیهم السلام) تا کنون هیچگاه برای ما معهود نبوده است و سیره قطعی ائمه و مؤمنین اکتفا به وقوف با عامه و حج با آن‌ها بوده است و این همان سیره قطعی است که در مورد شک در حکم قاضی عامه، برای ما حجت است و موجب حکم به صحت و اجزاء وقوف با عامه در هنگام شک در حکم قاضی خواهد بود.

ص: ۳۶

ایشان بعد از استدلال به سیره، اشکال مقدّری را دفع می‌کنند و آن این که عدم امر ائمه: به وقوف در سال بعد و اعاده حج از جهت عدم تمکن مؤمنین از وقوف دوم بوده است، نه اجزاء وقوف اول؛ بیان ایشان در دفع اشکال این است که نمی‌توانیم قبول کنیم در طول سال‌های متممادی هیچگاه موقعیت برای وقوف دوم ولو به بهانه پیدا کردن چیزی در موقف میسر نبوده و حتماً در برهه‌هایی از زمان این امکان وجود داشته است ولی هیچگاه چنین امری از آن‌ها به ما نرسیده و این دلیل بر ثبوت سیره در مسأله ما نحن فیه در حال شک در حکم قاضی عامه است. (۱)

آیت الله فاضل لنکرانی (رحمة الله):

مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی در شرح تحریر الوسيله، (۲) در ذیل فتوای امام خمینی (رحمة الله) در هر دو صورت «شک در حکم» و «علم به خلاف بودن حکم»، حج را صحیح و مجزی می‌دانند؛ ایشان بعد از نقل استدلال مرحوم آیت‌الله خویی در تمسک به سیره قطعی در مورد شک در حکم قاضی، نسبت به مورد علم به خلاف می‌فرمایند:

«الظاهر هو الحكم بالصحة في هذه الصورة أيضا، لأن تحققها في ذلك الزمان الطويل الذي أشرنا إلى أنه يزيد عن مأتي سنة، وإن كان قليلا بالإضافة إلى صورة الشك و عدم العلم بالمخالفة، إلا أنه لا مجال للإنكاره. و قد مرّ في مرسله رفاعه، أن الإمام (ع) حلف بأن اليوم الذي أفطر فيه تقيّة كان من شهر رمضان، و أنه كان عالما بذلك حين الإفطار، و مع ذلك أفطر كذلك. فیدل ذلك علی وقوع هذه الصورة أحيانا. و مع ذلك لم نر و لم نعهد منهم (عليهم السلام) الإشارة إلى عدم الاجزاء و لزوم التطرق إلى طريق صحیح، و مع عدم إمكانية لزوم تبديل الحج بالعمرة المفردة، ولو في مورد واحد مع كون فريضة الحج من الفرائض المهمة الإلهية».

ایشان همان‌گونه که در عباراتشان مشهود است، صورت حصول علم به خلاف را در طول سال‌های متممادی قطعی و یقینی می‌دانند، گرچه عادتاً حصول علم به خلاف نسبت به حالت شک موارد آن کم بوده است ولی اصل وقوع آن را نمی‌توان انکار کرد و مؤید آن مرسله رفاعه است که وقوع این امر را در مورد ماه مبارک رمضان تأیید می‌کند. پس در مورد ماه ذی‌حجه هم حتماً چنین مواردی بوده و با توجه به این که حج از فرایض مهم الهی است، حتماً باید در آن موارد به عدم اجزاء و یافتن مندوحه برای وقوف صحیح و یا حداقل تبديل حج به عمره، از سوی ائمه (عليهم السلام) به مؤمنین اشاره می‌شد؛ در حالی که چنین مطلبی معهود نیست و این دلیلی است روشن بر ثبوت سیره قطعی در موارد علم به خلاف؛ مانند موارد شک در مخالفت حکم قاضی با واقع.

معظم له بعد از آن، اشکال مقدّری را دفع کرده‌اند که سیره عملیه از ادله لیه است و در ادله لیه باید بر قدر متیقن اکتفا کرد و قدر متیقن در مقام صورت شک در حکم قاضی است و بیش از آن نمی‌توان به سیره عملی تمسک کرد. ایشان ضمن قبول کبری از مستشکل، مسأله حاضر را از صغریات آن نمی‌دانند؛ زیرا با توضیحات ایشان در سطور فوق‌الذکر، ثبوت سیره در مورد علم به خلاف مشکوک نیست، بلکه متیقن است و سیره در هر دو حالت دلیل بر صحّت و اجزاء می‌باشد. (۳)

مؤید سیره عملی در مقام روایت ابی‌الجارود است که در بخش‌های پیشین مورد دقت قرار گرفت و در همان‌جا به این مطلب اشاره شد که گرچه سؤال در خصوص مورد شک است ولی جواب امام (ع) مطلق است و اطلاق آن هم با توجه به سیاق آبی و عاری از تقیید است، و بالجمله سومین دلیل در موارد شک و علم به مخالفت حکم قاضی با واقع سیره قطعی غیر مردوعه است.

۱- المتعمد فی شرح المناسک، ج ۳، ص ۱۵۶

۲- کتاب الحج للفاضل، ج ۵، ص ۱۰۸

۳- کتاب الحج للفاضل ج ۵، ص ۱۰۸

ص: ۳۷

۴. ادله نفی حرج

در ابتدای این نوشتار بیان صاحب جواهر را در فتوای به اجزاء در این مسأله، از جهت لزوم حرج در ترک قول به اجزاء آوردیم که ایشان بعد از اشاره به موضوعی بودن اختلاف در این مسأله می‌فرماید: «و لا یبعد القول بالاجزاء هنا إلحاقاً له بالحکم للحرَج و احتمال مثله فی القضاء، و قد عثرت علی الحکم بذلک منسوباً للعلامة الطباطبائی». (۱)

لازمه حکم به عدم صحت و اجزاء، باقی ماندن تکلیف عبادی حج بر ذمه کسی است که حج بر او مستقر شده است و وجوب حج بر کسانی است که بعد از این حج، دوباره استطاعت مالی، بدنی و طریقی برای آن‌ها میسر شود. همچنین لزوم حج بر عهده وارثان میت است در صورتی که قبل از انجام حج استقرار یافته، از دنیا برود و این که معلوم نیست در سال یا سال‌های بعد، همین شک در حکم قاضی یا علم بر خلاف بودن آن مجدداً اتفاق نیفتد و به حسب ظاهر، عدم اجزاء در مسأله ما نحن فیه، باعث عسر و حرج شدید برای مکلفین خواهد بود. بنابراین، در صورت عدم پذیرفتن ادله اضطرار و ادله تقیه به عنوان دلیل بر اجزاء و همینطور عدم پذیرش سیره ثابتة در مقام، ادله حرج می‌تواند به عنوان دلیل بر اجزاء در مسأله حاضر شمرده شود.

آنچه گذشت ادله‌ای بود که مورد تمسک فقهای عظام در حکم به اجزاء در تفصیل‌های موضوع مورد بحث، قرار گرفت.

ب: فرض عدم صحت حج تقیه‌ای

۱. صدق عنوان «من فاته الحج» نتیجه عدم اجزاء وقوف تقیه‌ای

اگر هیچ کدام از ادله یاد شده را در تصحیح وقوف و حج تقیه‌ای کافی ندانیم، چنین مُحرمی از مصادیق «من فاته الحج» خواهد بود و وظیفه او این است که بعد از وقوف صوری، همراه با بقیه زائران در موقفین، از جهت تقیه تکلیفی، به عمره مفرده عدول کند و با نیت عمره مفرده اعمال عمره مفرده را انجام دهد و از احرام خارج شود و اگر حج بر عهده او مستقر بود، سال بعد برای انجام اعمال حج مُحرم شود و گرنه در صورت بقای استطاعت تا سال بعد، یا حصول استطاعت در سال‌های بعد، باردیگر به احرام حج، محرم شود.

۲. احتمال صدق عنوان صدّ و حکم مصدود

در ابتدای این نوشته اشاره به فرمایش صاحب مسالک (رحمة الله) شد که ایشان ادله تقیه در این مسأله را ثابت نمی‌داند و چنین شخصی را از مصادیق مصدود شمرده است، که نتیجه آن، لزوم قربانی کردن و خروج از احرام است. ولی در نظر بدوی چنین شخصی تخصیصاً از موضوع ادله مصدود خارج است؛ زیرا در روایات باب الصدّ، صدّ را از جانب «عدوّ» شمرده‌اند و عنوان «عدوّ» عرفاً بر مخالفین شیعه، از اهل سنت اطلاق نمی‌شود، گرچه عداوت باطنی در پاره‌ای از موارد بعید از واقع نمی‌نماید، ولی در عین حال به حسب ظهور عرفی، چنین شخصی مصدود من جهة العدوّ نیست، البته نقد و بررسی فرمایش صاحب مسالک نیاز به دقت و تأمل بیشتری در ادله صدّ دارد که خارج از وسع این نوشته است.

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

والحمد لله رب العالمین

نقش علی بن ابی طالب (ع) در غزوه ها و سریه ها

صفحات درخشان فراوانی از تاریخ اسلام، به زندگی اصحاب پیامبر خدا ۹ اختصاص یافته است؛ از جمله آن‌ها، علی بن ابی طالب، پسر عموی آن حضرت است که از زمان پذیرش اسلام، بخش وسیعی از تاریخ اسلام در باره اوست. این بخش، در کتاب‌های سیره، غزوات، تاریخ، حدیث و بسیاری از پژوهش‌های جدید مربوط به خلفا، با تکیه بر پیشامدها و رخدادهای دوران خلافت امام علی ۷ به‌ویژه حوادث فتنه‌انگیز آن دوره، گردآوری شده است.

هدفم از این پژوهش، که یک بررسی تحلیلی است، مطالعه بُعدی از ابعاد وسیع امام علی ۷ در عصر (ص) است؛ حوادثی که مربوط به ایشان در غزوات و سریه‌های (ص) می‌باشد.

شیوه‌ای که در این پژوهش داشته‌ام، عبارت است از:

۱. گردآوری روایات مختلف مربوط به یک حادثه از منابع سیره و حدیث و غیره.
۲. تلاش برای جمع میان روایات گوناگون مربوط به یک حادثه و به‌ویژه میان روایات محدثان و اخباری‌ها.
۳. تلاش برای ترجیح یکی بر دیگری، در صورتی که جمع میان روایات مختلف ممکن نباشد.

پیشامدهای غیر نظامی مربوط به علی (ع) در غزوات و سریه‌ها

برگزیده شدن علی (ع) از سوی نبی گرامی (ص) به پرچمداری سپاه

پیامبر خدا (ص) در چندین غزوه، پرچم سپاه را به علی بن ابی طالب (ع) سپرد:

* غزوه بدر اول:

ابن سعد درباره غزوه بدر نخست و فرماندهی آن می‌نویسد: «در این غزوه، علی بن ابی طالب، پرچم را که سفید بود، برافراشت.»

(۱) بیهقی نیز درباره این غزوه گفته است: «پرچمدار آن علی بن ابی طالب (ع) بود...» و تصریح می‌کند این مطلب را از واقعی نقل کرده است. (۲) ابن سیدالناس (۳) و ابن قیم و دیگران نیز آن را همین‌گونه آورده‌اند.

* غزوه بدر دوم:

ابن اسحاق در ضمن سخن از حوادث غزوه بدر بزرگ یا بدر دوم، می‌گوید: «پیامبر پرچم را به مصعب بن عمیر سپرد.» وی آن‌گاه می‌گوید: «... دو پرچم سیاه در برابر حضرت رسول بود که یکی از آن دو، با نام عقاب به دست علی بن ابی طالب و دیگری به

دست یکی از انصار بود...»

ابن هشام نیز گوید: «... پرچم انصار در دست سعد بن معاذ بود.» (۴)

برخی سیره‌نگاران؛ از جمله طبری، (۵) ابن عبدالبر، (۶) ابن حزم، (۷) ابن کثیر (۸) و دیگران از شیوه ابن اسحاق پیروی کرده‌اند. اما واقعی می‌گوید: «پیامبر (ص) سه پرچم در بدر به پا داشت؛ پرچم مهاجران به دست مصعب بن عمیر، پرچم خزرج همراه جناب بن

منذر و پرچم اوس در دست سعد بن معاذ.» (۹) و من از میان پیروان سبک واقعی، تنها به شاگردش ابن سعد (۱۰) بسنده کردم.

ابن سیدالناس، ضمن بیان دو نظریه (۱۱) و عدم رجحان میان آن دو، هر دو قول را بدون ترجیح یکی بر دیگری آورده است و به نظر می‌رسد که بیشتر اهل سیره، نظریه ابن اسحاق را درباره برافراشتن یکی از پرچم‌ها از سوی علی (ع) دنبال کرده‌اند.

- ۱- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۹
- ۲- دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۶؛ این مطلب در کتاب مغازی واقدی یافت نشد، ج ۱، ص ۱۲
- ۳- عیون الأثر، ج ۱، ص ۳۱۰
- ۴- سیره ابن هشام، ج ۱، صص ۶۱۲-۶۱۳
- ۵- تاریخ، ج ۲، ص ۴۳۱
- ۶- الدرر، ص ۱۰۲
- ۷- جوامع السیره، ص ۸۴
- ۸- البدایه، ج ۵، صص ۶۴-۶۵
- ۹- المغازی، ج ۱، ص ۸۵
- ۱۰- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۴
- ۱۱- عیون الأثر، ج ۱، ص ۳۲۶

ص: ۴۱

غزوه قَرَقَرَةَ الْكُدْر: (۱)

ابن سعد درباره این غزوه می‌نویسد: «حامل پرچم پیامبر (ص)، علی بن ابی طالب (ع) بود...» (۲) و جمعی از سیره‌نویسان؛ چون طبری، (۳) ابن سیدالناس، (۴) صالحی (۵) نیز مانند آن را آورده‌اند.
غزوه اُحُد:

واقعی در آغاز نوشته‌اش از غزوه احد، در باره تعیین حمل کننده پرچم مهاجرین از سوی پیامبر (ص) دو روایت آورده، که در روایت نخست، علی و در روایت دوم، مصعب بن عمیر را پرچمدار معرفی می‌کند. (۶) اما ابن اسحاق در این باره می‌گوید: پرچم به مصعب بن عمیر، برادر بنی عبدالدار سپرده شد. (۷) باید گفت منافاتی میان این گفته‌ها وجود ندارد؛ چراکه هر دو در این غزوه پرچمدار بوده‌اند؛ ابتدا مصعب بن عمیر پرچمدار بود و پس از کشته شدنش به دستور پیامبر اسلام (ص) پرچم به علی (ع) سپرده شد.

ابن اسحاق ضمن سخن خود از کشته شدن مصعب، اینگونه می‌نویسد: «وقتی مصعب کشته شد، پیامبر پرچم را به علی بن ابی طالب سپرد.» (۸) خلیفه بن خیاط با استناد به گفته سعید بن مسیب می‌گوید: «پرچم در دست مصعب بن عمیر، برادر ابن عبدالدار بن قصى بود، وقتی او کشته شد، پیامبر خدا آن را به علی داد.» (۹)
این را ابن عبدالبرّ، (۱۰) ابن حزم، (۱۱) ابن قیم (۱۲) و دیگران نیز آورده‌اند.
غزوه حمراء الأسد:

واقعی به نقل از جابر می‌نویسد: پیامبر پرچمش را که از جنگ احد به بعد باز نشده بود، خواست و آن را به علی (ع) داد. واقعی در روایت دومی، با لفظ «یقال» آورده است که آن را به ابوبکر سپرد. (۱۳) ابن سعد در بیان این دو روایت، از استاد خود تبعیت کرده است. (۱۴) ابن سیدالناس (۱۵) و صالحی (۱۶) نیز مانند همان را آورده‌اند.
به نظر نگارنده، روایتی که بر سپردن پرچم به علی (ع) دلالت دارد، به واقعیت نزدیکتر است؛ چرا که پرچم در جنگ احد به دست او بود و چنانکه اهل سیره گفته‌اند، غزوه حمراء الأسد نیز ادامه همین غزوه بوده است.
غزوه بنو قریظه:

ابن اسحاق در مورد غزوه بنوقریظه آورده است: وقتی جبرئیل، پس از غزوه خندق، خیانت، پیمان‌شکنی و نیرنگ بنی قریظه را آشکار ساخت و فرمان الهی حمله به آن‌ها را به پیامبر خدا (ص) داد، آن حضرت از علی (ع) خواست پرچمدار او در حمله به بنوقریظه باشد. علی (ع) پرچم را تا نزدیکی قلعه‌های بنوقریظه برد، اما آنگاه که کلام ناشایست درباره پیامبر (ص) از آن‌ها شنید، برگشت و در راه پیامبر (ص) را دید و گفت: «ای فرستاده خدا، نباید به این قوم خیث نزدیک شویدی. پیامبر پرسید: چرا؟ گویا از آن‌ها چیزی علیه من شنیده‌ای! گفت: آری، ای پیامبر خدا. پیامبر فرمود: اگر مرا ببینند چنین نخواهند گفت.» (۱۷)
از روایت واقعی چنین برداشت می‌شود که علی (ع) پرچم را تا قلعه برد و پیامبر (ص) در آنجا به او ملحق شد. آنگاه که علی (ع) ایشان را دید از ابوقتاده خواست پرچم را نگه دارد و خود درباره آن‌چه از یهود شنیده، به پیامبر خدا گزارش دهد. (۱۸)
گفته‌های ابن اسحاق مورد اجماع اهل سیره است؛ چراکه ابن عبدالبرّ، (۱۹) ابن حزم، (۲۰) ابن قیم، (۲۱) ابن کثیر، (۲۲) ابن سیدالناس، (۲۳) ابن حجر (۲۴) و دیگران نیز آن را گفته‌اند.
غزوه خیبر:

بخاری به نقل از سهل بن سعد روایت کرده است که پیامبر خدا (ص) در روز خیبر فرمود:

- ۱- مکانی است در معدن بن سلیم، نزدیک ارحضیه، پشت سد معونه و بین معدن و شهر ثمانیه برد. طبقات ابن سعد ۳۱، ۲ و بنگر به المعالم الأثیره فی السنه والسیره، محمد محمدحسن شراب، صص ۲۲۳ و ۲۲۴
- ۲- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۱
- ۳- تاریخ، ج ۲، صص ۴۸۲ و ۴۸۳
- ۴- عیون الأثر، ج ۱، ص ۳۹۱
- ۵- سیبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۲۵۵
- ۶- المغازی، ج ۱، ص ۲۱۵
- ۷- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۶
- ۸- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۷۳
- ۹- تاریخ خلیفه، ص ۶۷
- ۱۰- الدرر، ص ۱۴۹
- ۱۱- جوامع السیره، ص ۱۲۸
- ۱۲- زاد المعاد، ج ۳، ص ۱۹۷
- ۱۳- المغازی، ج ۱، ص ۳۳۶
- ۱۴- الطبقات، ج ۱، ص ۴۹
- ۱۵- عیون الأثر، ج ۲، ص ۶
- ۱۶- سبل الهدی، ج ۴، ص ۴۴۰
- ۱۷- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۳۴
- ۱۸- المغازی، ج ۲، ص ۴۹۹
- ۱۹- الدرر، ص ۱۷۸
- ۲۰- جوامع السیره، ص ۱۵۳
- ۲۱- زاد المعاد، ص ۱۳۳
- ۲۲- البدایه، ج ۶، ص ۶۷
- ۲۳- عیون الأثر، ج ۲، ص ۵۰
- ۲۴- فتح الباری، ج ۷، ص ۴۱۳

ص: ۴۲

«فردا این پرچم را به دست مردی خواهم سپرد که خداوند فتح را به دست او مقدر کرده است. خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسول را دوست دارد.»

مردم شب را با این فکر گذراندند (۱) که پرچم به چه کسی داده خواهد شد؟ صبح هنگام نزد پیامبر (ص) رفتند در حالی که هر کس می‌خواست پرچم به او داده شود. پیامبر (ص) فرمود: علی ابن ابی طالب کجاست؟ گفتند: ای پیامبر خدا، او درد چشم دارد. فرمود: او را بیاورید. وقتی آمد، پیامبر از آب دهانش در چشمان او ریخت و دعا کرد و علی بهبود یافت، گویی که دردی نداشت! سپس پرچم را به او داد. (۲) این حدیث را سهل بن سعد مسلم، (۳) احمد، (۴) نسائی (۵) و دیگران نیز آورده‌اند.

گفتنی است، این سخن با گفته ابن هشام درباره حوادث جنگ خیر منافاتی ندارد؛ آن‌جا که می‌گوید: «پیامبر امور مدینه را به نمیله بن عبدالله لثی سپرد و پرچم سفیدی را به علی بن ابی طالب داد.» (۶)

ظاهر روایت دلالت دارد که پرچم از همان ابتدا به علی سپرده شد و می‌گویند: هر دو روایت درباره علی مصداق دارد؛ چراکه پرچم را از همان ابتدا به دست گرفت، سپس وقتی پیامبر در نزدیکی قلعه‌های خیر اردو زد، پرچم گاهی در دست علی و گاه در دست دیگران بود اما هنگام فتح خیر، علی آن را در دست داشت.

ردّ دلیل این گفته، نقل ابن اسحاق به استناد سخن سلمه بن عمرو بن اکوع است که می‌گوید:

«پیامبر خدا، ابوبکر را با پرچم - که بنا به گفته ابن هشام سفید بوده - به یکی از قلعه‌ها فرستاد و او با تمام تلاشی که کرد، بدون پیروزی برگشت. فردای آن روز عمر بن خطاب را فرستاد، او نیز جنگید اما بدون پیروزی بازگشت. پس از آن، فرمود: فردا پرچم را به دست مردی خواهم سپرد که خداوند و رسولش او را دوست می‌دارند.» (۷)

حاکم نیز همین را به اختصار بیان می‌کند و می‌گوید: «این حدیث صحیح‌الاسناد است و شیخین آن را نیاورده‌اند.» (۸) بیهقی (۹) و ابن کثیر (۱۰) نیز آن را آورده‌اند. بدین ترتیب روشن می‌شود که منافاتی میان قول ابن هشام و آنچه در روایت محدثان آمده وجود ندارد. والله العالم.

غزوه فتح مکه:

ابن اسحاق آورده است که پیامبر (ص) به سعد بن عباده دستور داد سراغ گروهی از اهالی «کداه» (۱۱) برود. وقتی خواست بر آن‌ها وارد شود گفت: امروز روز حماسه است؛ روزی است که حرمت‌ها شکسته می‌شود. یکی از مهاجران - که به گفته ابن هشام، آن شخص عمر بن خطاب بود - این سخن را شنید و گفت: ای پیامبر خدا، می‌شنوید سعد بن عباده چه می‌گوید؟! اطمینان نداریم که او در میان قریش دارای قدرت و شوکتی باشد. اینجا بود که پیامبر (ص) به علی بن ابی طالب (ع) فرمود: «او را دریاب و پرچم را از دستش بگیر و خود با آن وارد «کداه» شو.» (۱۲)

در صحیح بخاری آمده است: سعد بن عباده که پرچم انصار را در دست داشت، هنگام ورود سپاه ابوسفیان گفت: «امروز روز حماسه است. امروز حرمت کعبه شکسته می‌شود.» ابوسفیان، آنگاه که پیامبر از کنارش گذشت، خطاب به آن حضرت گفت: «آیا می‌دانی سعد بن عباده بر ما چه گفت؟ حضرت پرسیدند: «چه گفت؟ ابوسفیان گفت: چنین و چنان ... پیامبر فرمود: «سعد دروغ گفته، بلکه امروز روزی است که خداوند به کعبه عزّت و شکوه خواهد بخشید.» (۱۳)

روایت بخاری از گفته ابن اسحاق درست‌تر است، لیکن موضوع گرفتن پرچم از سعد و سپردنش به علی، در آن روایت نیامده است. حافظ بن حجر، متن روایت ابن اسحاق را نقل می‌کند و متن‌های دیگری می‌آورد که بیانگر سه قول زیر است:

۱. پرچم انصار از سعد گرفته به علی داده شد.

۲. پرچم از سعد گرفته و به پسرش قیس بن سعد داده شد.

- ۱- در قاموس المحيط ج ۳ / ص ۲۷ چنین آمده: داکه، دَوکا و مداکاً: نابودش کرد، آن قوم در آمیختند، مریض شدند و تداوکوا: عرصه بر آنها تنگ شد.
- ۲- صحیح البخاری، باب غزوه خیبر، ج ۷، ص ۴۷۶
- ۳- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، ج ۴، ص ۱۸۷۲
- ۴- المسند، ج ۵، ص ۳۳۳
- ۵- السنن الكبرى، ج ۷، صص ۳۱۰ و ۳۱۱
- ۶- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲۸
- ۷- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۴
- ۸- المستدرک، ج ۳، ص ۳۷
- ۹- دلائل النبوه، ج ۴، صص ۲۱۱-۲۰۹
- ۱۰- بدایه، ج ۶، صص ۲۶۳ و ۲۶۴
- ۱۱- کدَاء: با فتح و مد، امروز به «ریع الحجون» معروف بوده که در آن میان دو قبرستان «معله» قرار دارد و در دیگر آن به العتبه و جرول باز می‌شود. المعالم الأثیره، ص ۲۳۰
- ۱۲- سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۴۰۶ و ۴۰۷
- ۱۳- الصحیح مع الفتح، ج ۸، ص ۶

ص: ۴۳

۳. پرچم از سعد گرفته و به زبیر سپرده شد.

حافظ می‌گوید: «این سه قول در باره شخصی است که پرچم را از سعد گرفت و ظاهر قضیه آن است که علی (ع) برای پس گرفتن پرچم رفت تا با آن وارد «کداء» شود. علی (ع) با این گمان که مبادا سعد رنجیده خاطر شود، آن را به قیس بن سعد می‌دهد. سپس سعد که بیم داشت پسرش کاری بر خلاف میل پیامبر مرتکب شود، از پیامبر خدا (ص) خواست پرچم را از قیس بگیرد و به همین دلیل زبیر پرچم را می‌گیرد. (۱)

به نظر نگارنده، حافظ ابن حجر (رحمه الله) به خوبی میان متون مختلف را جمع کرده و چنین اجماعی، ترجیحاً مقدم است.

دادن کنیه «ابوتراب» به علی (ع) در غزوه عشیره توسط پیامبر (ص)

ابن اسحاق در بیان حوادث «غزوه عشیره» خبری مفصّل آورده با این مضمون که: پیامبر (ص)، علی (ع) و عمار بن یاسر را خفته یافت، در حالی که خاک آلود بودند، پس بیدارشان کرد و به علی گفت: «تو را چه می‌شود ابوتراب؟!»

ابن اسحاق در ادامه می‌گوید: از برخی علما شنیدم که پیامبر علی را ابوتراب نامید؛ زیرا او فاطمه را به خاطر چیزی که معلوم نیست سرزنش کرد ولی بدون این که چیزی برخلاف میلش به او بگوید، بلکه مشتی خاک برمی‌دارد و به سر خود می‌ریزد، وقتی پیامبر او را چنین می‌بیند متوجه می‌شود که او خواسته فاطمه را سرزنش کند، پس به او می‌گوید: چه شده است؟ ابوتراب!

ابن اسحاق می‌گوید: خدا می‌داند که کدام یک از این‌ها رخ داده است. (۲)

در صحیح بخاری آمده است که علی نزد فاطمه رفت، سپس از خانه بیرون آمد و در مسجد خوابید. پیامبر به فاطمه فرمود: پسرعمویت کجاست؟ گفت: در مسجد است. پیامبر (ص) نزد او رفت و دید که ردایش کنار رفته و پشتش خاکی شده است، پس خاک را از دوش او پاک کرد و دوبار گفت: ابوتراب! برخیز و بنشین. (۳)

درستی روایت بخاری در این است که دادن این کنیه به علی (ع) در مدینه اتفاق افتاده باشد.

ابن حجر در شرح حدیث، روایت ابن اسحاق را درباره غزوه عشیره نقل می‌کند و می‌گوید:

«اگر این درست باشد و اثبات شود، نشان می‌دهد که پیامبر، علی (ع) را با لفظ ابوتراب خطاب قرار داده است.» (۴)

به نظر می‌رسد روش ابن حجر در جمع بین دو روایت بهتر است و ترجیح یک روایت بر دیگری است. ابن قیم هم در «کتاب الهدی» همین نظریه را داده است. (۵) البته تکرار چنین مسأله‌ای اشکالی ندارد، والله العالم. (۶)

علی و پیامبر خدا (علیهما السلام) در مسیر بدر بر یک مرکب

ابن اسحاق در آغاز سخنش از غزوه بزرگ بدر می‌گوید: پیامبر در این روز هفتاد شتر داشتند. پیامبر خدا، علی بن ابی طالب و مرثد بن ابی مرثد غنوی سوار بر یک شتر شدند. (۷)

بیشتر سیره نگاران؛ مانند واقدی، (۸) بیهقی، (۹) ابن عبدالبرّ، (۱۰) ابن حزم (۱۱) و ابن قیم (۱۲) همین گفته را آورده‌اند. گواه این رخداد، روایت احمد از عبدالله بن مسعود است که می‌گوید: در روز بدر هر سه نفر بر یک مرکب نشسته بودند و ابولبابه و علی ابن ابی طالب همراه پیامبر بودند. (۱۳)

از این روایت احمد برداشت می‌شود که همراه سوم پیامبر و علی، ابولبابه بوده نه مرثد، چنانکه در روایت جمهور اهل سیره آمد. شاید بهترین پاسخ، سخن ابن کثیر باشد که گفت:

شاید این مسأله قبل از آوردن ابولبابه از روحاء باشد. پس علی و مرثد همراه پیامبر بوده‌اند. والله العالم. (۱۴)

- ۱- فتح الباری، ج ۸، صص ۸ و ۹
- ۲- سیره ابن هشام، ج ۱، صص ۵۹۹ و ۶۰۰
- ۳- صحیح البخاری مع الفتح، ج ۷، ص ۷۰
- ۴- فتح الباری، ج ۷، ص ۷۲
- ۵- زاد المعاد، ج ۳، صص ۱۶۶ و ۱۶۷
- ۶- در کتب و تفاسیر شیعه در این زمینه اینگونه روایت شده است که: از ابن عباس پرسیدند: چرا پیامبر خدا علی ۷ را «ابو تراب» کنیه داد؟ پیامبر فرمود: چون او صاحب زمین و حجت خدا بر اهل زمین بعد از من است و بقای زمین برای او و سکون زمین با اوست. ابن عباس گوید: از رسول الله ۹ شنیدم که می فرمود: «آنگاه که روز قیامت شود و کافر ببیند آنچه را که خدای تعالی از ثواب و نزدیکی به خدا و کرامت برای شیعه علی ۷ مهیا نموده، آرزو می کند: کاش من خاک بودم؛ یعنی از شیعیان علی ۷ بودم و این است قول خدای تعالی: «يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا». ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص ۴۲۴.
- ۷- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۳
- ۸- المغازی، ج ۱، ص ۲۴
- ۹- دلائل النبوه، ج ۳، ص ۳۰۶
- ۱۰- الدرر، ص ۱۰۳
- ۱۱- جوامع السیره، ص ۸۵
- ۱۲- زاد المعاد، ج ۲، ص ۱۷۱
- ۱۳- المسند، ج ۱، ص ۴۱۱
- ۱۴- البدایه، ج ۵، ص ۶۶

ص: ۴۴

نگارنده: اهل سیره نقل می‌کنند که پیامبر خدا در راه بدر، آنگاه که به رוחاء رسیدند، ابولبابه را برای رسیدگی به امور، به مدینه بازگرداندند. ابن اسحاق و دیگران هم همین را آورده‌اند. (۱)

علی (ع) پیش قراول همیشگی جنگ‌ها

غزوه بدر

ابن اسحاق درباره غزوه بزرگ بدر می‌نویسد: وقتی پیامبر نزدیک بدر شد، علی و زبیر و سعد بن ابی وقاص را همراه با تنی چند از اصحاب به سمت چاه‌های بدر فرستاد تا برایش خبر بیاورند ... (۲)

واقعی، نام این گروه پیش‌قراول را ذکر می‌کند و اسم فرد چهارمی به نام بسبس بن عمر (۳) را می‌آورد. ابن سعد، (۴) ابن عبدالبر، (۵) بیهقی و دیگران هم این خبر را آورده‌اند. اصل این خبر را مسلم از انس (۶) و احمد از حدیث علی آورده است. (۷)

غزوه فتح:

وقتی پیامبر خدا (ص) عازم فتح مکه و آماده حرکت شد، اصرار داشت که این خبر به گوش اهل مکه برسد. حاطب بن ابی بلتعنه طی نامه‌ای به قریش خبر می‌دهد که پیامبر چنین نیتی دارد. نامه را به دست زنی سپرد تا آن را در ازای فردی به قریش برساند. زن آن را لای موهایش گذاشت و رفت. سروش آسمانی، پیامبر را از کار حاطب آگاه کرد. پیامبر (ص) علی و زبیر را مأمور کرد و گفت: دنبال زنی بروید که حاطب نامه‌ای همراه او برای قریش فرستاده است تا آنان را از کار ما آگاه کند. علی و زبیر رفتند تا به منطقه خلیقه (۸) (خلیقه بنی ابی احمد) رسیدند. او را نگاه داشتند و خورجینش را گشتند اما چیزی نیافتند. علی بن ابی طالب (ع) به زن گفت: به خدا سوگند می‌خورم که پیامبر (ص) دروغ نگفته است و ما نیز دروغ نمی‌گوییم. نامه را بده و گرنه خودمان پیدایش می‌کنیم. زن وقتی جدیت او را دید، گفت: چهره برگردان! علی چنین کرد. زن گیسوانش را گشود و نامه را درآورد و به آن حضرت داد. علی (ع) نیز آن را نزد پیامبر آورد. (۹)

این است مضمون روایت ابن اسحاق درباره غزوه فتح که اشاره دارد پیامبر (ص) علی و زبیر را به عنوان پیش‌قراول گشتی، به دنبال زن فرستاد تا او را به منظور جلوگیری از رسیدن خبر به کفار مکه دستگیر کنند. علی (ع) و زبیر نیز این مأموریت را با دقت انجام دادند.

بخاری نیز این خبر را درباره غزوه فتح نقل می‌کند و می‌افزاید: مقداد نیز همراه آنان بوده است. (۱۰)

او درباره غزوه بدر هم می‌گوید: ابو مرثد غنوی همراه آنان بوده است. (۱۱) ابن حجر در شرح حدیث غزوه فتح آورده است: پیامبر خدا (ص)، من (علی)، زبیر و مقداد را فرستاد. هم‌چنین در روایت عبیدالله بن ابی‌رافع و ابو عبدالرحمان سلمی درباره توصیف مجاهدان بدر از قول علی (ع) آمده است که پیامبر مرا همراه ابو مرثد غنوی و زبیر بن عوام فرستاد.

این احتمال وجود دارد که هر سه همراه علی ۷ بوده‌اند ولی یکی از دو راوی چیزی را نقل کرده که دیگری آن را نیاورده است. ابن اسحاق همراه علی و زبیر کسی را ذکر نکرده و خبر را به صیغه مثنی آورده است. به نظر می‌رسد که هر یک همراهی داشته‌اند. (۱۲) این حدیث را مسلم، (۱۳) احمد، (۱۴) ترمذی (۱۵) و دیگران؛ هم‌چون طبری، (۱۶) ابن عبدالبر، (۱۷) ابن حزم، (۱۸) ابن اثیر (۱۹) و ابن کثیر (۲۰) آورده‌اند.

جنگ تبوک و انتخاب علی (ع) به عنوان جانشین پیامبر (ص) در خانواده

وقتی پیامبر عازم تبوک شد، علی را مسؤول سرپرستی خانواده‌اش کرد و دستور داد نزد آنان بماند. منافقان اهمال علی را شایعه کردند. وقتی علی شنید، سلاح برداشت و خود را در منطقه «جرف» به

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۱؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۲

۲- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۶

۳- المغازی، ج ۱، ص ۱۵

۴- الطبقات، ج ۲، ص ۱۵

۵- الدرر، صص ۱۰۳ و ۱۰۴

۶- صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، ج ۳، ص ۱۴۰۳

۷- المسند، ج ۱، ص ۱۱۷

۸- خلیقه؛ منزلی در دوازده مایلی شهر است که شهر بین این جا و دیار سلیم قرار دارد. مغانم المطابه فیروزآبادی، ج ۲، ص ۷۸۲. سمهودی می گوید: امروزه درب مشیان معروف است و خلیفه عبد الله نام دارد (... وفاء الوفا، ج ۲، ص ۱۲۰۳، اما در کلام بخاری آمده است: «تا این که وارد باغ خاخ شوید» که باغ خاخ نزدیک خلیقه است و سمهودی نیز قائل به آن است. بنگرید به: وفاء الوفا، ج ۲، ص ۱۱۹۸ و برای مرزبندی و تعیین حدود مکانی که زن در آنجاست، اختلافی وجود ندارد.

۹- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۹۸

۱۰- صحیح مع الفتح، ج ۷، ص ۵۱۹

۱۱- صحیح مع الفتح، ج ۷، ص ۳۰۴

۱۲- فتح الباری، ج ۷، ص ۵۳۰

۱۳- صحیح مسلم، باب فضائل اهل البدر، ج ۴، ص ۱۹۴۱

۱۴- المسند، ج ۱، صص ۷۹ و ۸۰

۱۵- السنن، کتاب التفسیر، ج ۵، ص ۴۰۹

۱۶- تاریخ، ج ۳، ص ۴۸

۱۷- الدرر، ص ۲۱۳

۱۸- جوامع السیره، ص ۱۷۸

۱۹- الکامل، ج ۲، ص ۱۶۲

۲۰- البدایه، ج ۶، ص ۵۲

ص: ۴۵

پیامبر رساند و گفت: منافقان گمان می‌کنند که از سر اهمال مرا به جانشینی برگزیده‌اند. فرمود: دروغ می‌گویند من تو را جانشین خود قرار دادم به خاطر آن‌چه که به جا گذاشته‌ام. برگرد و جانشین من در میان اهل من و خودت باش. آیا راضی نیستی که منزلت تو در نزد من، هم‌چون منزلت هارون نزد موسی باشد، با این تفاوت که پیامبری پس از من نخواهد آمد. پس علی به مدینه بازگشت. (۱) این خبر نشان می‌دهد که علی (ع) به دستور پیامبر و برای اجرای آن به تبوک رفت تا به امور خاندان پیامبر و خانواده خود رسیدگی کند و اجر همان کسی را دارد که در جنگ شرکت کرده است. علاوه بر این که اجر فرمانبری از پیامبر خدا را به دلیل ماندن در مدینه برده است. این حدیث را بخاری، (۲) مسلم، (۳) نسائی، (۴) ترمذی (۵) و دیگران آورده‌اند و این جزو فضایل ارزشمند علی بن ابی‌طالب است که اهل حدیث آن را در این باب آورده‌اند.

حوادث غیر جنگی که در طول جنگ‌ها یا بعد از آن بر علی (ع) گذشت هنگام عزیمت پیامبر به جنگ‌ها، حوادثی برای علی رخ داد که ارتباطی با جنگ نداشت. جنگ اُحد:

ابن هشام نقل می‌کند که ابو عامر تبهکار، پیش از جنگ احد برای به دام انداختن مسلمانان چاله‌هایی کنده بود. پیامبر در اثنای جنگ در یکی از چاله‌ها افتاد. علی دست او را گرفت و طلحه بن عبید الله او را کشید تا این که پیامبر بیرون آمد. (۶) کمک علی به پیامبر برای خروج از گودال، نشان دهنده همراهی و توجه علی و زبیر نسبت به پیامبر است که پس از آن، ابوبکر و عمر و زبیر هم به آن‌ها پیوستند تا پیامبر را به شعب برسانند. (۷)

واقعی خبر چاله‌ها را آورده است. روایت او حاکی است این چاله‌ها چنان با مهارت پوشانده شده بود که پیامبر تنها زمانی از وجود آن‌ها باخبر شد که در یکی از آن‌ها افتاد! واقعی نقل می‌کند که طلحه پیامبر را گرفت و علی او را بیرون کشید تا سرپا ایستاد. (۸) ابن حزم، (۹) ابن قیم (۱۰) و صالحی (۱۱) و دیگر اهل سیره نیز این را آورده‌اند.

علی (ع) و شست و شوی زخم‌های پیامبر

پیامبر در غزوه احد چندین زخم برداشت؛ به طوری که فرمود: غضب خداوند بر قومی که صورت پیامبر را خونین کردند! (۱۲) بنابراین، وقتی از سهل بن سعد درباره جراحات پیامبر می‌پرسید، می‌گوید: به خدا من می‌دانم چه کسی زخم پیامبر را شست و بر آن آب ریخت و با چه درمان شد. سپس گفت: فاطمه دختر پیامبر می‌شست و علی با سپر آب می‌ریخت. وقتی فاطمه دید که آب باعث خونریزی بیشتر زخم‌ها می‌شود، قطعه‌ای حصیر برداشت آن را سوزاند و روی زخم گذاشت و خونریزی قطع شد. جراحات پیامبر عمیق بود، چهار دندان پیشین او شکسته و صورتش زخمی و فرق سرش شکسته بود. (۱۳)

در سیره ابن هشام آمده است: پیامبر وقتی به لبه شعب رسید، علی سپرش (۱۴) را پر از آب کرد (۱۵) و نزد پیامبر آمد تا بنوشد. پیامبر بویی از آن استشمام کرد و نوشید ولی خون صورتش را با آن شست. (۱۶) واقعی (۱۷) و ابن سعد (۱۸) و ابن سید الناس (۱۹) این خبر را آورده‌اند.

علی (ع) و تعقیب مشرکان به فرمان پیامبر (ص)

وقتی غزوه احد به پایان رسید و مشرکان آماده بازگشت شدند، پیامبر (ص)، علی را به دنبال آن‌ها فرستاد و گفت: بین چه می‌کنند و چه قصدی دارند؟ اگر از اسب‌ها به زیر آمده، سوار شترها شده‌اند، قصد مکه

- ۲- الصحيح مع الفتح، ج ۷، ص ۷۱
- ۳- صحيح مسلم، باب فضائل علی، ج ۴، ص ۱۸۷۰
- ۴- السنن الكبرى، فضائل علی، ج ۷، ص ۲۰۷
- ۵- السنن كتاب المناقب، ج ۵، ص ۶۳۸
- ۶- سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۸۰
- ۷- سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۸۳
- ۸- المغازی، ج ۱، ص ۲۴۴
- ۹- جوامع السیر، ص ۱۲۹
- ۱۰- زاد المعاد، ج ۳، ص ۱۹۷
- ۱۱- سبل الهدی، ج ۴، ص ۲۹۵
- ۱۲- الصحيح مع الفتح، ج ۷، ص ۳۷۲
- ۱۳- الصحيح مع الفتح، ج ۷، ص ۳۷۲
- ۱۴- الدرقة: سپر، قاموس المحيط، ج ۳، ص ۲۳۸
- ۱۵- الفهراس با کسر میم، سنگ مستطیلی شکل که گود است چیزی در آن می کوبند و جای وضو هم است حوضچه سنگی
- ۱۶- سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۸۵
- ۱۷- المغازی، ج ۱، صص ۲۹۹ و ۲۵۰
- ۱۸- الطبقات، ج ۲، ص ۴۸
- ۱۹- عیون الأثر، ج ۱، ص ۴۲۰

ص: ۴۶

را دارند و اگر سوار اسب شده‌و به دنبال شترها حرکت می‌کنند، قصد مدینه را دارند. سپس فرمود: قسم به آن که جانم در دست اوست، به سوی آن‌ها خواهم شتافت و با آنان خواهم جنگید.

علی (ع) می‌گوید: آن‌ها را تعقیب کردم که بفهمم چه می‌کنند. دیدم از اسب‌ها به زیر آمده و سوار شترها شده‌اند و رو به مکه نهاده‌اند. (۱) در روایت ابن اسحاق آمده است: پیامبر (ص)، علی (ع) را به تعقیب آن گروه فرستاد. گروهی از اهل سیره؛ چون طبری، (۲) ابن اثیر، (۳) ابن قیم، (۴) و ابن کثیر (۵) هم، چنین نظری دارند. طبری به سند خود این را اضافه می‌کند که پیامبر از علی خواست در هر دو صورت خبر را کتمان کند. علی گفت: وقتی دیدم مشرکان راهی مکه شده‌اند، از شدت خوشحالی خواستم فریاد بزنم و نتوانستم این خبر را کتمان کنم.

واقعی نقل می‌کند که پیامبر سعد بن ابی‌وقاص (۶) را در تعقیب مشرکان فرستاد. بیهقی چنین خبری را از عروه بن زبیر (۷) نقل می‌کند، اما ابن سید الناس (۸) و صالحی (۹) هر دو قول را به طور یکسان نقل کرده‌اند.

نگارنده: می‌توان هر دو قول را جمع کرد و نتیجه گرفت که: پیامبر ابتدا علی، سپس سعد را فرستاده است، والله العالم.

علی (ع) مأمور دنبال کردن زید بن حارثه در سریه جسمی (۱۰).

گروهی از اهالی جذام، راه دحیه کلبی، فرستاده پیامبر خدا (ص) را که از رویارویی با قیصر روم بازمی‌گشت، بسته و اموال او را به یغما بردند. وقتی دحیه به حضور پیامبر رسید و این خبر را داد، پیامبر زید بن حارثه را همراه دحیه و پانصد نفر دیگر، به سوی جذامیان فرستاد. پس از آن که به آنان حمله کردند و اموال و زنانشان را به غنیمت گرفتند، زید بن رفاعه جذامی، همراه چند نفر از افرادش، نزد پیامبر خدا (ص) رفت و امان‌نامه‌ای که در گذشته برای او و قومش نوشته شده بود، به آن حضرت داد و اسلام آورد و گفت: ای پیامبر خدا، حلال را بر ما حرام و حرام را حلال نگردان. پیامبر فرمود: تکلیف کسانی که کشته‌اید چه می‌شود؟

ابوزید بن عمرو (۱۱) گفت: زنده‌ها را آزاد کن من از کشته شده‌ها می‌گذرم. پیامبر فرمود: ابوزید درست می‌گوید. سپس علی بن ابی‌طالب (ع) را همراه آنان به سوی زید بن حارثه فرستاد و دستور داد که از آن‌ها بگذرد و اموال و زنانشان را برگرداند. علی (ع) در راه رافع بن مکیث جهنی، پیک زید بن حارثه را دید که بر شتری از اهالی جذام سوار شده است. علی (ع) شتر را به آنان بازگرداند و با زید بن حارثه در منطقه فحلتین ملاقات کرد (۱۲) و فرمان پیامبر را به او ابلاغ نمود و هر آنچه را که گرفته بود، به آن‌ها بازگرداند. (۱۳) این فشرده سخن واقعی از نقش علی (ع) در این سریه است. آری، علی (ع) به سفارش پیامبر (ص) عمل کرد و اموال مردم را به صاحبانش بازگرداند؛ این موضوع را شماری از سیره‌نویسان؛ مانند ابن سعد (۱۴) ابن اثیر (۱۵) و ابن سید الناس (۱۶) و دیگران نقل کرده‌اند.

صلح‌نامه حدیبیه را علی (ع) نوشت

هنگامی که (ص) به جنگ حدیبیه رفت، فریش نمایندگان را برای گفت‌وگو با آن حضرت فرستاد. آخرین آن‌ها سهیل بن عمرو بود، وقتی پیامبر او را دید، فرمود: وقتی او را فرستاده‌اند، قصد صلح دارند؛ سهیل با پیامبر صحبت کرد، حرف‌هایشان به درازا کشید و از مواضع خود عقب نشستند و برای صلح به توافق رسیدند. پیامبر (ص) علی را به حضور خواند و گفت: بنویس «بسم الله الرحمن الرحیم»؛ سهیل پرسید: این چیست؟ معنای آن را نمی‌فهمم. (ص) خطاب به علی فرمود: بنویس «باسمک اللهم». علی ۷ آن را نوشت. پیامبر فرمود: بنویس «این پیمان صلح میان محمد پیامبر خدا و سهیل بن عمرو است». سهیل گفت: اگر بر پیامبری تو گواهی می‌دادم، با هم جنگی نداشتیم! نام خود و پدرت را بنویس. پیامبر فرمود: بنویس

- ۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۹۴
- ۲- تاریخ، ج ۲، ص ۵۲۷
- ۳- الکامل، ج ۲، ص ۱۱۱
- ۴- زادالمعاد، ج ۳، ص ۲۴۱
- ۵- البدایه، ج ۵، ص ۴۲۱
- ۶- المغازی، ج ۱، ص ۲۹۸
- ۷- دلائل النبوه، ج ۳، ص ۲۸۲
- ۸- عیون الأثر، ج ۱، ص ۴۲۵
- ۹- سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۳۲۵
- ۱۰- حسمی با کسره و سپس سکون و با حرف پایانی الف: از رشته کوه‌های شرق اردن است که در جنوب رشته کوه‌های شراه قرار گرفته و تا نزدیک حجاز ادامه دارد، المعالم الأثیره، ص ۱۰۰
- ۱۱- ابو زید بن عمرو که بنابر قول واقدی یکی از کسانی است که به همراه زید بن رفاعه آمدند.
- ۱۲- الفحلتین؛ بین مدینه و ذی المروه قرار دارد، الطبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۸۸
- ۱۳- المغازی واقدی، ج ۲، صص ۵۵۵-۵۶۰
- ۱۴- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۸
- ۱۵- الکامل، ج ۲، ص ۱۴۱
- ۱۶- عیون الأثر، ج ۲، صص ۱۰۳ و ۱۰۴

ص: ۴۷

«این پیمان صلح میان محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو است برای ترک جنگ به مدت ده سال و در این مدت، مردم در امانند و از جنگ دست برمی دارند. هر کس از قریش بدون اذن ولی خود نزد محمد بیاید، او را به آن‌ها بازگرداند و هر که از یاران محمد به نزد قریش رود، آنان نیز وی را به محمد بازگردانند.» (۱)

این روایت ابن اسحاق آشکارا نشان می‌دهد که کاتب پیمان صلح، علی بن ابی طالب است. ابن اسحاق می‌نویسد: «یکی از شاهدان صلح‌نامه، علی بوده است.» (۲)

صحیح بخاری گفته او را تأیید و از براء بن عازب روایت می‌کند: وقتی پیامبر با اهل حدیبیه صلح کرد، علی پیمان صلح را نوشت. (۳) مسلم هم از براء (۴) بن عازب همین را نقل می‌کند. بدین ترتیب صحت گفتار ابن اسحاق درباره نوشتن صلح‌نامه توسط علی (ع) روشن می‌شود. اما در این که او یکی از شهود بوده، برخی از سیره‌نویسان؛ همچون طبری، (۵) ابن کثیر (۶) و دیگران از او تبعیت کرده‌اند. لیکن واقدی (۷) و ابن سعد، (۸) از علی (ع) به عنوان شاهد یاد نکرده‌اند. شاید جمله‌ای که ابن اسحاق در شاهد بودن علی (ع) ذکر کرده، توضیحی باشد که خود او، آن را از آنجا برداشت کرده است که علی نویسنده بوده پس مسلماً شاهد نیز به شمار می‌آمده است.

رخ دادهای غزوه فتح

وقتی پیامبر وارد مکه شد، شماری از کفار، از ترس مسلمانان گریختند. برخی به خارج مکه و گروهی به خانه‌ها پناه بردند؛ از جمله آن‌ها دو مرد از بنی مخزوم بودند. امّ هانی، دختر علی بن ابی طالب نقل می‌کند: وقتی پیامبر (ص) به شمال مکه رسید، دو تن از بستگان همسر که از بنی مخزوم بودند، به خانه من پناه آوردند. برادرم علی سر رسید و گفت: قسم به خدا آن دو را خواهم کشت. امّ هانی می‌گوید: در خانه‌ام را به روی آنان بستم و نزد پیامبر رفتم. فرمود: چه چیز انگیزه شد که به اینجا بیایی؟ ماجرا را به آن حضرت گفتم. فرمود: آن که را تو پناه داده‌ای ما هم پناه می‌دهیم و کسانی که امانشان داده‌ای در امانند. پس علی (ع) آنان را نخواهد کشت. این خلاصه گفته ابن اسحاق (۹) درباره موضع علی (ع) در برابر آن دو مرد و پناه دادن امّ هانی به آن‌ها و عملی ساختن آن توسط پیامبر است.

صحیح بخاری (۱۰) گفته ابن اسحاق را تأیید می‌کند و حدیث امّ هانی را می‌آورد. مسلم نیز همین روایت را آورده (۱۱) و ابن هشام ذکر کرده است که آن دو مرد؛ حارث بن هشام و زهیر بن ابی‌امیه بن مغیره (۱۲) بوده‌اند. ابن عبدالبرّ می‌نویسد: آن دو، اسلام آوردند و جزوبهترین مسلمانان شدند. (۱۳)

علی (ع) از پیامبر (ص) کلید کعبه را خواست

وقتی پیامبر (ص) وارد مسجدالحرام شد و بر در کعبه به سخنرانی ایستاد و کفار قرش را بخشید، به آن‌ها گفت: بروید که آزادید. آنگاه به مسجد رفت و نشست. علی بن ابی طالب (ع) در حالی که کلید کعبه را در دست داشت، از جا برخاست و گفت: «ای پیامبر خدا، پرده‌داری و سقایی کعبه را به ما واگذار.» پیامبر فرمود: عثمان بن طلحه کجاست؟ او را آوردند و حضرت خطاب به وی فرمود: کلید کعبه را بیاور که امروز روز نیکی و وفا به عهد است. (۱۴)

این مطلب را ابن اسحاق آورده و ابن کثیر، (۱۵) ابن قیم (۱۶) و ابن سیدالناس (۱۷) از او پیروی کرده‌اند.

حافظ بن حجر نیز متن‌هایی آورده (۱۸) که گواه بر گفته ابن اسحاق است. واقدی این اتفاق را نقل می‌کند (۱۹) ولی می‌گوید: کسی که کلید را از پیامبر خواست عباس بود نه علی بن ابی طالب (ع) و سراغ کسانی که در این زمینه از واقدی تبعیت کرده‌اند نرفتم و شاید قول مشهور و برگزیده این گفته سیره نویسان باشد که علی کلید را به خاطر شایستگی و عزّت و برتری‌اش درخواست کرد، والله العالم.

مأموریت علی (ع) به سوی قبیله بنو جذیمه برای ترمیم کارهای خالد

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۳۱۶ و ۳۱۷

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۱۹

۳- صحیح البخاری مع الفتح کتاب الصلح، ج ۵، ص ۳۰۳

۴- صحیح مسلم، کتاب الجهاد، ج ۳، صص ۱۴۰۹ و ۱۴۱۰

۵- تاریخ، ج ۲، ص ۶۳۶

۶- البدایه، ج ۶، ص ۲۱۹

۷- المغازی، ج ۲، ص ۶۱۲

۸- الطبقات، ج ۲، ص ۹۷

۹- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۱

۱۰- الصحیح مع الفتح، ج ۶، ص ۲۷۳

۱۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۹۸

۱۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۱

۱۳- الدرر، ص ۲۲۰

۱۴- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۲

۱۵- البدایه، ج ۶، صص ۵۶۷ و ۵۶۸

۱۶- زاد المعاد، ج ۳، ص ۴۰۸

۱۷- عیون الأثر، ج ۲، ص ۱۹۹

۱۸- فتح الباری، ج ۸، صص ۱۸ و ۱۹

۱۹- المغازی، ج ۲، ص ۸۳۵

ص: ۴۸

وقتی پیامبر (ص) بعد از فتح مکه در آن شهر اقامت گزید، چندین گروه را برای دعوت به دین خدا، بدون جنگ و خونریزی، پیرامون مکه فرستاد؛ از جمله آنان، خالد بن ولید بود که به سوی بنی جذیمه بن عامر بن عبد مناه بن کنانه فرستاده شد. وی به محض ورود بر آن گروه، با آنان درگیر شد و چند نفری از ایشان کشت. مردی از دست وی گریخت و نزد پیامبر آمد و خبر به آن حضرت رساند. پیامبر رو به درگاه خدا کرده، گفت: «خدایا! من از کرده خالد بن ولید به تو پناه می‌آورم.» پس از این ماجرا، علی بن ابی طالب را فراخوانده، فرمود: «ای علی، به سوی آن قوم برو و به امورشان رسیدگی کن و به کار جاهلیت پایان ده.» علی (ع) به همراه پولی که پیامبر خدا نزد او نهاده بود، به سوی آنان رفت و دیه کشته شدگان را پرداخت و خسارت مالی‌شان را داد؛ به طوری که ذره‌ای از حقوقشان باقی نماند ولی مقداری از مال نزد علی بن ابی طالب ماند. در پایان کار از آنان پرسید: «آیا چیزی از دیه یا مال باقی مانده است که پرداخت نشده باشد؟» گفتند: خیر. فرمود: این پول را که باقی مانده، از باب احتیاط به شما می‌دهم؛ چراکه پیامبر چیزی می‌داند که شما از آن بی‌خبرید. سپس نزد پیامبر خدا بازگشت و او را از جریان آگاه ساخت. پیامبر فرمود: کار خوب و نیکویی کردی. (۱)

سیره نویسان (۲) نسبت به گفته ابن اسحاق درباره فرستادن علی از سوی پیامبر به میان قوم بنوجذیمه اتفاق نظر دارند؛ به طوری که نوشته‌اند: علی با درایت و تدبیر حکیمانه به اصلاح این امر پرداخت. اصل این واقعه را بخاری در صحیحش آورده است. (۳)

وقایع و حوادثی که در غزوات و سریه‌ها برای علی پیش آمد

حوادث و مبارزات

مبارزه در جنگ بدر:

ابن اسحاق نقل می‌کند که در جنگ بدر ۳ نفر از مشرکان به نام‌های عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع و ولید بن عتبه وارد میدان شدند. جوانانی از انصار با آن‌ها رو در رو شده، پرسیدند: شما کیستید؟ گفتند: گروهی از انصار. گفتند: ما را با شما کاری نیست. در این هنگام منادی ندا داد: ای محمد، هم‌آوردان ما را به میدان فرست. پیامبر خدا (ص) فرمود: «عبیده بن حارث! حمزه و علی! برخیزید.» (۴)

این سه سوارکار برومند توانستند در مبارزه تن به تن، بردشمنان چیره شوند و این نخستین پیروزی در نخستین نبرد بود که میان مسلمانان و کفار و قریش در گرفت. سیره نویسان، گفته ابن هشام درباره مشارکت علی به همراه دو تن از هم‌زمانش در این پیکار را نقل کرده‌اند. همچنین واقدی، (۵) ابن سعد، (۶) ابن عبدالبر، (۷) ابن حزم، (۸) ابن سید الناس، (۹) ابن کثیر، (۱۰) ابن قیم، زاد المعاد، ج ۳، ص ۱۷۹ و دیگران نیز آن را آورده‌اند.

در تأیید گفته سیره نویسان، می‌توان به آنچه در صحیح بخاری از علی آمده، اشاره کرد که فرمود: من در روز قیامت سرآمد مبارزان در پیشگاه خداوند خواهم بود.

قیس (۱۱) می‌گوید: آیه «اینان دو گروه‌اند که درباره پروردگارشان به نبرد پرداختند.» (۱۲) در شأن آنان نازل شده و منظور کسانی هستند که در روز بدر با هم‌آوردان خود مبارزه کردند؛ مانند علی، حمزه، عبیده، شیبه بن ربیع، عتبه بن ربیع و ولید بن عتبه. (۱۳)

مبارزه در نبرد احد

طلحه ابن ابی طلحه، (۱۴) پرچمدار مشرکان در جنگ احد وارد میدان شد و مبارز طلبید. علی (ع) پرسید: قصد مبارزه داری؟ طلحه گفت: آری و اینجا بود که مبارزه را آغاز کردند و پیامبر خدا با دو زره و یک کلاه خود و سپر، در زیر پرچم ایستاده بود؛ علی و طلحه به هم رسیدند. علی ضربه‌ای بر سر

- ۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۰ با تصرّف و تلخیص
- ۲- بنگر به المغازی واقدی، ج ۳، ص ۸۸۲؛ جوامع السیره ابن حزم، ص ۱۸۵؛ الدرر ابن عبدالبر، ص ۲۲۲
- ۳- الصحيح مع الفتح، ج ۸، صص ۵۶ و ۵۷
- ۴- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۵ با اختصار.
- ۵- المغازی، ج ۱، صص ۶۸ و ۶۹
- ۶- الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۷
- ۷- الدرر، صص ۱۰۶-۱۰۵
- ۸- جوامع السیره، ص ۸۸
- ۹- عیون الأثر، ج ۱، صص ۳۳۵ و ۳۳۶
- ۱۰- البدایه، ج ۵، صص ۹۵ و ۹۶
- ۱۱- قیس بن عباد، روای حدیث از علی ۷
- ۱۲- حج ۲۲: ۱۹
- ۱۳- صحیح البخاری مع الفتح، ج ۸، صص ۴۴۳ و ۴۴۴
- ۱۴- در روایت ابن هشام چنین آمده است: «ابوسعید بن ابی طلحه» و در ص ۱۲۷ بیان داشته کسی که علی ۷ او را کشته «طلحه بن ابی طلحه» است.

ص: ۴۹

او وارد کرد و شمشیر سر او را شکافت تا جایی که به محاسنش رسید، طلحه به زمین افتاد و علی باز گشت. به علی گفتند: او را کشتی؟ گفت: وقتی به زمین افتاد و عورت خود را آشکار کرد، دلم به حالش سوخت و دانستم که خداوند تبارک و تعالی او را خواهد کشت و او اولین قربانی است.

این همان چیزی است که واقدی (۱) در «گفته‌های جنگ احد» آورده است. سپس گفت: پیامبر (ص) با کشته شدن طلحه مسرور گشت و تکبیر سر داد و مسلمانان نیز تکبیر گفتند و در پی آن، سپاهیان پیامبر خدا (ص) به مشرکان حمله ور شدند. (۲)

ابن هشام (۳) و ابن سعد (۴) و ابن سیدالناس (۵) و ابن کثیر (۶) نیز چنین نقل کرده‌اند.

همه روایات حاکی از آن است که علی (ع) توانست در این مبارزه به یکی از پرچمداران مشرکان چیره شود و در پی آن، حمله به صفوف دشمنان آغاز شد.

واقدی آورده است که: علی (ع) امیه بن ابی حذیفه را زره‌پوش و با نقابی آهنین بر چهره دید که پیش آمد و گفت: امروز، زمان تلافی است. مردی از مسلمانان جلوی او را گرفت که بلافاصله امیه او را کشت. علی (ع) فرمود: در برابر او ایستادم و با شمشیر بر فرقه زد، چنان که شمشیرم کنار شد، چون قد من کوتاه بود، او با شمشیر بر من ضربه می‌زد اما من با سپر جلوی ضربات او را می‌گرفتم تا این که شمشیر در نیام کرد و من با ضربه پایش را زخمی کردم. او همچنان حمله می‌کرد، تا این که روی زانوهایش ایستاد و چشمم به شکاف زیر بغلش افتاد، سپس شمشیر در آن فرو بردم و او کشته شد. (۷)

این روایت حاکی از آن است که علی ۷ در جنگ احد بیش از یک بار جنگ تن به تن داشته است.

مبارزه در جنگ احزاب:

آنچه ابن اسحاق در باب روایات جنگ احزاب بیان داشته، حاکی از آن است که جمعی از سوارکاران مشرک روانه تنگنایی در خندق شده و با اسبان خود از آنجا عبور کردند؛ از جمله این سوارکاران، عکرمه بن ابی جهل، هبیره بن ابی وهب و عمرو بن عبد ودّ و دیگران بودند. اسبان آن‌ها را به شوره‌زاری میان خندق و شکاف کوه بردند. علی (ع) با جمعی از مسلمانان اقدام به بستن روزنه‌ای نمودند که اسبانشان از آنجا وارد شدند، سوارکاران رو به سوی آنان نمودند. عمرو بن عبد ودّ گفت: چه کسی وارد میدان می‌شود؟ بلافاصله علی (ع) وارد میدان شد و خطاب به عمرو فرمود: ای عمرو، تو با خدا عهد بسته بودی که وقتی مردی از قریش تو را به یکی از این دو گروه دعوت نمود بپذیری. گفت: آری. علی (ع) فرمود: من تو را به سوی خدا و پیامبرش دعوت می‌کنم. گفت: من نیازی به آن ندارم. علی فرمود: از تو می‌خواهم که از اسب پایین بیایی. عمرو گفت: چرا، برادر زاده؟ به خدا سوگند که من قصد کشتن تو را ندارم. علی فرمود: اما به خدا سوگند که من قصد کشتن تو را دارم.

در این هنگام عمرو به جوش آمد. پس از پایین آمدن اسب را مجروح کرد و سپس سوی علی (ع) آمد و درگیر شدند که بلافاصله علی (ع) او را کشت و سپاه مشرکان با ناکامی از خندق بیرون آمده و پا به فرار گذاشتند. (۸)

واقدی (۹) این جریان را مفصل‌تر از ابن اسحاق آورده است و سیره‌نویسان (۱۰) در بیان این حادثه و پیروزی علی (ع) بر یکی از سوارکاران مشرک در غزوه خندق اتفاق نظر دارند.

مبارزه در جنگ خیبر!

وقتی پیامبر در جنگ خیبر پرچم را به علی داد، وی می‌تاخت و پیش می‌رفت که ناگهان مرحب یهودی در برابر او ظاهر شد و گفت:

قد علمت خیبر أنتی مرحب شاکی السلاح البطل المجرب

- ۱- المغازی، صص ۲۲۵ و ۲۲۶
- ۲- المغازی، ص ۲۲۶
- ۳- سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۷۳ و ۷۴
- ۴- الطبقات، ج ۲، ص ۴۰
- ۵- عیون الأثر، ج ۱، ص ۴۱۵
- ۶- البدایه، ج ۵، ص ۳۶۸
- ۷- المغازی، ج ۱، ص ۲۷۹: با تصرف و تلخیص.
- ۸- سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۲۲۴ و ۲۲۵
- ۹- المغازی، ج ۲، ص ۴۷۰
- ۱۰- به عنوان نمونه بنگر به: الطبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۶۸؛ البدایه ابن کثیر، ج ۶، صص ۴۰ و ۴۱

ص: ۵۰

خیبر می‌داند که من مرحبم، غرق سلاحم و شجاعم؛ شجاعی که در جنگ‌ها آزموده شده‌ام و یگه سواران شجاع را از پشت زین به زمین آورده‌ام.

علی (ع) هم پیش آمد و گفت:

أنا الذي سَمَّني أُمِّي حيدرَةَ كليث غابات كرية المنظرَةَ

أو فهيم بالصاع كيل السندرة

«من کسی هستم که مادرم حیدرم نامید. من شیر ژیان بیشه‌هایم و در زمان سنجش و میزان، دقیق و عادل.»

در این هنگام، علی (ع) بی‌درنگ سر مرحب را از تن جدا کرد و او را کشت و پیروزی از آن او شد؛ مسلم، (۱) بیهقی (۲) و دیگران چنین آورده‌اند. اما ابن اسحاق (۳) می‌گوید: کسی که با مرحب مبارزه کرد، محمد بن مسلم بود و این روایت ابن اسحاق را احمد بن حنبل (۴) و حاکم (۵) و دیگران نقل کرده‌اند.

واقعی می‌نویسد: علی بود که با مرحب روبه‌رو شد و او را کشت. سپس روایتی با این مضمون می‌آورد که محمد بن مسلم با مرحب روبه‌رو شد و بعد از جنگ تن به تن، پاهای مرحب را قطع کرد و سپس علی آمد و گردن او را زد. (۶) اگر قول واقعی درست باشد، نشان می‌دهد که هر دو صحابی در کشتن مرحب نقش داشتند. در غیر این صورت، آنچه در صحیح آمده بر دیگر روایات مقدم است.

واقعی آورده است: بعد از کشته شدن مرحب، یاسر یهودی وارد میدان مبارزه شد و علی به سویس حرکت کرد ولی زبیر گفت تو را سوگند می‌دهم که مرا با او تنها بگذاری و علی چنین کرد و زبیر، یاسر یهودی را کشت (۷) آنگاه عامر یهودی شمشیر به دست، زره‌پوش و با کلاه خودی آهنین مبارزه طلبید. مردم کنار رفتند. علی پیش آمد و ضرباتی به او زد که کارساز نبود تا این که ضربه‌ای به پای او زد و به زمینش انداخت، سپس او را کشت و سلاحش را برداشت. (۸)

واقعی به دنبال خبر کشته شدن مرحب به دست علی، می‌نویسد: علی با مردی در دروازه قلعه مواجه شد. او به علی (ع) ضربه‌ای فرود آورد که علی با سپر جلوی آن را گرفت. سپس علی در قلعه را سپر خود قرار داد و همچنان در دست او بود تا این که خداوند قلعه را به دست علی فتح کرد. (۹)

ابن اسحاق (۱۰) این روایت را آورده و بیهقی (۱۱) و ابن حجر (۱۲) از او نقل کرده‌اند و آن گواه شجاعت و قدرت علی و امری واضح و مشهور میان خاص و عام بود.

مشرکان کشته شده و به اسارت رفته با دست علی ۷، در غزوات

علی (ع) در جنگ‌های همراه پیامبر، مشرکان زیادی را به هلاکت رساند که از آن میان برخی مستقیم به دست علی و برخی دیگر با مشارکت علی کشته شدند. نام کامل این افراد و محل قتل آن‌ها به شرح زیر می‌باشد:

مشرکانی که در جنگ بدر توسط علی کشته و یا اسیر شدند:

۱. ولید بن عتبه بن ربیع که ابن اسحاق و واقعی می‌گویند به دست علی (ع) کشته شد. (۱۳)

۲. عاص بن سعید بن عاص که ابن اسحاق و واقعی آورده‌اند: قاتل وی علی بوده است. (۱۴)

۳. عامر بن عبد الله، هم‌پیمان بنی عبدشمس که بنا بر روایت ابن اسحاق و واقعی، (۱۵) علی او را کشته است.

در روایتی دیگر از واقعی، قاتل وی سعد بن معاذ است.

۴. طعیمه بن عدی بن نوفل؛ ابن اسحاق دو روایت درباره قاتل وی آورده که در روایت اول علی و در روایت دوم حمزه (۱۶) را

معرفی نموده است و واقعی روایت دوم را تأیید می‌کند. (۱۷)

۵. نوفل بن خویلد بن اسد؛ که به گفته ابن اسحاق و واقدی، علی او را کشته است. (۱۸)

- ۱- صحیح مسلم کتاب الجهاد، ج ۳، ص ۱۴۴۱
- ۲- دلائل النبوه، ج ۴، صص ۲۰۸ و ۲۰۹
- ۳- سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۳۳۳ و ۳۳۴
- ۴- المسند، ج ۳، ص ۳۸۵
- ۵- المستدرک، ج ۳، صص ۴۳۶ و ۴۳۷
- ۶- المغازی، ج ۲، صص ۶۵۴ و ۶۵۶
- ۷- المغازی، ج ۲، ص ۶۵۷
- ۸- المغازی، ج ۲، ص ۶۵۷
- ۹- المغازی، ج ۲، ص ۶۵۵
- ۱۰- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۵
- ۱۱- دلائل النبوه، ج ۴، ص ۲۱۲
- ۱۲- فتح الباری، ج ۷، ص ۴۷۸
- ۱۳- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۰۹؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۴۸
- ۱۴- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۰۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۴۸
- ۱۵- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۰۹؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۴۸
- ۱۶- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۰۹
- ۱۷- المغازی، ج ۱، ص ۱۴۸
- ۱۸- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۰۹؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۴۹

ص: ۵۱

۶. عمیر بن عثمان بن عمرو تمیمی؛ ابن هشام درباره قاتل وی دو روایت آورده که در روایت اول علی و در روایت دوم عبدالرحمان بن عوف به عنوان قاتل معرفی شده است. (۱) واقدی نیز روایت اول را تأیید می‌کند. (۲)
۷. حرمله بن عمرو، که ابن هشام در باب قاتل وی دو روایت آورده، روایت اول خارجه بن زید و روایت دوم علی (۳) را قاتل می‌داند که واقدی قول دوم را تأیید کرده است. (۴)
۸. مسعود بن ابی امیه که بنابر قول واقدی و ابن هشام، علی (ع) او را کشته است. (۵)
۹. ابوقیس بن فاکه بن مغیره که در روایت ابن اسحاق علی به عنوان قاتل آمده، اما ابن هشام عمار بن یاسر را قاتل او دانسته است. (۶)
۱۰. حاجب بن سائب بن عمویر که بنابر روایت ابن اسحاق و واقدی، علی (ع) قاتل او بوده است. (۷)
۱۱. عبد الله بن منذر بن ابو رفاعه که در روایت ابن هشام علی (ع) قاتل او بوده و واقدی نیز آن را تأیید نموده است. (۸)
۱۲. عاص بن مته بن حجاج؛ بنا به روایت ابن هشام، علی (ع) قاتل او بوده و واقدی نیز مؤید آن است. (۹)
۱۳. ابوعاص بن قیس بن عدی؛ در روایات سه گانه ابن هشام آمده است: روایت اول علی و روایت دوم نعمان بن مالک قوقلی و روایت سوم ابودجانه را قاتل معرفی کرده است. (۱۰) واقدی نیز بیان داشت، ابومعشر درباره نظر اصحابش که علی را قاتل او می‌دانند با من گفت و گو کرد. (۱۱)
۱۴. اوس بن معیر بن لوزان بن سعد؛ ابن هشام در باره قاتل وی دو روایت آورده که اولی علی (ع) و دومی حصین بن حارث بن عبدالمطلب را با مشارکت عثمان بن مظعون قاتل وی می‌داند. (۱۲) واقدی نیز در این خصوص دو روایت ذکر کرده که روایت اول عثمان بن مظعون و علی و روایت دوم عثمان بن مظعون را قاتل وی می‌داند. (۱۳)
۱۵. معاویه بن عامر؛ ابن هشام دو روایت در باب قتل وی آورده که اولی علی و دومی عکاشه ابن محصن را قاتل می‌داند. (۱۴)
۱۶. زید بن ملیص؛ دوست عمیر بن هشام بن عبد مناف که قاتل وی علی بوده و واقدی نیز این مطلب را تأیید می‌کند. (۱۵)
۱۷. یزید بن تمیم تمیمی؛ واقدی در این زمینه دو روایت آورده که روایت اول عمار بن یاسر و روایت دوم علی را قاتل او می‌داند. (۱۶)
۱۸. ابوقیس بن ولید؛ علی او را کشت و واقدی نیز مؤید این مطلب است. (۱۷)
۱۹. منبه بن حجاج؛ واقدی در مورد قاتل وی سه روایت ذکر کرده: در روایت اول ابویسر و روایت دوم علی و در روایت سوم ابو اسید ساعدی را قاتل او معرفی می‌کند. (۱۸)
۲۰. نبیه بن حجاج؛ علی او را کشته است و واقدی نیز مؤید آن می‌باشد. (۱۹)
۲۱. عمرو بن سفیان؛ علی (ع) او را اسیر گرفته و واقدی نیز آن را تأیید کرده است. (۲۰)
۲۲. نصر بن حارث که علی (ع) در راه بازگشت از بدر به دستور نبی گرامی (ص) او را کشته و ابن اسحاق و واقدی نیز آن را تأیید نموده‌اند. (۲۱)
۲۳. عقبه بن ابی معیط؛ ابن اسحاق بیان کرده که پیامبر، عاصم بن ثابت را که در راه بازگشت از بدر بود، به کشتن وی امر فرمود. بنابر قول ابن هشام گفته می‌شود که قاتل وی علی بن ابی طالب بوده که شهاب زهری و دیگر دانشمندان آن را بازگو کرده‌اند. (۲۲)

- ۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۰
- ۲- المغازی، ج ۱، ص ۱۴۹
- ۳- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۱
- ۴- المغازی، ج ۱، ص ۱۵۰
- ۵- المغازی، ج ۱، ص ۱۱؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۱
- ۶- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۱
- ۷- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۲؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۵۰، نامش «حاجز» وارد شده، شاید نگارشی باشد.
- ۸- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۵۰
- ۹- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۳؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۵۲
- ۱۰- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۳
- ۱۱- المغازی، ج ۱، ص ۱۵۲
- ۱۲- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۳
- ۱۳- المغازی، ج ۱، ص ۱۵۱
- ۱۴- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۳
- ۱۵- المغازی، ج ۱، ص ۱۴۹
- ۱۶- المغازی، ج ۱، ص ۱۵۰
- ۱۷- المغازی، ج ۱، ص ۱۵۰
- ۱۸- المغازی، ج ۱، ص ۱۵۱
- ۱۹- المغازی، ج ۱، صص ۱۵۱ و ۱۵۲
- ۲۰- المغازی، ج ۱، ص ۱۳۹
- ۲۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۴؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۴۹
- ۲۲- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۴

ص: ۵۲

مشرکانی که علی در جنگ احد آنان را به هلاکت رساند:

۱. طلحه بن ابی طلحه؛ بنا به قول ابن اسحاق و واقدی، علی (ع) او را کشته است. (۱)
 ۲. ابوسعید بن ابی طلحه؛ ابن اسحاق، سعد بن ابی وقاص و ابن هشام گفته‌اند، علی بن ابی طالب وی را کشته است. (۲)
 ۳. ارطاه بن عبد شریح که به دست علی کشته شد و واقدی نیز مؤید آن است. (۳)
 ۴. صؤاب غلام حبشی بنی عبدالدار؛ ابن هشام در باب قاتل وی سه روایت آورده: اولی علی و دومی سعد بن ابی وقاص و سومی ابودجانه را معرفی کرده است. (۴)
 ۵. ابوحکم بن احنس بن شریح؛ بنا بر قول ابن اسحاق و واقدی، علی او را کشته است. (۵)
 ۶. عبد الله بن حمید بن زهیر که علی (ع) او را کشته و ابن اسحاق نیز آن را تأیید کرده است. (۶)
 ۷. ابو امیئه بن ابی حذیفه بن مغیره که بنا بر قول ابن اسحاق و واقدی، علی (ع) او را کشته است. (۷)
- مشرکانی که در جنگ احزاب و پس از آن به دست علی (ع) کشته شدند
۱. عمرو بن عبد ود؛ بنا به قول ابن اسحاق و واقدی، علی قاتل وی در جنگ احزاب بوده است. (۸)
 ۲. نوفل بن عبد الله بن مغیره مخزومی؛ در جنگ احزاب کشته شد و واقدی در مورد کسی که وی را کشت، دو روایت آورده؛ اول زبیر بن عوام. دوم علی (ع). (۹)
 ۳. کشتار تعدادی از اسرای بنی قریظه که واقدی در باب جنگ بنی قریظه گفته است: و کسانی که علی و زبیر آنان را به هلاکت رساندند ... (۱۰)
 - ۴ و ۵. ابن اسحاق در باره جنگ بنی مصطلق گفت: علی بن ابی طالب دو تن از مردان آنان، مالک و پسرش را کشت. (۱۱)
 ۶. مرحب یهودی؛ بنا بر روایت صحیح مسلم، علی (ع) او را در جنگ خیبر کشت. (۱۲)
 ۷. حارث، برادر مرحب؛ علی او را در جنگ خیبر کشته و واقدی نیز مؤید آن است. (۱۳)
 ۸. عامر یهودی؛ علی او را در خیبر به هلاکت رساند و واقدی نیز آن را تأیید کرده است. (۱۴)
 ۹. کشتار تعدادی از یهود خیبر که به روایت ابن اسحاق استناد می‌شود. (۱۵)
 ۱۰. حویرث بن منقذ؛ بنا بر قول ابن اسحاق علی وی را در جنگ فتح مکه کشت و او یکی از کسانی بود که پیامبر (ص) دستور قتل وی را صادر کردند؛ حتی اگر وی را زیر پرده‌های کعبه ببابند! (۱۶)
 ۱۱. مردی از هوازن و پرچمدار آنان؛ بنا بر قول ابن اسحاق، علی (ع) با مشارکت مردی از انصار او را در جنگ حنین به هلاکت رساند. (۱۷)
- بنا بر آنچه گذشت، شجاعت علی (ع) ثابت گردید. چنانکه تعدادی از مشرکان را در جهت یاری دین خداوند عزوجل به هلاکت رساند.
- سریه‌هایی که پیامبر گرامی (ص) علی (ع) را به فرماندهی فرستاد
- سریه علی (ع) با بنی سعد بن بکر در فدک:
- پیامبر (ص)، علی (ع) را در شعبان سال ششم هجری به سوی قوم بنی سعد در فدک فرستاد. علت آن نیز این بود که به آن حضرت خبر رسید تمامی قوم بنی سعد می‌خواهند یهود خیبر را یاری کنند. بنابراین، پیامبر، علی را به همراه صد نفر به سوی آنان فرستاد که شب راه رفتند و روز پنهان شدند تا این که به همج؛ آبی میان خیبر و فدک رسیدند. مسیر میان فدک و مدینه شش شب طول کشید؛ آنان بلافاصله جاسوسی یافتند و از او درباره قوم بنی سعد پرسیدند و او گفت: در صورتی که ایمن باشم به شما خبر

می‌دهم. آنان او را ایمنی دادند و او راهنمایی‌شان کرد. پس از چندی به آنان حمله‌ور شدند و پانصد شتر و دو هزار گوسفند به غنیمت گرفتند، بنوسعده نیز به سرکردگی برین علیم به ظعن گریختند. علی (ع) نماینده

- ۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۷؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۰۷
- ۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۷
- ۳- المغازی، ج ۱، ص ۳۰۷
- ۴- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۸
- ۵- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۰۸
- ۶- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۸
- ۷- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۰۸، چنین آمده: امیه بن ابی حذیفه.
- ۸- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۸؛ المغازی، ج ۲، ص ۴۹۶
- ۹- المغازی، ج ۲، ص ۴۹۶
- ۱۰- المغازی، ج ۲، ص ۵۱۳
- ۱۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۴
- ۱۲- صحیح مسلم، کتاب الجهاد، ج ۳، ص ۱۴۴۱
- ۱۳- المغازی، ج ۲، ص ۶۵۴
- ۱۴- المغازی، ج ۲، ص ۶۵۷
- ۱۵- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۵، بنا به قول واقدی در غزوه خیبر ۹۳ یهودی کشته شد، المغازی، ج ۲، ص ۷۰۰
- ۱۶- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۰۹-۴۱۱
- ۱۷- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۴۵

ص: ۵۳

پیامبر (ص) شترهای آبستن به نام «حفده» را جدا کرد، خمس (غنائم) را کنار گذاشت و بقیه را در میان اصحابش تقسیم کرد و بی آن که با مکر و نیرنگی مواجه شود، به مدینه آمد.

این چیزی است که از روایت واقدی (۱) برداشت شده و شبیه آن را ابن سعد (۲) و بیهقی (۳) و ابن کثیر (۴) و دیگر سیره نویسان نقل کرده‌اند:

سریه علی (ع) برای نابودی بت فلس، که از آن قوم طيء بود

پیامبر (ص)، علی (ع) را همراه صد و پنجاه نفر سوار بر شتر و پنجاه سوارکار و با پرچمی سیاه و یک پرچم سفید، در سال نهم هجرت برای نابودی فلس، بت قوم طيء فرستاد که سپیده دم، به محله آل حاتم یورش بردند و فلس را ویران کردند و اسرا و غنائم فراوانی گرفتند که در میان این اسرا، خواهر عدی بن حاتم بود و خود عدی به شام گریخت؛ در صندوق فلس سه شمشیر، رسوب، مخدم و شمشیری که به آن یمانی گفته می‌شد و نیز سه زره یافت شد.

مأمور اسرای زن، ابو قتاده و مأمور حیوانات عبد الله بن عتیک سلمی بود که به محض فرود آمدن در رکک - محله‌ای از محله‌های سلمی، در یکی از کوه‌های طيء - غنائم را تقسیم کردند؛ علی (ع) به عنوان نماینده پیامبر (ص)، رسوب و مخدوم را برای ایشان برداشت سپس شمشیر دیگر نیز از آن خود او گشت اما آل حاتم را کنار گذاشته و تقسیم نکرد تا این که آن‌ها را به شهر رسانید.

و این چیزی است که از روایت واقدی (۵) و ابن سعد (۶) و ابن سید الناس (۷) و دیگران برداشت می‌شود.

سریه علی (ع) در یمن:

پیامبر خدا (ص) در ماه رمضان سال دهم هجرت، علی (ع) را به یمن فرستاد و پرچمی به او داد و با دست خود عمامه بر سرش نهاد و گفت: بی درنگ حرکت کن و وقتی نزد آنان رسیدی، جنگ نکن تا آنان با تو وارد جنگ شوند؛ علی (ع) با سیصد سوارکار به راه افتاد و با ورود اولین سوار به داخل این سرزمین که «مدجج» نام دارد، اصحابش پراکنده شده و غنائم و زنان و کودکان و حیوانات بسیاری را با خود آوردند؛ علی (ع)، بریده بن حصیب اسلمی را بر سر غنائم گماشت و آنچه به دست آوردند به سوی او فرستاد، سپس رفت و آنان را به اسلام فراخواند، اما آنان امتناع ورزیدند و به سویشان سنگ و تیر پرتاب کردند.

علی (ع) یارانش را به صف کشید و پرچم را به دست مسعود بن سنان سلمی داد، آنگاه به سوی آنان یورش برد و بیست نفر از آنان را کشتند که منجر به فرار و شکست ایشان گردید. علی (ع) بی آن که آن‌ها را تعقیب کند، دعوت به اسلام نمود؛ آنان نیز بلافاصله پاسخ مثبت دادند؛ به طوری که چند تن از بزرگان‌شان با او بیعت کردند و گفتند: ما به نمایندگی از قوم خود آمدیم و این صدقات ماست، حق خدا را از آنان بردار. علی هم غنائم را جمع نمود، تقسیم به پنج کرد، بر روی یکی از تیرها نوشت: «این از آن خداست» و از میان آن‌ها قرعه کشید که باز اولین تیر بیرون آمد و آن تیر خمس بود. او بقیه غنائم را میان اصحابش تقسیم کرد، سپس به سوی مکه باز گرداند تا پیامبر را که برای ادای حج سال دهم هجری به آنجا آمده بود، ملاقات کند.

این همان چیزی است که از روایت واقدی (۸) و ابن سعد (۹) و ابن سید الناس (۱۰) و دیگر سیره نویسان برداشت می‌شود.

نتایج به دست آمده از مبحث سرایا:

۱. هجوم علی (ع) به قوم بنی سعد و خنثی نمودن نیرنگشان، پیش از حرکت آنان به سوی یهود خیبر.

- ۳- دلائل النبوه، ج ۴، صص ۸۴ و ۸۵
- ۴- البدایه، ج ۶، ص ۲۴۲
- ۵- المغازی، ج ۳، ص ۹۸۴
- ۶- الطبقات، ج ۲، ص ۱۶۴
- ۷- عیون الأثر، ج ۲، ص ۲۴۱
- ۸- المغازی، ج ۳، ص ۱۰۷۹
- ۹- الطبقات، ج ۲، ص ۱۶۹
- ۱۰- عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۴۰

ص: ۵۴

۲. نابودی فلس، بت قوم طيء به عنوان یکی از سنت‌های بت پرستی در شبه جزیره عربستان به دست علی (ع).
۳. مسلمان شدن تعدادی از اهالی یمن به دست علی (ع) پس از مقاومت ناموفق برخی از سردمداران آنان. بنا به گفته صریح واقدی سپاه علی (ع) اولین سپاهی بود که وارد آن سرزمین شد.

پایان بحث:

از آنچه گذشت، عظمت فعالیت‌های علی (ع) در غزوات پیامبر آشکار می‌گردد که از جمله آن‌ها است:

۱. پرچمداری سپاه پیامبر در چندین غزوه؛ و بی شک پرچمدار سپاه به دلیل شجاعت و قدرت و جوانمردی باید پیشاپیش سپاه حرکت کند.
۲. مبارزه تن بن تن در چندین غزوه و پیروز شدن بر دشمنان خود.
۳. کشتار تعداد بی شماری از دشمنان در معروف‌ترین غزوات پیامبر (ص)
۴. همراه شدن با پیامبر در غزوات و تلاش او برای حفظ جان آن حضرت از شر دشمنان.
۵. به انجام رساندن تمام مسؤلیت‌های سپرده شده به او، از سوی پیامبر (ص) به بهترین شکل، که جزئیات آن در بحث گذشت.

بنو قریظه سومین گروه یهودی در مدینه

مبحث اول: مفاهیم و تعاریف

مفهوم کلمه قریظه

یعقوبی گوید: «قریظه، نام کوهی است که افراد قبیله بنوقریظه بر آن فرود آمدند و به آن منسوب شدند. بنا به قولی، قریظه نام نیای آن‌ها است.» (۱)

نسب بنوقریظه

همانگونه که در شماره پیشین (۶۵)، در باره بنی‌نضیر گفتیم، بنوقریظه نیز از فرزندان‌هارون، برادر حضرت موسی ۸ بوده‌اند و از این رو، به نسب خود افتخار می‌کردند.

این طایفه نیز مانند بنوقینقاع و بنونضیر، با پیامبر خدا (ص) پیمان بسته بودند که هرگز به ضرر پیامبر و یاران آن حضرت گامی برندارند و به وسیله زبان و دست ضرری به او نرسانند، سلاح و مرکب در اختیار دشمنانش نگذارند و هرگاه بر خلاف متن این قرارداد رفتار کنند، دست پیامبر در ریختن خون آن‌ها و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان‌شان باز خواهد بود و یادآور می‌شویم که این پیمان‌نامه را کعب بن‌اسد، رئیس بنوقریظه از سوی آنان امضا کرده بود؛ لیکن ایشان نیز مانند همکیشان خود، پیمان خویش را نقض کردند و چگونگی نقض پیمان توسط ایشان به قراری است که در مبحث دوم، به تفصیل می‌آید. (البته گفتنی است غزوه بنوقریظه بی‌ارتباط با غزوه احزاب نیست؛ لذا برای بررسی تحلیلی غزوه بنوقریظه لازم است حتی المقدور به نقش یهود بنوقریظه در آن اشاره شود؛ به‌خصوص برای روشن شدن نوع پیمان شکنی بنوقریظه، ناگزیر باید وقایعی که در طول غزوه احزاب، بنوقریظه در آن نقش داشتند را ولو به اختصار اشاره کنیم).

مبحث دوم: علت و چگونگی وقوع غزوه بنوقریظه

وقتی پیامبر خدا (ص) بنونضیر را از مدینه بیرون کرد، آل ابی‌حقیق و خاندان حیی بن‌اخطب به خیبر رفتند و در آنجا مهتری یافتند و هم اینان نقش اصلی را در تحریک احزاب به عهده داشتند؛ از جمله ایشان، حیی بن‌اخطب و کنانه بن ابی‌الحقیق و هوده بن حقیق و ... به همراه عده‌ای به مکه رفتند تا قریش و پیروان آن‌ها را به جنگ با پیامبر تحریض و ترغیب کنند. آن‌ها به قریش گفتند: ما با شما خواهیم بود تا محمد را از پای در آوریم.

ابوسفیان گفت: آیا انگیزه شما تنها همین است و به این منظور به مکه آمده‌اید؟ گفتند: آری! آمده‌ایم تا با شما درباره دشمنی با محمد و جنگ با او همپیمان شویم و بر این کار سوگند یاد کنیم. ابوسفیان گفت: درود بر شما، خوش آمدید! محبوب‌ترین مردم در نظر ما کسی است که ما را در ستیز با محمد یاری کند؛ سپس در کنار کعبه سوگند هم‌پیمانی خوردند.

بعد از آن که یهودیان با قریش زمانی را وعده گذاشتند از پیش آن‌ها بیرون آمدند تا به قبیله غطفان رسیدند و با آن‌ها شرط نمودند که چنانچه یهود را یاری دهند و همراه قریش به جنگ پیامبر بروند، محصول یک سال خیبر را برای ایشان قرار دهند و سایر قبایل نیز با تحریک یهود و قریش، سپاه ده هزار نفری را تجهیز نمودند و به فرماندهی ابوسفیان به طرف مدینه راه افتادند.

در میان راه، حیی بن‌اخطب به ابوسفیان و قریش گفته بود: قوم من - بنوقریظه - همراه شما خواهند بود و ایشان هفتصد و پنجاه جنگجو هستند که سلاح فراوانی هم دارند. چون به نزدیکی مدینه رسیدند، ابوسفیان به حیی گفت: نزد قومت برو و از ایشان بخواه تا پیمان خود را با محمد بر هم زنند.

وقتی حیی نزد بنوقریظه آمد، آن‌ها وی را به خانه خود نمی‌پذیرفتند و این کار را خوش نداشتند. حیی وقتی غزال بن سموئیل را دید،

به او گفت: خبری برایت آورده‌ام که از محمد راحت خواهی شد! این

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۱۱

ص: ۶۲

قریش است که به وادی عقیق فرود آمده و غطفان هم به محل رَغَابَه رسیده‌اند. غَزَال در پاسخ وی گفت: سوگند به خدا، بدبختی روزگار را برای ما آورده‌ای! حیی فریاد زد: چنین مگو! آنگاه به در خانه کعب بن اسد رفت و در زد. کعب او را شناخت و گفت: دیدار حیی مرا چه سود؛ مردی شوم که قوم خود را به بدبختی افکند و اکنون هم از من می‌خواهد که پیمان شکنی کنم. حیی بار دیگر در را کوبید. کعب گفت: تو انسان شومی هستی! قوم خود را چنان بدبخت کرده، همه را به هلاکت افکندی؛ از محلّه ما برگرد که تو هلاک من و قومم را اراده کرده‌ای. حیی از بازگشت خودداری کرد. کعب گفت: حیی! من با محمد پیمان بسته‌ام و جز راستی چیزی از او ندیده‌ام. به خدا سوگند! او هیچ پیمانی را نشکسته و پرده‌ای از ما ندریده است و در همسایگی نسبت به ما کمال نیکویی را رعایت کرده است.

حیی گفت: وای بر تو! من برای تو دریای بیکران و عزّت روزگار را آورده‌ام. قریش را آورده‌ام همراه همه سران و بزرگان ایشان. این‌ها اسبان و شتران فراوان همراه دارند. شمار این سپاه، ده هزار و شمار اسبان‌شان هزار است و سلاح فراوان دارند و محمد از این حمله‌ها جان به در نمی‌برد. همه آن‌ها پیمان بسته‌اند که بازنگردند مگر آنگاه که محمد و همراهانش را درمانده سازند. کعب گفت: وای بر تو! به خدا سوگند خواری روزگار و ابری که تنها رعد و برق دارد و بارانی در آن نیست، برای من آورده‌ای ... من نمی‌توانم خانه خود را ویران سازم؛ به‌خصوص که همه مال و ثروت من هم همین جاست و زنان و کودکان خردسال همراه من هستند، از پیش من برگرد که مرا به آن چه آورده‌ای نیازی نیست.

حیی خشمگینانه گفت: وای بر تو! بگذار با تو سخن بگویم. کعب همچنان پافشاری کرد و گفت: من زیر بار چنین خواسته‌ای نمی‌روم. حیی گفت: می‌دانم که از ترس نان و خورشت در را نمی‌گشایی و ترس داری که آن بخورم ولی تعهد می‌کنم که دست به سوی ظرف غذایت نبرم؛ کعب از این حرف ناراحت شد و در را گشود و حیی بر او وارد شد و مرتب در باغ سبز به کعب نشان داد تا او ملایم شد و پس از آن گفت: امروز را برگرد تا من با سران یهود مشورت کنم. حیی گفت: آن‌ها کارهای پیمان را به تو واگذاشته‌اند و تو برای ایشان تصمیم می‌گیری و همچنان بر خواسته‌اش پای فشرد؛ تا از عقیده‌اش برگرداند. کعب گفت: من ناخواسته و در کمال کراهت کاری را که تو می‌خواهی عهده‌دار می‌شوم و می‌ترسم محمد کشته نشود و قریش به سرزمین خود برگردند، تو هم به خانه و زندگی خود برگردی و من با همراهانم کشته شوم. حیی گفت: به توراتی که در طور سینا بر موسی نازل شد سوگند یاد می‌کنم که اگر محمد در این هجوم کشته نشود و قریش و غطفان هم مراجعت کنند، من با تو در حصار درآیم تا آن‌چه که بر سر تو می‌آید، بر سر من هم بیاید.

کعب پیمانی میان خود و پیامبر (ص) را شکست و حیی نامه‌ای را که به فرمان آن حضرت نوشته بودند پاره کرد. به پیامبر خبر رسید که بنوقریظه پیمان خود را شکسته‌اند. پیامبر (ص) سعد بن معاذ، سعد بن عباد و اسید بن حضیر را احضار کرده، فرمودند: به من خبر رسید که بنوقریظه پیمان خود را شکسته‌اند و تصمیم به جنگ گرفته‌اند، بروید ببینید این خبری که به من رسیده صحیح است؟ اگر این مطلب باطل و دروغ بود، وقتی برگشتید آشکارا در میان بگذارید و اگر دیدید راست است به رمز بگویید: عضل و قاره، (۱) تا خود من بفهمم و مایه تضعیف روحیه مسلمانان نشود.

این گروه چون نزد کعب بن اسد رسیدند، متوجه شدند که یهود پیمان را شکسته‌اند؛ پس آن‌ها را به حق خدا سوگند دادند که پیمان را رعایت کنند و پیش از آن که کار بالا بگیرد و منجر به خون‌ریزی گردد بر سر عهد خود باز گردند و از حیی بن اخطب پیروی نکنند. کعب گفت: ما هرگز بر سر آن پیمان باز نمی‌گردیم، من آن پیمان را چنان بریدم که بند کفش خود را. (پس دشنام و ناسزا به سعد بن معاذ گفت.

۱- عضل و قاره، نام دو طایفه از تیره هون بن خزیمه بن مدرکه هستند که در نزدیکی مکه سکونت داشته‌اند.

ص: ۶۳

اسید ابن حُضیر خطاب به کعب گفت: ای دشمن خدا! به سرور خود دشنام می‌دهی و حال آن‌که تو همشأن و کفو او نیستی. به خدا سوگند ای یهودی زاده، به خواست خدا قریش خواهد گریخت و تو را در خانه‌ات رها خواهند کرد. آنگاه به سراغت می‌آیم و تو از این حصار فرود خواهی آمد و تن به فرمان ما خواهی داد).

آن‌ها نزد پیامبر (ص) برگشتند و چون به حضور آن حضرت رسیدند، سعد بن عباده گفت: «عضل و قاره» و پیامبر تکبیر گفت و مسلمانان را به فتح و پیروزی بشارت داد.

سپس این خبر میان مسلمانان شیوع یافت و متوجه پیمان شکنی بنوقریظه گردیدند و ترس و بیم مسلمانان فزونی یافت و کار بر ایشان سخت و دشوار شد و نفاق رونق گرفت و مردم سست شدند. آیه کریمه **إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَ (۱)** اشاره به این مطلب است.

واقدی نقل می‌کند: بنوقریظه کوشیدند شبانه به هسته مرکزی مدینه شیخون بزنند. به این منظور حی بن اخطب را نزد قریش فرستادند که هزار مرد از ایشان و هزار مرد از غطفان بیایند، تا به کمک آن‌ها حمله کنند. این خبر به پیامبر (ص) رسید و کار سخت شد. پیامبر (ص) اسلم بن حریش اشتهلی را همراه دوستان مرد، و زید بن حارثه را همراه سیصد نفر، برای پاسداری مدینه فرستادند تا سپیده دم تکبیر بگویند. سواران مسلمان هم همراه آن‌ها بودند و چون صبح شد در امان ماندند.

و نیز از قول خَرات بن جبیر نقل شده: در حالی که خندق را در محاصره خود داشتیم، پیامبر (ص) مرا احضار کرده، فرمودند: به اردوگاه بنوقریظه برو و بین تصمیم شیخون نداشته باشند و یا از جایی نفوذ نکنند و خبرش را برای من بیاور. از حضور پیامبر بیرون آمدم و چون نزدیک بنوقریظه رسیدم، کمین کرده، ساعتی دژهای آن‌ها را زیر نظر گرفتم که خواب مرا ربود. ناگاه به خود آمدم و دیدم مردی مرا بر دوش خود حمل می‌کند. آن مرد مرا به طرف حصارها و دژهایشان می‌برد، او به زبان عبری می‌گفت: «گاوت گوساله چاقی زاییده است!»

من دست خود را روی دشنه او گذاشتم و دشنه را بیرون کشیده و جگرش را دریدم. او فریاد کشید و یهودیان بر بالای برجهای خود آتش روشن نمودند، اما من گریختم.

و نیز شبی نَبَاش بن قیس که در اصل فرمانده نظامی بنوقریظه بود، از حصار خود همراه ده نفر از جنگجویان یهود بیرون آمد، به امید این که بتواند شیخونی بزند. چون به نزدیکی بقیع رسیدند با گروهی از مسلمانان که از یاران سلمه بن اسلم بن حریش بودند، برخوردند و پس از ساعتی درگیری و تیراندازی بازگشتند. چون این خبر به سلمه بن اسلم رسید با اصحاب خود به دژهای یهودیان توجه کرد و گرد حصارها شروع به گردش کردند. یهود از این امر به وحشت افتادند و بر برج‌های خود آتش افروختند و می‌گفتند: شیخون! شیخون!

یکبار دیگر، ده نفر از یهود به فرماندهی غَزَال بن سموئیل که همگی از بنوقریظه بودند (۲) به حصار فارغ حمله کردند و شروع به نفوذ و تخریب حصار نمودند، حسان بن ثابت هم آنجا بود صفیه عمه پیامبر که آنجا بود به حسان گفت: برخیز و دفاعی بکن! حسان گفت: نه به خدا قسم، جان خود را بر این یهودیان عرضه نمی‌دارم! تا اینکه یکی از یهودیان به درِ برج رسید و خواست داخل شود. صفیه جامه بر خود پیچید و چماقی به دست گرفته به سوی آن مرد رفت و چنان ضربت سختی بر او زد که سرش را خرد کرده و او را کشت و دیگر یهودیان گریختند. واقدی از ام سلمه همسر پیامبر نقل می‌کند که من در جنگ‌های مختلفی خدمت پیامبر (ص) بودم، هیچ کدام از جنگ‌ها، پیامبر (ص) را به اندازه جنگ خندق به زحمت نینداخت و برای ما هم هیچ کدام ترسناک‌تر از خندق نبود؛ علت آن هم این بود که مسلمانان همچون درخت پر شاخ و برگ بودند و ما از طرف بنوقریظه در مورد حمله به زن‌ها و بچه‌ها اطمینان نداشتیم.

۱- احزاب ۳۳: ۱۰

۲- ابن هشام گوید یک نفر بوده و برای جاسوسی آمده بود تا ببیند اگر افراد نظامی پیامبر آن اطراف نیستند، یهود به آنجا حمله کنند. سیره رسول الله، ج ۲، ص ۷۴۲

ص: ۶۴

در جای دیگر از جابر بن عبدالله نقل می‌کند: ترس ما در مورد حمله بنو قریظہ به زنان و بچه‌های مقیم مدینہ از قریش بیشتر بود، تا این که خداوند گشایشی در آن ایجاد کرد.

خلاصه این که قرآن مجید گواه بر این است که عامل اصلی این جنگ، همان پشتیبانی یهود بنو قریظہ از مشرکان عرب در جنگ احزاب بوده و علاوه بر این، اصولاً یهود در مدینہ، ستون پنجمی برای دشمنان اسلام محسوب می‌شدند، در تبلیغات ضد اسلامی کوشا بودند و هر فرصت مناسبی که برای ضربه زدن به مسلمانان پیش می‌آمد غنیمت می‌شمردند. (۱)

به دنبال نبرد جانانه امیرمؤمنان، علی (ص) با عمرو بن عبد ودّ و کشته شدن او به دست حضرت و فرار بقیه جنگجویان قریش و نیز مذاکره پیامبر (ص) با سران قبیله غطفان و ایمان آوردن نعیم بن مسعود و کمک رسانی او به مسلمانان، به وسیله ایجاد تفرقه در صفوف دشمن، جبهه احزاب دچار تزلزل شد و در شب آخر نیز باد شدیدی به اذن خداوند متعال وزیدن گرفت و آنان زبونانه فرار را بر قرار ترجیح داده و از اطراف مدینہ گریختند. در این حال، پیامبر و مسلمانان مانده بودند و پیمان شکنان یهود بنو قریظہ که به بدترین شکل ممکن به مسلمانان خیانت نمودند و اگر لطف الهی شامل حال مسلمانان نمی‌شد، آنان با همراهی احزاب، درخت نوپای اسلام را ریشه کن می‌کردند و همه مسلمانان را می‌کشتند.

فردای شبی که احزاب گریختند، پیامبر (ص) نماز ظهر را در مدینہ به جا آورده، به فرمان الهی اعلام کردند: به سوی بنو قریظہ حرکت می‌کنیم و علی (ع) را احضار نموده، همچون همیشه، پرچم را تسلیم وی کردند. (۲) شعار مسلمانان در این جنگ «یا سَلَامٌ أَسْلَمْتُهُمْ» بوده است. (۳)

پیامبر (ص) به بلال نیز فرمان داد که به مردم اعلان کند: «لَا يُصَيِّلِيَنَّ أَحَدٌ الْعَصِيرَ إِلَّا فِي بَيْتِي قُرَيْظَةَ» (۴) گفته‌اند وقتی مسلمانان شبانگاه در حضور پیامبر (ص) گرد آمدند، برخی از آن‌ها نماز عصر خود را نخوانده و به آنجا آمده بودند و بعضی دیگر نماز خوانده بودند و این مطلب را به پیامبر (ص) گفتند، آن حضرت در این مورد نسبت به هیچ کدام خُرده‌نگرفت.

حضرت علی (ع) همراه عده‌ای، به محله بنو قریظہ رسیدند و پرچم را پای حصار ایشان برافراشت. آن‌ها وقتی حضرت علی (ع) را دیدند، به همدیگر گفتند: «قاتل عمرو آمد» این جمله را به همدیگر می‌گفتند و بدین وسیله در دل‌هایشان رعب افتاد. (۵) آن‌ها خطر را حتمی دانستند و از درون حصارهای خود دشنام به پیامبر (ص) و همسران آن حضرت می‌دادند. پیامبر (ص) هم زره و مغفر خود بر تن نموده و نیزه‌ای به دست گرفت و سپر برداشت و بر اسب خود سوار شدند و همراه عده‌ای از اصحاب حرکت نمودند. علی (ع) وقتی دید پیامبر (ص) می‌آید، به همراهان خود فرمود: شما مراقب پرچم باشید و خود نزد پیامبر رفت تا مانع شنیدن صدای ناسزای بنی قریظہ شود. خطاب به پیامبر گفت: شما جلوتر نروید. پیامبر فرمود: آن‌ها به من ناسزا می‌گویند؟! و بعد به سوی بنو قریظہ حرکت کرده، فرمود: اگر آن‌ها مرا ببینند، دیگر ناسزا نخواهند گفت.

اسید بن حضیر زودتر از پیامبر (ص) خطاب به بنو قریظہ گفت: ای دشمنان خدا، از پای حصارهای شما تکان نخواهیم خورد تا همگی از گرسنگی بمیرید. اکنون شما همچون روباه در سوراخ هستید. آن‌ها در حالی که ترسیده بودند، گفتند: ای پسر حضیر، ما در برابر خزر جیان دوستان شما ایم. اسید گفت: میان ما و شما هیچ عهد و پیمانی نیست. پیامبر (ص) به حصار نزدیک شدند و خطاب به بنو قریظہ گفتند: «ای برادران بوزینگان و ای بندگان طاغوت‌ها» آن‌ها گفتند: ای ابوالقاسم، تو که ناسزاگو نبودی! پیامبر از این سخن آن‌ها ناخودآگاه به خاطر حیا چند گام عقب برداشتند. (۶) آنگاه پیامبر (ص) به تیراندازان فرمان انداختن تیر داد و تیراندازی میان دو طرف در گرفت و یاران پیامبر به نوبت تیراندازی می‌کردند و این کار پیوسته ادامه داشت و بنو قریظہ یقین پیدا کردند که هلاک خواهند شد.

- ۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۷۳
- ۲- مراجعه شود به همین جزوه، مبحث سوم از فصل اول.
- ۳- کافی، ج ۵، ص ۴۸؛ وسائل الشیعہ، ج ۱۵، ص ۱۳۸
- ۴- تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۴۵
- ۵- اعیان الشیعہ، ج ۱، ص ۲۶۶، به نقل از ارشاد مفید.
- ۶- اعیان الشیعہ، ج ۱، ص ۲۶۶

ص: ۶۵

مسلمانان حتی شب‌ها هم از محاصره آن‌ها دست نکشیدند؛ به طوری که بنوقریظه جنگیدن را بی‌فایده دیدند و از ادامه آن خودداری نمودند و به پیامبر (ص) پیشنهاد مذاکره دادند و پیامبر هم پذیرفت و نباش بن قیس برای مذاکره از حصار پایین آمد. او ساعتی با پیامبر گفتگو کرد و ضمن آن گفت: ما به همان ترتیب که بنی‌نضیر تسلیم شدند، تسلیم می‌شویم. اموال و سلاح ما از شما باشد مگر به اندازه بار شتری و خون‌های ما محفوظ بماند و ما همراه زنان و کودکان از شهر شما می‌رویم. پیامبر این را پذیرفت. آن‌ها پیشنهاد دادند ما همان بار شتر را هم نمی‌خواهیم، اجازه دهید که خون ما محفوظ بماند و زن و فرزندانمان را هم به خودمان واگذارید. پیامبر (ص) فرمود: به هیچ وجه موافقت نمی‌کنم، مگر این که تسلیم فرمان من شوید.

نباش با این گفتار پیامبر خدا (ص) نزد اصحاب خود بازگشت. کعب بن اسد خطاب به بنوقریظه گفت: به خدا سوگند، شما می‌دانید که محمد فرستاده خداست و هیچ چیزی غیر از رشک و حسد ما نسبت به ایشان، مانع ایمان آوردن ما نشده، آن هم به این بهانه که چرا این پیامبر از بنی اسرائیل نیست و حال آن که نبوت را خداوند به هر که بخواهد عنایت می‌کند و می‌دانید که من شکستن پیمان و عهد را خوش نداشتم؛ ولی گویی بلا و نحوست این مردی که اینجا نشسته است (حیی بن اخطب)، بر ما و بر قوم خودش پا پیچ شده است. قوم خودش از ما بدتر و بدبخت‌تر بودند. در هر حال، محمد هر کسی را که از وی پیروی نکند، باقی نخواهد گذاشت. آیا به خاطر می‌آورید وقتی «ابن خراش» اینجا آمد چه گفت؟ او گفت: می‌خواهم شراب و فطیر خواری و فرمانروایی را رها کنم و آمده‌ام به سوی مشک شیر و خرما و جو! و یادمان هست که به او گفتند این چیست که می‌گویی؟ گفت: پیامبری در این دهکده ظهور خواهد کرد، اگر هنگام ظهورش من زنده باشم، حتماً از او پیروی و او را یاری خواهم کرد و اگر بعد از مرگ من ظهور کرد بر شما باد که از او کناره‌گیری نکنید؛ بلکه حتماً پیروش باشید و به یاری و مددش بشتابید. در آن صورت، به هر دو کتاب- اول و آخر- ایمان آورده‌اید.

کعب گفت: اکنون من سه پیشنهاد برای شما دارم، هر کدام را می‌خواهید بپذیرید:

۱. بیایید از او پیروی کرده و تصدیقش کنیم و به او ایمان آوریم تا در نتیجه بر جان، مال و زن و فرزند خود تأمین پیدا کنیم و هم در حکم همراهان و پیروان او باشیم. گفتند: ما پیرو کس دیگری غیر از خودمان نمی‌شویم، پیامبری و کتاب از ما بوده، پس آیا می‌توانیم تابع غیر خود باشیم؟ کعب همچنان پاسخ آن‌ها را می‌داد و ایشان را نصیحت می‌کرد؛ اما آن‌ها گفتند ما هرگز از تورات و آیین یهود دست بردار نیستیم.

۲. بیایید تا زن و فرزند خود را بکشیم و بعد با شمشیرهای کشیده بر محمد و یارانش حمله کنیم؛ اگر کشته شدیم که هیچ، چیزی نیست که پس از آن به ما تهمت بزنند و اگر پیروز شدیم، به جان خودم سوگند که دوباره زن و فرزند می‌گیریم. حیی بن اخطب خندید و گفت: گناه این درماندگان چیست؟ رؤسای یهود مانند زبیر بن باطا و مانند او گفتند: بعد از زن و فرزند چه چیزی در زندگی بهتر خواهد بود؟ کعب گفت: فقط یک راه دیگر باقی مانده است، که اگر آن را نپذیرید کارتان زار خواهد بود؛ گفتند: آن چیست؟ گفت:

۳. امشب شب شنبه است و محمد و اصحابش یقین دارند که ما امشب با آن‌ها نمی‌جنگیم، بیایید امشب بیرون رویم تا شاید که بر او شیخون بزنیم. گفتند: می‌گویی شنبه خود را تباه کنیم؟! تو که می‌دانی از این کار بر سر ما چه آمده است؟ حیی گفت: وقتی که قریش و غطفان اینجا بودند، من تو را به همین کار دعوت کردم و تو از شکستن حرمت شنبه خودداری کردی.

کعب گفت: اگر یهود از من اطاعت کنند این کار را خواهند کرد. یهودیان فریاد کشیدند که ما شنبه خود را نمی‌شکنیم.

ص: ۶۶

وقتی مسأله محاصره یهودیان سخت شد، کسی را به حضور پیامبر (ص) فرستادند و تقاضا کردند که ابولبابه بن عبدالمنذر را برای مذاکره پیش ما بفرست. پیامبر ابولبابه را به حضور خواست و فرمود: نزد هم‌پیمانان خود برو و ببین چه می‌گویند. چون آن‌ها از میان اوسیان تو را برگزیده‌اند. ابولبابه گوید: پیش آن‌ها رفتم، در حالی که محاصره بر آن‌ها بسیار سخت آمده بود. آن‌ها پیش من دویدند و گفتند: ما بیشتر از همه مردم، نسبت به تو دوست هستیم. کعب بن اسد هم برخاست و به من گفت: ای ابا بشیر، تو می‌دانی که ما نسبت به تو و قومت در جنگ حدائق و بُعث و دیگر درگیری‌هایی که داشته‌اند چه کارها که نکردیم! اکنون این محاصره بر ما بسیار سخت است و مشرف به هلاک و نابودی شده‌ایم و محمد هم از محاصره ما دست بردار نیست؛ مگر این که تسلیم بدون قید و شرط او شویم و حال آن که اگر از ما بگذرد حاضریم به سرزمین خیبر یا شام برویم و گامی بر خلاف او بر نداریم و هرگز کسی را برای جنگ با او بسیج نکنیم.

ابولبابه گفت: اگر این (حیی بن اخطب) با شما نبود، موجبات هلاکت شما را فراهم نمی‌ساخت. کعب گفت: آری به خدا سوگند او مرا در این گرفتاری کشاند و نخواهد توانست که بیرون آورد. حیی گفت: چه کنم؟! من طمع داشتم که بر او پیروز شویم، وقتی هم که حسابم خطا در آمد، با جان خود با تو برابری و همدردی کردم، اکنون هم آن‌چه بر سر تو آید بر سر من هم خواهد آمد. کعب گفت: چه فایده‌ای دارد که من و تو با هم کشته شویم و زن و فرزندانمان اسیر شوند! حیی گفت: به هر حال گرفتاری و خونریزی است که بر ما نوشته شده است.

ابولبابه گوید: در این هنگام کعب رو به من کرده، گفت: اکنون عقیده تو چیست؟ از میان همه تو را برگزیده‌ایم، محمد تنها با تسلیم شدن ما در قبال آن‌چه که او حکم کند موافق است. آیا بپذیریم؟ ابولبابه گفت: آری! از حصارها فرود آید و تسلیم شوید و اشاره به گلوی خود کرد و منظورش این بود که در غیر این صورت کشته خواهید شد. ابولبابه گوید: اینجا بود که سخت پشیمان شدم و استرجاع کردم.

از آنجا برگشته و یگراست به طرف مسجدالنبی رفتم و خود را به ستونی بستم؛ در این باره آیه کریمه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ ... نازل شد (۱)** و همچنین آیه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ ... (۲)** و بالأخره درباره پذیرفته شدن توبه ابولبابه، آیه کریمه: **وَأَخْرَجُوا بِدُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۳)** نازل گردید.

در ایام محاصره بنوقریظه، گروهی از قبیله بنو همدل، که در میان بنوقریظه زندگی می‌کردند و ایشان نیز یهودی بودند فرود آمدند و ایمان آوردند. آن‌ها به بنوقریظه نیز تأکید کردند که شما نیز ایمان بیاورید؛ اما آن‌ها ایمان نیاوردند. (۴) و نیز ثعلبه و اسید، پسران سعیه و عموی آن‌ها، اسد بن عبید در همان شبی که فردایش بنوقریظه به ناچار فرود آمدند، پایین آمده و اسلام آوردند و خود، زن، فرزند و اموالشان در امان قرار گرفتند. (۵) عمرو ابن سعدی نیز به دنبال مناظره‌ای با یهودیان همراه پسران سعیه، از حصار بیرون آمد. (۶)

چون محاصره بر یهودیان دشوار شد و تن به فرمان پیامبر (ص) دادند و از حصارها فرود آمدند، پیامبر (ص) فرمودند تا اسیران را به ریسمان بستند. محمد بن مسلمه مأمور این کار شد و آن‌ها را در گوشه‌ای گرد آورد و سپس زن‌ها و بچه‌ها را از حصارها بیرون کرده، در محلی نشانند.

ابن هشام نقل می‌کند: بعضی از بنوقریظه پذیرفتند که جزیه پردازند و حضرت آن گروه از بنوهدل را که ایمان آورده بودند، بر سر ایشان حاکم گردانید. (۷)

مدت محاصره بنوقریظه مختلف نقل شده؛ عده‌ای آن را ۲۵ روز نقل دانسته‌اند. (۸)

- ۱- انفال ۸: ۲۷؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۲؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۷۵۳
- ۲- انفال ۸: ۲۷؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۲؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۷۵۳
- ۳- توبه ۹: ۱۰۲؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۳؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۷۵۳؛ استاد جعفریان می‌فرمایند: معلوم نیست این آیات قطعاً درباره ابی لبابه نازل شده باشد؛ بلکه بیشتر به خاطر شباهت آیات با موضوع مورد نظر چنین فرموده‌اند و دأب قرآن این است که در چنین مواردی به مصداق اشاره نمی‌فرماید تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۵۲۵.
- ۴- سیره ابن هشام، ص ۱۸۹.
- ۵- مغازی واقدی، ج ۲، ص ۳۸۰.
- ۶- مغازی واقدی، ج ۲، ص ۳۸۱
- ۷- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۹
- ۸- اعیان الشیعہ به نقل از ابن سعد، ج ۱، ص ۲۶۶؛ اعلام الوری، ص ۹۳؛ سعد السعود، ص ۱۳۹

ص: ۶۷

واقدی از محمد بن مسلمہ روایت می‌کند: پیامبر به گوشه‌ای رفته، نشستند. در این هنگام اوسیان نزدیک پیامبر (ص) آمده، گفتند: ای پیامبر خدا، این‌ها هم پیمان ما هستند و به خزر جیان ارتباطی ندارند و به خاطر دارید که در گذشته با بنی قینقاع - که هم پیمانان ابن ابی (خزر جی) بودند - چگونه رفتار کردید، شما سیصد نفر از افراد بدون زره و چهارصد نفر زره‌دار از آن‌ها را به تقاضای ابن ابی بخشیدید؛ اکنون این هم پیمانان ما، از کرده خود پشیمان‌اند و از عهدشکنی خود پوزش می‌خواهند، آن‌ها را به ما ببخش. پیامبر (ص) سکوت کردند و مطلبی نفرمودند. پس از این که قبیله اوسی زیاد حرف زدند و اصرار کردند و همگی صحبت داشتند، فرمود: اگر حکم در این باره را به مردی از شما واگذارم خوشنود خواهید شد؟ گفتند: آری. فرمود: حکم کردن در این مورد را به سعد بن معاذ واگذاشتم. (۱) در آن هنگام، سعد بن معاذ در خیمه کعبیه، دختر سعد بن عتبہ، در مسجد پیامبر (ص) بود. این زن زخم‌ها را معالجه و از اشیای گمشده و پراکنده نگهداری می‌کرد و هم از افراد غریب و بی‌کس - در خیمه‌ای که میان مسجد داشت - حراست می‌نمود. پیامبر (ص) سعد را در آن خیمه جا داده بودند.

چون پیامبر (ص)، حکمیت درباره بنو قریظہ را به سعد بن معاذ سپرد، فرمود: اوسیان بیرون آمدند و پی سعد رفتند و او را سوار بر خری کردند که روی آن پالانی از لیف خرما انداخته بود و روی پالان هم قطیفه‌ای پهن کردند و لگام آن هم از لیف خرما بود. اوسیان برگرد او به راه افتاده، می‌گفتند: ای ابو عمرو، محمد حکم کردن درباره این دوستان را به تو واگذار کرده‌اند که نسبت به آن‌ها نیکی کنی. تو دیدی که ابن ابی نسبت به همپیمانان خود چگونه رفتار کرد.

ضحاک بن خلیفه می‌گفت: ای ابو عمرو، مواظب این هم پیمانان خود باش! آن‌ها در همه گرفتاری‌ها از تو دفاع کردند و تو را بر دیگران برگزیدند و امیدوارند که در پناه تو قرار گیرند.

سلمه بن سلامه بن وقش هم گفت: ای ابو عمرو، با هم پیمانان و دوستان خود نیکی کن و انگهی، پیامبر دوست می‌دارد آن‌ها باقی بمانند. ایشان در جنگ بعاث و حدائق و دیگر درگیری‌ها تو را یاری داد و به هر حال سعی کن که از ابن ابی بدتر نشوی. یکی از اوسیان نیز گفت: ابو عمرو! در نظر داشته باش که ما از آن‌ها خواستیم همراه ما جنگ کنند و جنگ کردند و هم از ایشان یاری خواستیم و یاری‌مان دادند. سعد بن معاذ همچنان سکوت کرده بود، ولی چون اصرار و پافشاری کردند، گفت: اکنون زمان آن فرا رسیده است که سرزنش سرزنش کنندگان بر سعد - در راه خدا - تأثیر نگذارد.

سعد بن معاذ در جایی به حضور پیامبر (ص) آمد که مردم گرد آن حضرت نشسته بودند. همین که سعد رسید، پیامبر (ص) فرمودند: برخیزید و بر سالار خود احترام بگذارید. گروهی از مردان بنی عبد اشهل گفتند: بپا خاستیم و در دو صف ایستادیم و هر یک از مردان، او را درود و تحیت گفتند، تا آن که سعد نزد پیامبر (ص) رسید. افراد قبیله اوس که در حضور پیامبر بودند، به سعد گفتند: ای ابو عمرو، پیامبر حکم را به تو واگذارده است. نسبت به ایشان خوبی کن و به یاد آور که آن‌ها برای تو متحمل گرفتاری زیادی شده‌اند. سعد بن معاذ گفت: آیا شما به فرمان من درباره بنو قریظہ راضی هستید؟ گفتند: آری، در غیاب تو رضایت خود را اعلام داشته‌ایم و خود تو را انتخاب کرده‌ایم و امیدواریم که بر ما منت بگذاری. همچنان که دیگری، غیر از تو، درباره بنو قینقاع انجام داد. تو ارزش ما را می‌دانی و ما هیچ‌گاه به اندازه امروز نیازمند پاداش نیستیم. سعد گفت: شما را به زحمت نینداخته باشم و رودر بایستی نکرده باشید؟ گفتند: منظور تو چیست؟ سعد گفت: شما را سوگند به عهد و میثاق الهی، آیا حکم مرا در مورد خودتان می‌پذیرید؟ همگی پاسخ دادند: آری. در این هنگام سعد به منظور حفظ حرمت رسول الله (ص) به گوشه دیگری رفت و گفت: کسانی که این طرف نشسته‌اند هم، داخل در حکم من هستند؟ پیامبر (ص) و افرادی که آنجا بودند گفتند: آری.

۱- اعیان الشیعہ، ج ۱، ص ۲۶۷؛ مغازی واقدی، ج ۲، ص ۲۸۵ و ۲۸۶

ص: ۶۸

سعد گفت: من در مورد ایشان چنین حکم می‌کنم که مردان ایشان به تیغ کشته شوند و زن‌ها و بچه‌ها اسیر گردند و اموال آن‌ها تقسیم شود.

پیامبر (ص) فرمودند: همان را گفتمی که خداوند متعال از فراز هفت آسمان حکم فرمود. (۱)

فرمان داده شد که مردان اسیر را به خانه اسامه بن زید منتقل سازند و زنان و کودکان را به خانه دختر حارث ببرند. پیامبر (ص) فرمان داد چندین بار خرما میان آن‌ها توزیع شود. گروهی از ایشان آن شب را به خواندن تورات مشغول بودند و برخی از ایشان برخی دیگر را به استقامت و پایداری در دین و تمسک به تورات توصیه می‌کردند.

پیامبر (ص) فرمودند: ائاثیه و کالاها و لباس‌ها هم به خانه دختر حارث برده شود و هم دستور فرمودند که دام‌ها را همانجا میان درختان به چرا رهاکنند.

گویند: فردای آن روز پیامبر (ص) صبح به بازار رفته، دستور دادند گودال‌های گورمانندی در فاصله خانه «ابو جهم عدوی» تا احجار الزیت بکنند. اصحاب پیامبر (ص) به کندن مشغول شدند و آن حضرت با بزرگان اصحاب نشسته بودند و مردان بنو قریظه را دسته دسته می‌آوردند و گردن آن‌ها را می‌زدند.

یهودیان به کعب بن اسد می‌گفتند: فکر می‌کنی محمد با ما چه خواهد کرد؟ گفت: کاری سخت و دشوار! وای بر شما که هیچ وقت عاقلانه نمی‌اندیشید. مگر نمی‌بینید که فراخوانده را شفقتی نیست و هر کس از شما که می‌رود بر نمی‌گردد؟ به خدا قسم جز شمشیر چیز دیگری نیست.

یهودیان در حضور پیامبر (ص) دسته دسته کشته می‌شدند. علی (ع) و زبیر عهده‌دار کشتن آن‌ها بودند. حیی بن اخطب را در حالی که دستانش به گردنش بسته بود و جامه‌ای سرخ برای کشته شدن پوشیده بود، آوردند. او جامه خود را با انگشت از چند جای دریده بود، تا پس از مرگ، کسی آن را در نیاورد.

چون او آمد، پیامبر (ص) فرمود: ای دشمن خدا! آیا خدا ما را از تو بی‌نیاز نساخت؟ گفت: چرا به خدا سوگند، ولی به هر حال من خود را در دشمنی با تو سرزنش نمی‌کنم. من هم در جستجوی عزت بودم ولی خداوند می‌خواست که تو را بر من پیروز گرداند. من به هر دری زدم ولی هر کس را که خدای خوار خواهد، خوار و زبون می‌شود؛ سپس «حیی» رو به مردم کرد و گفت: ای مردم، فرمان الهی را گریزی نیست؟

سرنوشت و تقدیر چنین بود و این خونریزی بر بنی اسرائیل مقدر. دستور داده شد تا گردنش را زدند؛ سپس غزال بن سموئیل را آوردند.

پیامبر (ص) فرمودند: خدا ما را بر تو پیروز نساخت؟ گفت: آری و رسول خدا (ص) دستور داد تا گردنش را زدند. آن گاه نباش بن قیس را آوردند. او سعی کرده بود با کسی که او را می‌آورده درگیر شود و او هم با مشت به بینی نباش کوبیده و آن را خونی ساخته بود. پیامبر (ص) به مأموری که او را آورده بود، اعتراض کرده، پرسیدند: چرا با او چنین کردی؟! مگر شمشیر کافی نبود؟ گفت: ای پیامبر خدا، او با من درگیر شد و می‌خواست بگریزد. نباش گفت: ای ابوالقاسم! سوگند به تورات دروغ می‌گویدی، اگر مرا آزاد هم می‌ساخت من از آمدن به جایی که همه قوم کشته شدند تأخیر نمی‌کردم، تا من هم مانند یکی از ایشان باشم.

پیامبر (ص) فرمودند: با اسیران خوش رفتاری کنید و به آن‌ها آب دهید و سیرابشان کنید تا خنک شوند و بعد بقیه را بکشید. گرمای آفتاب و سوزندگی شمشیر را بر آن‌ها جمع مکنید- و آن روز آفتابی و گرم بود- به اسیران آب و طعام دادند و چون سیراب شدند و خنک گردیدند، به قتل بقیه فرمان داده شد.

پیامبر (ص) به سَلَمی، دختر قیس که یکی از خاله‌های آن حضرت بود نگاه کردند. این بانو به پیامبر (ص) گرویده و با هر دو قبیله

رفت و آمدی داشت. رفاعه بن سموئیل پیش او و برادرش سلیط بن قیس و اهل خانه ایشان رفت و آمد داشت و چون او را زندانی کردند، کسی را پیش سلمی فرستاد که با محمد درباره

۱- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۷۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۸؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۷؛ المناقب، ج ۱، ص ۲۰۰؛ سعد السعود، ص ۱۳۹؛ الارشاد، ج ۱، ص ۱۱۰؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۰۸؛ اعلام الوری، ص ۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۰؛ ص ۲۱۱، ایشان می‌فرماید: «أرفعه جمع رقیع اسم سماء الدنيا».

ص: ۶۹

من صحبت کن تا مرا ببخشد و می‌دانی که مرا پیش شما احترامی است و تو هم به منزله مادر محمدی، (۱) این محبت شما تا روز قیامت بر گردن من خواهد بود. پیامبر (ص) به سلمی فرمودند: ام‌منذر! چیزی نمی‌خواهی؟ گفت: ای فرستاده خدا، رفاعه بن سموئیل با ما آمد و شد دارد و از هر لحاظ قابل احترام است. او را بر من ببخش! پیامبر (ص) متوجه بودند که رفاعه به سلمی پناه برده است؛ لذا فرمودند: او از آن تو باشد. ام‌منذر گوید: رفاعه بن سموئیل اسلام آورد.

سعد بن عباد و حباب بن منذر نزد پیامبر (ص) آمده، گفتند: ای پیامبر خدا، گویا که اوسیان به مناسبت هم‌پیمان بودن با بنوقریظه، کشتن ایشان را خوش نمی‌دارند. سعد بن معاذ گفت: ای فرستاده خدا، هر کس از اوسیان که در او خیر و نیکی باشد چنین نیست و خداوند هر کس از اوسیان را که کشتن بنوقریظه را دوست نمی‌دارد، خوشنود نفرماید! اسید بن حضیر هم گفت: ای پیامبر خدا، چنین نیست. هیچ خانه‌ای از خانه‌های او را رها مکن و یکی دو اسیر را بفرست تا آنجا گردن بزنند و هر کس که به این کار رضایت ندهد، خداوند متعال بینی او را به خاک بمالد. اول هم به خانه و محله ما بفرستید. پیامبر (ص) دو اسیر را به محله بنی عبد اشهل فرستادند که یکی را اسید بن حضیر گردن زد، دیگری را ابونائله. و دو اسیر به محله بنی حارثه فرستاد؛ گردن یکی از آن دو را ابوبرده بن نیاز زد و محیصه هم به او ضربه دیگری زد و آن دیگری را ابوعبس بن جبر گردن زد و ظهیر بن رافع هم ضربه دیگری به او وارد آورد و دو اسیر هم به محله بنی ظفر فرستادند؛ یکی از آن دو را قتاده بن نعمان و دیگری را نصر بن حارث کشت. برای قبیله بنی عمرو بن عوف هم دو محکوم را فرستادند که عقبه بن زید و برادرش وهب بن زید بودند؛ یکی از آن دو را عویم بن ساعده و دیگری را سالم بن عمیر به قتل رساندند. برای بنی امیه بن زید هم از اسرا فرستادند. کعب بن اسد را در حالی که دستانش به گردنش بسته بود، به حضور پیامبر (ص) آوردند. او مرد زیبارویی بود. پیامبر (ص) فرمودند: کعب بن اسد است؟ کعب گفت: آری، ای ابوالقاسم، پیامبر به او فرمودند: چرا از نصیحت ابن خراش بهره نبردید در صورتی که او مرا تصدیق می‌کرد، مگر به شما دستور نداده بود که از من پیروی کنید و اگر مرا دیدید سلام او را به من برسانید؟ گفت: چرا، سوگند به تورات ای ابوالقاسم، اگر نه این بود که یهود مرا سرزنش می‌کردند که از ترس شمشیر بوده، حتماً از تو پیروی می‌کردم؛ ولی چه کنم که من بر دین یهودیانم. پیامبر (ص) دستور داد او را جلو برده، گردنش را زدند.

تنها یک زن از بنوقریظه که با انداختن یک سنگ مسلمانی را کشته بود، اعدام شد. شمار یهودیانی که کشته شدند، محلّ اختلاف است. (۲)

زبیر بن باطا در جنگ بعاث بر ثابت بن قیس منت نهاده و آزادش ساخته بود، ثابت پیش زبیر آمد و پرسید: ابو عبدالرحمان! مرا می‌شناسی؟ زبیر گفت: ممکن است کسی مثل من، تو را شناسد؟! ثابت گفت: تو را بر من حقی است و اکنون می‌خواهم پاداش آن را به تو بدهم. زبیر گفت: کریم، کریم را پاداش نیک می‌دهد و من امروز سخت نیازمند آنم.

ثابت به حضور پیامبر خدا (ص) آمد و گفت: زبیر را به گردن من حقی است. او در جنگ بعاث موی جلو سرم را کشید و گفت: این نیکی را به یاد داشته باشد و اکنون می‌خواهم پاداش او را بدهم. لطف کرده، او را بر من ببخشید. پیامبر (ص) فرمودند: او از آن تو باشد.

ثابت، نزد زبیر آمد و گفت: پیامبر تو را بر من بخشیدند. زبیر گفت: من پیری فرتوتم، نه فرزندی، نه زنی و نه مالی در مدینه برایم باقی خواهد ماند، چگونه زندگی کنم؟

ثابت به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: ای فرستاده خدا، فرزند زبیر و زن و مال او را هم به من ببخشید.

۱- زیرا این بانو، خواهر مادر رضاعی پیامبر بودند.

۲- تعداد کشته‌های بنی قریظہ محل اختلاف است.

ص: ۷۰

پیامبر (ص) فرزند و زن و مال او را هم به ثابت بخشیدند. ثابت نزد زبیر آمد و گفت: پیامبر خدا فرزند و زن و مال تو را هم بر من بخشیدند.

زبیر گفت: ای ثابت، تو نیکی را نسبت به من تمام کردی و آن چه را که به عهده تو بود انجام دادی، ای ثابت به من بگو کعب بن اسد که چهره‌اش همچون آئینه چینی است و همه زیبا رویان قبیله را در چهره او می‌توان دید چه شد؟ گفت: کشته شد. گفت: سرور حاضران و غایبان و سالار هر دو قبیله، که آن‌ها را به جنگ بر می‌انگیخت و در منطقه‌شان به آن‌ها خوراک می‌داد؛ یعنی حیی بن اخطب چه شد. گفت: کشته شد. گفت: آن که به هنگام جنگ یهود، نخستین فردی بود که راه می‌افتاد و اگر عقب نشینی می‌کردند، از آن‌ها حمایت می‌کرد؛ غزال بن سموئیل چه شد؟ گفت: کشته شد. گفت: آن دلیر حیلت ساز که فرماندهی قبول نمی‌کرد مگر این که دشمن را درهم می‌شکست و هیچ گرهی نبود مگر این که آن را می‌گشود؛ تباش بن قیس چه شد؟ گفت: کشته شد.

گفت: پرچمدار یهود، در همه هجوم‌ها- وهب بن زید- چه شد؟ گفت: کشته شد. گفت: پذیرایی کننده یهود و پدر یتیمان و بیوه زنان یهود- عقبه بن زید- چه شد؟ گفت: کشته شد. گفت: آن دو عمرو، که همواره به تدریس تورات اشتغال داشتند، چه شدند؟ گفت: آن دو هم کشته شدند. زبیر به ثابت گفت: در این صورت و پس از ایشان چه خیری در زندگی است؟ آیا من به جایی برگردم که ایشان آن‌جا بودند و مگر پس از ایشان در آن‌جا جاودانه خواهم زیست.

نه، من به چنین زندگی ای نیازی ندارم. اکنون هم به حق نعمت خود بر تو، از تو می‌خواهم که مرا پیش این قاتل که سران بنی‌قریظه را کشته است و می‌کشد ببری و سپس مرا به کشتارگاه قوم ببر و کارم را تمام کن. گویند: چون غنایم را جمع کردند، پیامبر (ص) فرمودند کالاها را به هر کس که می‌خواهد، بفروشند. همچنین اسرا را فروختند و نخل‌های خرما را تقسیم کردند. مجموعه اسیران زن و بچه هزار نفر بودند.

پیامبر (ص) پیش از فروش غنایم، خمس آن‌ها را جدا کرد و اسیران را هم پنج گروه نمود و خمس آن‌ها را هم در اختیار خود گرفتند. گروهی را آزاد کرده، بعضی را به افراد بخشیدند و بعضی را هم به خدمت برگماشتند. در مورد ائاثیه و درختان خرما هم همین طور رفتار شد و پنج یک آن‌ها کنار گذاشته شد.

از مسائل بسیار مهمی که امروزه مورد بحث و محل نقض و ابرام واقع شده، مسأله اعدام دسته جمعی یهود بنوقریظه است که اولاً در اصل ماجرا تشکیک شده؛ ثانیاً درباره مجریان اعدام و محلّ اعدام اختلاف است و نیز گفته شده که با سیره عملی پیامبر (ص) سازگاری ندارد.

ما به تناسب بضاعت اندک، پس از مطالعه و تحقیق در این زمینه، کوشیدیم روزه‌ای جدید در این باره بگشاییم و درباره مسائل یاد شده به صورت فشرده، مطالبی را عنوان نماییم که امیدواریم مورد توجه و بذل عنایت خوانندگان و محققان محترم واقع شود و ضمن تشویق و ترغیب، این حقیر را از راهنمایی‌های خویش بهره‌مند سازند.

مبحث سوم: نکاتی در باره غزوه بنوقریظه

نکته ۱- تعداد مقتولان بنوقریظه، محلّ اختلاف است. مسلم این است که باید حدّ اقل نفرات را در نظر گرفت؛ زیرا همانگونه که گذشت، تعدادی از آن‌ها اسلام آوردند، تعدادی هم با وساطت مسلمانان، از مرگ نجات یافتند. ابن هشام می‌گوید: تعدادی از بنو هیدل که یهودی بودند و در بین بنی‌قریظه زندگی می‌کردند (تعدادشان متأسفانه مشخص نیست) تسلیم شده و اسلام آوردند و برخی از بنوقریظه هم قبول کردند که جزیه بپردازند؛ بنابراین، ارقام اغراق‌آمیز را یا باید ناشی از عدم دقت در ضبط دانست و یا

ص: ۷۱

باید حمل کرد؛ مثلاً رقم ۱۴۰۰ نفر احتمالاً ناظر به همه افراد قبیله؛ اعم از مرد و زن و کودک است؛ زیرا واقعی تعداد اسرا را هزار نفر نوشته و با توجه به قرائن، تعداد کشته‌ها هم نباید از چهار صد نفر تجاوز کند و یا مثلاً رقم ۷۰۰ نفر شاید منظور همه مردان آن‌ها؛ چه مقاتل و چه غیر مقاتل و شمار ۶۰۰ نفر، افرادی هستند که می‌توانستند سلاح به دست گیرند و ۴۰۰ نفر کسانی هستند که جنگیده‌اند و تا آخر سرسختی نشان داده‌اند و خلاصه این که، آن چه مسلم است، سران جنگ افروز و خیانتکار بنوقریظه اعدام شدند؛ بنابراین، تعداد قطعی افراد اعدام شده، حداقل نفرات است و قریب به حدس، شاید حتی کمتر از ۴۰۰ نفر باشند.

نکته ۲- از مطالبی که دارای ابهام دانسته شده، این است که برخی نوشته‌اند: مجریان اعدام بنوقریظه، حضرت علی (ع) و زبیر بوده‌اند. این سخن را باید حمل بر این کرد که مسؤولیت و فرماندهی اعدام با ایشان بوده و اعدام‌ها تحت نظر ایشان انجام می‌گرفته است و یا بگوییم: افرادی که چنین نوشته‌اند، حمل به غالب کرده‌اند و نقل ابن شهر آشوب و طبرسی در اینجا بسیار مهم و قابل توجه است. ابن شهر آشوب می‌نویسد: «پس ده نفر را علی (ع) کُشت و زبیر نیز ده نفر را کُشت و کمتر فردی از اصحاب ماند که یک یا دو نفر را نکشته باشد.» (۱) طبرسی هم می‌نویسد: «و دستور داده شد به ده نفر، پس بیرون آورده شدند و امیر مؤمنان، علی (ع) آن‌ها را گردن زد؛ سپس امر شد به ده نفر و بیرون آورده شدند و زبیر گردن آن‌ها را زد و کمتر کسی از اصحاب پیامبر (ص) بود که یک یا دو نفر را نکشته باشد.» (۲) بنابراین، ما اگر این نقل را بپذیریم، ابهام احتمالی از بین می‌رود.

نکته ۳- ابهام احتمالی در چگونگی اعدام و محل آن است که برخی آن را مطرح کرده‌اند، تأثیری در اصل ماجرا و تعداد کشته‌شدگان ندارد و اصل قضیه را مبهم نمی‌سازد. حال اگر محل حفر خندق برای دفن کشته‌ها داخل بازار مدینه یا گوشه‌ای از کنار بقیع باشد (که گفته می‌شود، پیش‌تر قبرستان یهود بوده و اکنون در انتهای قبرستان بقیع در داخل چهار دیواری است)، چه تأثیری در اصل مطلب دارد و یا فرستادن تعدادی از اسرا به محله‌هایی که اوسیان در آنجا زندگی می‌کردند، برای اعدام، باز هم اصل موضوع عوض نمی‌شود.

نکته ۴- برخی از بزرگان، اعدام دسته جمعی سران جنگ افروز و خیانت پیشه بنوقریظه و عده‌ای از جنگجویان معاند و محارب آن‌ها را، مخالف سیره عملی پیامبر (ص) شمرده‌اند و این محل تأمل است؛ زیرا:

الف) این تحلیل زمانی درست است که تأثیر گرفته از ذهنیات قبلی تحلیل‌گر و بر اساس پیش‌داوری او نباشد.

ب) هر عمل و رفتار پیامبر، به تنهایی «سیره» است و باید با خود آن عمل سنجیده شود و زوایای مختلف آن را باید در نظر گرفت.

ج) آن چه مسلم است، رفتار پیامبر نیز تحت قاعده «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» می‌باشد.

د) این که گفته شود: «پیامبر با دشمنان دین و کسانی که با اسلام به‌هر وسیله‌ای درگیر شده و از هیچ کوششی برای نابودی اسلام و مسلمانان دریغ نکرده‌اند و یا با مشرکان رفتار عاطفی داشت»، ادعایی بیش نیست و ما خلاف این را مسلم می‌دانیم.

ه) با توجه به مواردی از توطئه‌های یهود بنو قریظه که پیش‌تر یاد آور شدیم، هر انسان منصفی قضاوت خواهد کرد که اعدام سران جنگ افروز بنوقریظه کاملاً مطابق با عدالت بوده است.

و) با توجه به این که پیامبر (ص) نتیجه اغماض از تقصیرات بنی‌نضیر را شاهد بودند و دیدند که چگونه آن‌ها از توطئه دست برنداشتند و جنگ احزاب را با تحریک قریش و دیگر مشرکان، بر مسلمانان تحمیل نمودند، دیگر جایی برای تکرار این تجربه و آزمودن آزموده‌ها نمی‌ماند؛ زیرا هیچ بعید نیست، بلکه با

ص: ۷۲

توجه به روحيات این قوم، به احتمال قوی، اینان در صورت رهایی، دست به اقدامات براندازانه دیگری می‌زدند.

کسی شبهه نکند که این «آش نخورده و دهان سوخته» یا «قصاص قبل از جنایت!» است؛ چرا که صرف احتمال یا حتی یقین به انجام اقدامات براندازانه بعدی، دلیل بر جواز اعدام ایشان نمی‌شود؛ زیرا از آن‌چه پیش‌تر عرض کردیم معلوم می‌شود این شبهه جایی ندارد؛ بلکه ثابت شد که اینان، جنایت مستوجب اعدام را مرتکب شده بودند و آن‌چه در اینجا بحث می‌شود، درباره استحقاق و عدم استحقاق نیست؛ زیرا در این که ایشان مستحق اعدام بودند، شکی نیست.

(ز) باید وضعیت زمان را هم در نظر گرفت؛ چه بسا این بار وضعیت سیاسی، اجتماعی و امنیتی با گذشته فرق داشت و این وضعیت معلول جنگ احزاب بود که خود یهود در به وجود آوردن آن، سهم زیادی داشتند.

وانگهی، چنان که این بار پیامبر، نقض عهد ایشان را نادیده می‌گرفت، همه قراردادهای نظامی و امنیتی پیامبر متزلزل می‌گشت و مسلمانان درباره نقض عهد دیگران ایمن نبودند، در حالی که دیگران به وسیله پیمان با مسلمانان ایمن بودند؛ زیرا در صورت نقض، با عفو پیامبر روبه‌رو می‌شدند و در این صورت این پیمان‌ها، هیچ ارزش امنیتی برای مسلمانان در پی نداشتند.

(ز) در همه کشورها، حتی امروزه سزای خیانت، مرگ است و از نظر تورات هم، حکم خیانت در جنگ، مرگ است و چه بسا سعد بن معاذ هم این حکم را از آموزه‌های دینی یهود در اثر معاشرت با آن‌ها شنیده بود. (۱)

نکته ۵- استاد دکتر شهیدی از این که حکم سعد، مبدأ تشریح قرار گرفته باشد، اظهار شگفتی می‌کند؛ این، خود باعث شگفتی است؛ زیرا:

۱. این حکم مورد رضایت پیامبر است و خود پیامبر به سعد فرمان دادند: در این باره حکم کند و بعد هم آن را تأیید کردند؛ «حَكَمْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ مِنْ فَوْقِ سَبْعَةِ أَرْقَعَةٍ» و در واقع همین تأیید حضرت محمد (ص) موجب مشروعیت این حکم گردید.

۲. اهل بیت (علیهم السلام) در پاسخ خوارج که به قبول حکمیت از سوی امیر مؤمنان (ع) ایراد می‌گرفتند به قبول حکمیت سعد از سوی پیامبر (ص)، استدلال می‌کردند.

نکته ۶- در این که پیامبر (ص) چه کسانی را برای اطلاع از پیمان شکنی یهود فرستادند، اختلاف است؛ برخی گفته‌اند: پیامبر (ص) سعد بن معاذ و اسید بن حضیر را برای انجام این مأموریت فرستاد. (۲) برخی، مانند واقدی، سعد بن عباد را اضافه می‌کنند. (۳) و گروهی دیگر گفته‌اند: این سه نفر، همراه یک نفر دیگر، فرستاده شدند. (۴)

این که پیامبر (ص) بزرگان اوس (سعد بن معاذ و اسید بن حضیر) را فرستاده باشند، منطقی به نظر می‌رسد؛ زیرا اوس، با بنو قریظہ رابطه نزدیکی داشته‌اند و هم پیمان بوده‌اند و معلوم نیست؛ چرا برخی سعد بن عباد را هم اضافه کرده‌اند.

در همین جا، نقل شده که یهودیان به سعد بن معاذ ناسزا گفتند؛ این مطلب تا حدی بعید به نظر می‌رسد؛ از دو جهت:

الف) ایشان با اوس رابطه دوستی داشتند و جایگاه سعد در میان اوسیان برای آنها مشخص بود. ب) اگر آن‌ها به سعد دشنام داده بودند، معنا نداشت اوسیان از سعد بخواهند خوبی‌های بنی قریظہ را به یاد آورده، نسبت به ایشان نیکی کند.

نکته ۷- برخی از نقل‌ها بگونه‌ای است که گویی در مجلسی که سعد حکم نمود، یهودیانی از بنو قریظہ حضور داشتند و او به ایشان خطاب کرده که: آیا حکم مرا در مورد خودتان می‌پذیرید؟ در صورتی که

۱- فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۱۵۶، به نقل از تورات سفر تشیبه، فصل ۲۰.

۲- سیره رسول الله، ج ۲، ص ۷۳۶.

۳- مغازی واقدی، ج ۲، ص ۳۴۳

۴- تاریخ اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن ج ۱، ص ۱۰۱

ص: ۷۳

حضور یهود در آنجا بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا آن‌ها اسیر شده و با طناب بسته شده بودند و در جایی با حضور نگهبانانی، نگهداری می‌شدند و در حالی که آن‌ها تسلیم حکم پیامبر (ص) شده بودند. پس دیگر جایی ندارد که از آن‌ها خواسته شود که مجدداً اظهار نظر نمایند!

چیزی که قوی‌تر به نظر می‌رسد، این خطاب به اوسیان است که از سعد انتظار داشتند در حق هم‌پیمانانشان، حکم ملایم‌تری مطرح کند.

نکته ۸- درباره چگونگی تقسیم غنایم بنی‌قریظه اختلاف است؛ برخی همانگونه که گذشت، می‌گویند: پیامبر بعد از آن که خمس غنایم را جدا کرد و کنار گذاشت، بقیه را میان اصحاب تقسیم کرد؛ اما برخی دیگر آن‌را به عنوان فیه دانسته و گفته‌اند: «بعد از جنگ با بنو قریظه بود که پیامبر به انصار فرمود: اگرخواستید می‌توانید مهاجران را از خانه‌ها و اموال خود بیرون کنید و سپس اموال بنو قریظه را میان مهاجران تقسیم کرد و به ایشان (انصار) فرمود: اگرخواستید اموال و خانه‌هایتان را با مهاجران تقسیم کنید، همان‌گونه که پیش‌تر تقسیم کرده بودید. (۱)

تقسیم غنایم میان مهاجران، بعد از این جنگ، بعید به نظر می‌رسد، به دلایلی که در مورد تقسیم غنایم بنی‌نضیر گذشت و آیات ۸ و ۹ سوره مبارکه «حشر» هم این موضوع را با صراحت تأیید کرده است و می‌دانیم که سوره «حشر» در مورد بنی‌نضیر نازل شده است.

فصل پنجم: یهود و سرزمین موعود

از مصیبت‌ها و درد جانکاهی که همواره جهان اسلام با آن مواجه بوده، غصب فلسطین به دست یهودیان صهیونیست است. یکی از ابعاد اساسی این مسأله جنبه حقوقی آن است که اکنون به گونه‌ای فشرده به آن اشاره می‌کنیم:

برخی تبلیغات ماهرانه، باور و افکار عمومی بین‌المللی را وادار به پذیرفتن اندیشه‌هایی کرده است که حتی با یک بررسی سطحی، ناصواب بودن آن‌ها آشکار می‌گردد. با این تبلیغات، گاهی وجود حقوق تاریخی را برجسته جلوه می‌دهند و می‌خواهند اساس کشور یهود را بر تجدید حیات لاشه‌هایی بنا کنند که گرد و غبار دو هزار ساله، آن لاشه‌ها را در زیر خود مدفون ساخته است؛ گاهی یهودیان شکنجه‌ها و آزارهایی را که در دوران‌های گذشته قربانی آن بوده‌اند، یادآوری می‌کنند تا تشکیل کشوری را در فلسطین توجیه نمایند و بتوانند از این پس، در پناه آن در آرامش به سر برند و بالجمله، گاهی به راه حل ۱۹۴۷ سازمان ملل متحد راجع به تقسیم فلسطین تکیه می‌کنند و به اموری متوسل می‌شوند که مدعی‌اند اسناد و دلایل بین‌المللی است و قبل از راه حل تقسیم فلسطین موجود بوده است. به اینگونه مطالب استناد می‌جویند تا نتیجه بگیرند که ایجاد دولت اسرائیل دارای مبنای قضایی بی‌چون و چرا است.

اگر بنا است کسانی بتوانند «حقوق» تاریخی را دستاویز کنند و به آن توسل جویند؛ آن ملت عرب است نه قوم یهود و نه هیچ‌کس دیگر. تجزیه و تحلیل واقعیات تاریخی و اطلاعاتی که از آن به دست می‌آید، بی‌هیچ شبهه‌ای تأیید می‌کند که فلسطین پیوسته سرزمین عربی بوده و قومی که در آن می‌زیستند، گویش عربی داشته‌اند. به یک زبان تکلم کرده و به یک رشته کشش‌های فرهنگی پیوند داشتند.

فلسطین، از دیر زمان سنجیه و جایگاه عربی داشته است. هر چند در طول تاریخ، گروه‌های یا دولت‌های گوناگون، فلسطین را تصرف کرده‌اند، اما تقریباً از چهار هزار سال پیش تا کنون، ملت عرب در فلسطین می‌زیسته‌اند.

این مسأله مسلم است که فلسطین بنا به روایت تورات، زمانی مسکن قبایل سامی کنعانی بوده و ریشه و تبار آنان عرب بوده است. آنان در قرن ۱۳ و ۱۴ پیش از میلاد به رهبری یسوعا «یوشع» (سردار یهودیان بعد از موسی و فاتح سرزمین کنعان) بخش‌هایی از

فلسطین را تصرف کردند و در آنجا به تمدنی شکوفا نایل شدند کہ کتاب مقدس نیز آن را توصیف کرده است.

۱- العمدہ، ص ۵۶؛ تحف العقول، ص ۳۳۹؛ بحار الأنوار، صص ۹۳ و ۲۰۶

ص: ۷۴

کنعانیان از عصر حجر در فلسطین مستقر شدند و از قبیله‌ای سامی نژاد بودند ولی بنا به فرضیه‌ای که امروز مقبول جهان دانش است، مهد اصلی آن قبیله، شبه جزیره عربستان بوده است.

پس به گفته تاریخ، فلسطین زادگاه یهودیان قدیم نبود. حتی هنگامی که به آن سرزمین وارد شدند، هیچگاه اسرائیل کنونی را، با حدّ ساحلی آن، اشغال نکردند.

این سرزمین در دست قوم «فیلیستین» باقی ماند و نامگذاری آن به «فلسطین» از همین نام است.

از سال ۱۲۰ پس از میلاد، که آدرین امپراتور، شورش یهودیان را در هم شکست و آنان را از بیت المقدس راند، می‌توان به فلسطین به عنوان استانی عربی نگریست که این استان عربی، پس از تأثیر مسیحیت، در قرن هشتم به اسلام گروید.

از این واقعیات چنین به دست می‌آید که یهودیان، حتی آن هنگام که حیات سیاسی نسبی در فلسطین داشتند، در مقابل موجودیت قانونی و مشروع عرب، دارای ارزش و اعتبار نبودند.

باید دانست که قبایل عبری در حقیقت، مانند بسیاری از قبایل دیگر، برای سکونت، به فلسطین مهاجرت کردند؛ اما آن مهاجرت با تصمیم ارادی و با ثمره مدنیت مقرون نبود و فرمانروایی یهود در آن دیار که دو هزار سال پیش اتفاق افتاده بود، دوامی نداشت.

اقلیت یهودیان، همچنانکه فرمانروایی عرب را گردن نهادند، حکومت عثمانی را نیز پذیرفتند.

با توجه به وضعیتی که گفته شد، یهودیان نمی‌توانند به نحو قانونی و معتبر، به حقوق تاریخی متوسّل شوند و گرنه عرب نیز می‌تواند به استناد این که حدود هشت قرن بر اسپانیا حکومت می‌کرده، تصرف آن اقلیم را ادعا کند. روشن است که اینگونه دعاوی، در قواعد حقوق بین الملل هیچگونه محل و پایگاهی ندارد.

تئودور هرتزل، روزنامه‌نگار اتریشی، نویسنده کتاب «دولت یهود» که آن را در سال ۱۸۹۶ انتشار داد، به تاریخ ۲۹ اوت ۱۸۹۷ در کنگره‌ای، در «بال»، این اندیشه را بر مخاطبانش تحمیل کرد که باید در فلسطین کانون ملی یهود تشکیل شود. با این که مجامع متعددی از یهودیان با این اندیشه مخالفت کردند اما او موفق شد به وسیله کنگره، این فکر را جا بیندازد که برای ایجاد وطن یهود در فلسطین یک برنامه صهیونیستی تنظیم شود و مهاجران یهودی کشورهای مختلف در آن سرزمین ساکن شوند.

این مسأله میان یهودیان جهان جدایی عمیقی انداخت، اما برای توجیه آن، نهضت صهیونیسم موضوع «حیات قوم یهود» از یک نژاد و یک ملت یهودی را توضیح داد و بر خلاف حقایق مسلم، اعلام کرد که یهودیان، اعقاب عبریان قدیم‌اند و پیوندشان تنها پیوند مذهبی نیست.

این نظریه به اندازه‌ای شگفت‌آور بود که صهیونیست‌ها احساس کردند باید به یک سلسله تبلیغات وسیع دست بزنند تا هم کشورهای اروپایی را وادار به قبول «حقیقت!» جدید کنند، هم یهودیانی را که در کشورهای جهان پراکنده‌اند متقاعد سازند؛ زیرا ممالک اروپایی پروا داشتند که آشکارا از تأسیس کانون ملی یهود در فلسطین پشتیبانی کنند و کمتر از یهودیان پراکنده در کشورها قبول داشتند که از یک قوم و یک نژاد و از یک ملت هستند.

«سر ادوین اس موتنگو» در کابینه «لوید جرج» به عنوان وزیر خارجه بریتانیای کبیر در سال ۱۹۱۷ «اعلامیه بالفور» را که بریتانیای کبیر در آن اعلامیه، فلسطین را به یهودیان وعده داده بود تصویب کرد. این فرد که خود یهودی است می‌گوید: «من انکار نمی‌کنم که فعلاً فلسطین با سرنوشت یهودیان به نحوی ناگسستنی پیوند دارد، این مسأله به خوبی آشکار است که فلسطین در تاریخ یهود نقشی بزرگ بازی کرده، اما در تاریخ مسیحیت نیز تأثیری بسزا داشته است. اگر هیکل (۱) در فلسطین بنا شده، موعظه مسیح و تصلیب او نیز در کوه زیتون بوده است.»

بالجمله می‌توان بر طبق تحقیقات چنین ادعا کرد که:

۱- پیکر سلیمان، هیکل سلیمان.

ص: ۷۵

۱. یهودیان، یک واحد نژادی متجانس نیستند.

۲. یهودیان، زبان مشترکی ندارند.

۳. تنوع عادات و سنن یهود، به نسبت تنوع اجتماعی است که در آن زندگی می‌کنند.

۴. یهودیان، تاریخ مشترک ندارند.

این حقیقت از جاهای مختلف قابل اثبات است؛ از جمله: در قطعنامه سال ۱۸۸۵، کنگره یهودیان که در پتسبورگ اتازونی تشکیل یافت چنین می‌خوانیم: «ما یهودیان، خود را به عنوان ملت نمی‌دانیم؛ فقط قومی دینی هستیم؛ پس، به بازگشت به فلسطین نظری نداریم و نمی‌خواهیم هیچ یک از قوانین دولت یهود را زنده کنیم.»

البته این یهودیان غیر از صهیونیست‌ها هستند و تعداد اینان هم کم نیست.

صهیونیست‌ها و نهضت سیاسی صهیونیزم با بهره‌برداری متقلبانه از عواطف مذهبی و بشردوستانه، پس از نخستین کنگره آنان در سال ۱۸۹۷ کوشید تا برای برقرار کردن رابطه میان یهودیان و فلسطین، از عامل مذهب سود جوید و آن را تثبیت کند و بعضی از مفسران کتب مقدس عبری در حد ادعا چندان پیش رفتند که گفتند وعده‌هایی که در کتب مقدس مندرج است به قوم «یهود» حق استیفای حاکمیت بر فلسطین را به عنوان «ارض موعود»؛ یعنی سرزمینی که به آنان نوید داده شده، داده است. در اینجا فرموده شهید مطهری را درباره آن جمله از تورات، که صهیونیست‌ها بدان تمسک می‌کنند، همراه با اشکالات آن می‌آوریم:

«این سرزمین را از رود مصر تا شط عظیم فرات به ذریه تو وا می‌گذاریم.»

۱. این نوید به کلیه تبار ابراهیم است؛ یعنی مخاطب این وعده، هم یهود باشد (که از ذریه اسرائیل می‌باشند) هم عرب‌ها (که فرزندان اسماعیل‌اند).

۲. هنگامی که ابراهیم با خدا پیمان بست که ختان کند (فصل هفدهم، آیه هشتم) تصرف جاودانه کنعان به او وعده داده شد، اما اسماعیل نیای عرب، ختنه شد، حال آن که اسحاق هنوز متولد نشده بود. پس، اگر استدلال صهیونیست‌ها در خور پیروی باشد، فلسطین از طرف خدا، منحصرأً به عرب وعده داده شده است.

۳. وعده‌های الهی به علت ارتداد قوم یهود، منقطع گردید.

۴. نصوص کتاب مقدس، اسرائیل را به عنوان امت ایمانیان جهانی «اسرائیل متعلق به خدا» مورد خطاب قرار داده است نه به عنوان موجودیتی جغرافیایی یا نژادی و یا سیاسی.

امروز که غرض و منظور صهیونیسم حاصل شده و امور اجتماعی - سیاسی آنان بر مبنای این عواطف به نتیجه رسیده است، عجیب نیست اگر صهیونیسم اعتراف کند که تمامی مطالبی را که مدت یک قرن تکرار کرده است تا تفرقه یهود را به وحدت تبدیل کند، تجاوز ناروا به حقایق تاریخی و علمی بوده است. داود بن گوریون گفته است: «امری که یهودیان را به یکدیگر می‌پیوندد، دین نیست؛ زیرا جنبش صهیونیسم مشتمل بر عناصر متدین و عناصر بی دین است؛ همچنین رشته پیوند آنان نژاد نیست؛ زیرا پس از این همه تفرقه، نژاد آنان مخلوط شده است، نیز زبان نیست؛ چه، زبان عبری در طی قرن‌ها در شرف از میان رفتن است و بیشتر یهودیان جهان، نه آن زبان را می‌دانند، نه به آن سخن می‌گویند؛ بلکه رشته پیوند واقعی، ایمان داشتن به بازگشت به اسرائیل است.»

این اعتراف نشان می‌دهد که بنای حقوق تاریخی صهیونیسم بر افسانه استوار است و نشان از چهره حقیقی صهیونیسم؛ یعنی توسعه‌طلبی و مستعمره‌خواهی است. (۱)

۱- کتاب مسأله فلسطین.

خفتگان در بقیع (۲)

و فاطم قد أوصت بأن لا یصلیٰ علیها و أن لا یدنو من رجا القبر

علیٰ و مقدادا و أن یرجوا بها رویدا بلیل فی سکون و فی سر (۱)

در نوشتار پیشین، به شرح حال تعدادی از صحابه بزرگ (ص) که همواره ثابت قدم مانده و در کنار آن حضرت بوده‌اند، پرداختیم و جایگاه قبر شریفشان در بقیع را مورد بحث قرار دادیم. اکنون به دنبال آن نوشتار، پژوهش و بررسی خود را درباره شخصیت گروهی دیگر از مدفونین و غنودگان در بقیع پی می‌گیریم و از صحابه بزرگوار ی یاد می‌کنیم که همواره در کنار (ص) و بعد از رحلت آن حضرت و نیز در کنار اهل بیت: ثابت قدم و استوار باقی ماندند.

در شماره گذشته، شرح حال شش شخصیت را بررسی کردیم و اکنون به بررسی شماری دیگر می‌پردازیم:

۷. مقداد بن اسود

ابوسعید مقداد بن اسود، با نام کامل مقداد بن عمرو بن ثعلبه بن مالک بن ربیع بن عامر بن مطرود البهرانی الکندی، از صحابه بزرگوار پیامبر اسلام است. او از حضرموت به مکه آمد و از نخستین گرویدگان به پیامبر بزرگوار اسلام و از کسانی است که تا پایان عمر شریفش، بر ایمان خود استوار ماند. پس از رحلت پیامبر (ص) در کنار علی (ع) بود و جزو شیعیان و پیروان آن حضرت شمرده می‌شد.

مقداد، در رخداد خلافت، در جلسه‌ای، بیان بلند و استواری دارد که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

«مَا رَأَيْتُ مِثْلَ مَا أَوْدِي بِهِ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ، وَإِنِّي لَأَعْجَبُ مِنْ قُرَيْشٍ تَرَكُوا رَجُلًا مَا كَانَ أَعْلَمُ مِنْهُ وَلَا أَقْضَى مِنْهُ بِالْعَدْلِ».

(۲)

من اهل بیتی، مانند اهل بیت پیامبر را ندیدم که پس از رحلت آن حضرت، این اندازه مورد آزار و اذیت قرار گرفته باشد. من در شگفتم از قریش، آنان مردی را رها کردند که داناتر و عادل‌تر از او وجود ندارد.

در همین جلسه، عبدالرحمان بن عوف، به مقداد نهیبی می‌زند و می‌خواهد او را از ادامه گفتارش مانع شود که مقداد با صدای بلند می‌گوید:

«إِنِّي أُحِبُّهُمْ لِحَبِّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِيَّاهُمْ وَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِمْ وَمَعَهُمْ يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ وَإِنِّي لَأَعْجَبُ مِنْ قُرَيْشٍ إِنَّمَا تَطَّأُولُوا، وَاللَّهُ لَوَاجِدٌ عَلَيَّ

قریش أنصاراً لقاتلهم كقتال آباءهم» (۳)

من به آنان عشق می‌ورزم؛ چنانکه پیامبر خدا به آنان عشق می‌ورزید و به خاطر این که حق در میان آن‌ها و با آن‌ها است، ای عبد الرحمان، من از قریش در شگفتم که در حق آنان دستبرد زدند. به خدا سوگند اگر یآوری داشتم که با قریش بجنگم، با آنان می‌جنگیدم؛ چنانکه با پدرانشان جنگیدم.

در روز غدیر

بعد از رویداد غدیر و نصب علی (ع) به امارت مسلمانان، به وسیله پیامبر (ص)، آن حضرت به گروهی که نامشان را بردند، فرمان

دادند: برخیزند و بر علی، به خاطر امیری اش بر مسلمانان تبریک بگویند و مقداد جزو آنان بود. آنان از جای برخاسته، بر علی (ع)

سلام دادند و بیعت کردند. مقداد در آن روز با علی بیعت کرد و تا آخر عمرش بر این بیعت استوار ماند و پیمان را نشکست.

علی (ع) خود، ماجرا را این‌گونه توضیح می‌دهند:

«فقال النبی (ص): قُمْ يَا سَلْمَانَ، قُمْ يَا مَقْدَادَ، قُمْ يَا جَنْدَبَ، قُمْ يَا عَمَّارَ ... فَبَايَعُوا لِأَخِي عَلِيٍّ (ع) وَ سَلَّمُوا عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَامُوا

باجمعهم فبايعوا لى وسلّموا علىّ يا مَرَّة المؤمنين». (۴)

- ۱- مناقب، ج ۳، ص ۳۶۳
- ۲- مولی صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۱۲، بی تا، بی نا، ص ۴۶۴
- ۳- همان، ص ۴۶۵
- ۴- حسین بن همدان الخصیبی، الهدایه الکبری، مؤسسه البلاغ، بیروت، لبنان، ۱۹۹۱ م، ص ۱۰۲

ص: ۷۸

پیامبر فرمود: به پا خیزید سلمان، مقداد، جندب و عمار! ... با علی، برادرم بیعت کنید و بر او به عنوان امیرمؤمنان سلام کنید. آنان همگی برخاستند و بر من، به عنوان «امیرمؤمنان» سلام کردند.

دفاع مقداد از حق علی (ع)

علی (ع) در امر خلافت، مدافعان اندکی مانند سلمان، مقداد و ابوذر را داشت. پس از ماجرای ثقیفه، در هر جمعی که یاران علی (ع) حضور داشتند، از آن حضرت دفاع می کردند؛ چنانکه سلیم بن قیس هلالی گوید:

«فَقَامَ الْمِقْدَادُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ بِمَا تَأْمُرُ وَاللَّهِ إِنَّ أَمْرَتِي لِأَضْرِبَنَّ بِسَيْفِي وَإِنَّ أَمْرَتِي كَقَفْتُ فَقَالَ عَلِيُّ (ع): كُفَّ يَا مِقْدَادُ وَادْكُرْ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَمَا أَوْصَاكَ بِهِ». (۱)

مقداد برخاست، پس گفت: ای علی، به چه چیز فرمان می دهی؟ به خدا سوگند اگر مرا مأمور کنی گردنشان را می زنم و اگر بگویی دست نگه دار، دست نگه می دارم. علی (ع) فرمود: دست نگهدار ای مقداد و یاد کن عهد پیامبر را که برای چنین روزی فرمان به صبر داد.

عسرت روزگار

مقداد، به لحاظ معیشت، در سختی روزگار می گذراند و بر این عسرت، شاکر و صبور بود؛ چنانکه نقل است که علی (ع) در دوران پیامبرگرمی اسلام، در خانه چیزی نداشتند. عبدالله بن مسعود گوید: علی (ع) به نزد ابی ثعلبه جهنی رفتند و دیناری برای رفع نیاز زندگی زهرا تهیه کردند. تا برای خانه چیزی فراهم نمایند؛ زیرا سه روز بود که چیزی در خانه برای رفع گرسنگی نداشتند. حضرت، پول را گرفت و به سمت بازار رفت تا چیزی تهیه کند.

«فَمَرَّ بِالْمِقْدَادِ قَاعِدًا فِي ظِلِّ جِدَارٍ قَدْ غَارَتَا عَيْنَاهُ مِنَ الْجُوعِ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ (ع): يَا مِقْدَادُ مَا أَقْعَدَكَ فِي هَذِهِ الظَّهْرِ فِي ظِلِّ هَذَا الْجِدَارِ؟ فَقَالَ: يَا أَبَاحَسَنِ، أَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ لَمَّا تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ، رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرِ فُقَيْرٍ، قَالَ (ع): مَذْكَمُ؟ فَقَالَ: مَذْ أَرْبَعٍ يَا أَبَاحَسَنِ، قَالَ عَلِيُّ (ع)، فَنَحْنُ مِنْذُ ثَلَاثٍ وَأَنْتَ مِنْذُ أَرْبَعٍ، أَنْتَ أَحَقُّ بِالدِينَارِ». (۲)

حضرت هنگام گذر از راهی، دید که مقداد در سایه دیواری نشسته و چشمانش به کاسه سر رفته است. پرسید: ای مقداد، چرا وسط ظهر در این جا نشسته‌ای؟ مقداد گفت: ای ابا الحسن، به تو می گویم آنچه را که عبد صالح به خدا گفت؛ که ای خدا، من به لقمه‌ای نان محتاجم. حضرت پرسید: مقداد! از چه زمانی غذا نخورده‌ای؟ مقداد گفت: چهار روز است. حضرت فرمود: ما سه روز است که غذا نخوریده‌ایم و تو چهار روز! پس آن دینار را به مقداد داده فرمودند: تو به این پول سزاوارتری.

مقداد درحالی که روزگار به عسرت و سختی می گذراند، همواره صابر، شکور و سپاسگزار بود؛

«وَكَانَ الْمِقْدَادُ بِنِ اسْوَدٍ، صَبُورًا قَوَامًا شَكُورًا». (۳)

صبر و بردباری به حدی بود که سلمان با آن عظمت و مکانت، به پایش نمی رسید.

ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل کرده که پیامبر (ص) خطاب به سلمان فرمود:

«يَا سَلْمَانَ! لَوْ عَرَضَ عَلَمُكَ عَلَى الْمِقْدَادِ لَكَفَّرَ، يَا مِقْدَادُ لَوْ عَرَضَ صَبْرُكَ عَلَى سَلْمَانَ لَكَفَّرَ». (۴)

«ای سلمان! اگر علم تو به مقداد عرضه شود، کافر می شود. ای مقداد اگر صبر تو هم بر سلمان عرضه شود، کافر می گردد.»

بهشت، مشتاق مقداد

- ۲- قاضی نعمان المغربي، شرح الاخبار، ج ۲، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین، بی تا، ص ۲۶
- ۳- قاضی نعمان المغربي، شرح الاخبار، ج ۲، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین، بی تا، ص ۲۸
- ۴- همان، ص ۲۸

ص: ۷۹

مقداد، به جهت عظمت و والایی شانی که داشته، جزو چهار نفری است که بهشت مشتاق دیدار آن‌ها است. «عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ عَيْسَى بْنِ حَمْرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) الْحَدِيثُ الَّذِي جَاءَ فِي الْأَرْبَعَةِ، قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قُلْتُ: الْأَرْبَعَةُ الَّتِي اشْتَاقَتْ إِلَيْهِمُ الْجَنَّةُ؟ قَالَ: نَعَمْ مِنْهُمْ سَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَعَمَّارٌ». (۱)

«عمرو بن سعید مدائنی نقل کرده از قول عیسی بن حمزه که گفت: از امام صادق (ع) درباره آن چهار نفر پرسیدم، حضرت فرمود: کدام چهار نفر؟ گفتم: چهار نفری که بهشت مشتاق آنان است؟ فرمود: آن‌ها سلمان، ابوذر، مقداد و عمار هستند.»
مقداد، در ماجرای دفن شبانه زهرا (س) در کنار علی (ع) حضور داشت و هرگز روی خوش به مخالفان علی نشان نداد.
مدفون در بقیع

مقداد، در سال ۳۳ هجرت، در منطقه جرف، سه فرسنگ بیرون مدینه، از دنیا رفت.

«فَحَمِلَ عَلَي رِقَابِ الرَّجَالِ وَ كَانَ يَوْمَ مَاتَ ابْنِ سَبْعِينَ سَنَةً، وَ صَلَّى عَلَيْهِ عُثْمَانُ بْنُ عَفَانَ، وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ». (۲)

«مردان مسلمان او را بر دوش خود حمل نموده، به مدینه آوردند. روزی که از دنیا رفت، هفتاد سال داشت. عثمان بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.»

۸. عبدالله بن مسعود

ابو عبد الرحمان، عبدالله بن مسعود، از اصحاب گرامی و مشهور پیامبر خدا است. او از صاحبان مصاحف و مفسران بزرگ قرآن مجید بود. در مکه متولد شد و در کودکی به چوپانی گوسفندان عقبه ابن ابی معیط اشتغال داشت و تا دوره جوانی به همین کار، برای عقبه ادامه داد.

اولین دیدار، رخداد یک معجزه

محدثان نقل کرده‌اند که او در آغاز بعثت، بر اثر معجزه‌ای که از پیامبر (ص) دید، اسلام آورد و به صف مسلمانان وارد شد. شریف مرتضی، در «رسائل المرتضی»، چنین آورده است:

«ابو عبدالرحمن، عبدالله بن مسعود بن غافل الهذلی حلیف بنی زهره، و کان إسلامه قديماً و كان سببه أنه كان يرعى غنماً فمرّ به الرسول و أخذ شاء حائلاً من تلك الغنم، فدرت به لبناً عزيزاً، فلما رأى هذه من الرسول اسلم به». (۳)

«ابو عبدالرحمان، عبدالله بن مسعود بن غافل هذلی، هم‌پیمان بنی‌زهرة و از مسلمانان نخستین بود و انگیزه مسلمان شدنش آن بود که روزی هنگام چرانیدن گوسفندان، پیامبر خدا (ص) از نزدیکی می‌گذشتند که گوسفندی را گرفته، بر پستان‌هایش که نداشت دست زدند و آن پر از شیر شد و شیری گوارا داد. عبدالله بن مسعود وقتی، این عمل اعجاز را از آن حضرت دید، ایمان آورد و مسلمان شد.»

او از نخستین مسلمانانی بود که به پیامبر ایمان آورد.

بلاذی گوید:

«هو سادس ستة دخلوا في الإسلام، وقد هاجر هجرة الحبشة و هجرة المدينة، وشهد بداراً والمشهد مع الرسول - صلى الله عليه - وآله [وسلم]». (۴)

۱- محمد بن نعمان المفید، الاختصاص، علی اکبر الغفاری، جماعه المدرسین، بی تا، ص ۱۱

۲- الغدیر، ج ۵، ص ۶۸

- ۳- الشریف المرتضی، رسائل المرتضی، ج ۲، دارالقرآن الکریم بقم، اعداد: سید مهدی جرجانی، بی تا، ص ۲۰۲
- ۴- بلاذری، فتوح البلدان، ج ۴، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷ م، ص ۳۰۲

ص: ۸۰

«او ششمین نفری است که مسلمان شد و به حبشه و سپس به مدینه هجرت کرد. در جنگ بدر حضور یافت و در دیگر معرکه‌ها همگام با پیامبر (ص) بود.»

از شاهکارهای او در جنگ بدر آن بود که سرِ ابوجهل را با شمشیر خود از تنش جدا کرد.

عبدالله از شخصیت‌های نام‌آوری است که هم شیعیان، به دلیل قرابتش با پیامبر و اعتقاد وافرش به علی (ع) و هم اهل سنت، به دلیل منزلتش در نزد پیامبر و صحابه، به او فراوان احترام می‌نهند و شخصیتش را ممتاز می‌دانند.

نخستین کسی که قرآن را با صدای بلند خواند

او نخستین کسی است که قرآن مجید را با صدای بلند خوانده است و قرائتی بسیار شیوا و رسا و آمیخته با لحنی زیبا داشته است. نقل است که روزی اصحاب رسول خدا در مسجدالحرام، کنار کعبه اجتماع داشتند، که آنان چنین گفتند:

«وَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ قُرَيْشَ هَذَا الْقُرْآنَ يُجَهِّرُ لَهَا بِهِ قَطُّ، فَمَنْ رَجُلٌ يُسِيْرُ مَعَهُمْ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: أَنَا، قَالُوا: إِنَّا نَخْشَاهُمْ عَلَيْكَ، إِنَّمَا نُرِيدُ رَجُلًا لَهُ عَشِيرَةٌ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْقَوْمِ إِنْ أَرَادُوهُ، قَالَ: دَعُونِي فَإِنَّ اللَّهَ سَيَمْنَعُنِي. قَالَ: فَغَدَا ابْنُ مَسْعُودٍ حَتَّى أَتَى الْمَقَامَ فِي الضَّحَى، رَافِعًا صَوْتَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ...» (۱)

«به خدا سوگند قریش هرگز قرآنی را که بر پیامبر نازل شده، نشنیده‌اند. آیا فردی هست که قرآن را به گوش قریش برساند؟ عبدالله مسعود گفت: من قرآن را با صدای بلند می‌خوانم تا قریش بشنوند، اصحاب گفتند: مردی بخواند که قبیله و عشیره‌ای داشته باشد که اگر قریش خواستند به او آزاری برسانند، قبیله‌اش از او دفاع کنند. گفت: رهایم کنید، که خداوند شرّ آن‌ها را از من باز خواهد داشت. سپس شروع کرد و آیات سوره رحمان را با صدای بلند تلاوت کرد.

مورخان آورده‌اند که قریش، در شگفت شدند که این چه صدایی و چه کلماتی است؟ و به این جهت، او را کتک می‌زدند و ناسزایش می‌گفتند.

حافظ قرآن

او حافظ قرآن بود و همه قرآن را از آغاز تا پایان از حفظ داشت و در مواقف بسیاری، پیامبر به او می‌فرمود قرآن را از بر بخواند و او استقبال می‌کرد و قرآن را در نزد پیامبر تلاوت می‌کرد.

نزدیکی‌اش به پیامبر

چنان قرابتی به پیامبر داشت که او را «صاحب السفل لرسول الله» می‌دانستند؛ یعنی کسی که افتخار می‌کرد کفش‌های پیامبر را به دست گیرد، زیرا هنگامی که پیامبر به مسجد یا محفلی وارد می‌شد، کفش‌های خود را که درمی‌آورد، عبدالله مسعود، کفش‌های پیامبر را به دست می‌گرفت و به این کار خود می‌بالید.

دیدگاه علی (ع) درباره ابن مسعود

مورخان آورده‌اند که گروهی از صحابه در نزد علی (ع) حاضر بودند.

«فقالوا له: «يا أمير المؤمنين، ما رأينا رجلاً كان أحسن خلقاً ولا أرفق تعليماً، ولا أحسن مجالسةً، ولا أشد ورعاً من عبدالله بن مسعود ...

قال: اللهم إني أشهدك .. اللهم إني أقول

ص: ۸۱

مثل ما قالوا، أو أفضل .. لقد قرأ القرآن فأحلّ حلاله، وحرم حرامه. فقيه فی الدین، عالم بالسنة». (۱)

«گفتند: ای امیرمؤمنان، ما مردی خوش اخلاق‌تر و نیک‌فراگیرتر و خوش‌مجلس‌تر و پرهیزگارتر از عبدالله بن مسعود ندیده‌ایم، علی (ع) چنین گفت: خدایا! تو را گواه می‌گیرم که من هم آنچه را که صحابه می‌گویند، معتقدم، بلکه او را برتر از آنچه می‌گویند، می‌دانم. او قرآن را قرائت نمود. حلالش را حلال و حرامش را حرام دانست. او دانای در دین و عالم به سنت است.»
مناعت طبع ابن مسعود

ابن مسعود دارای مناعت طبعی عجیب بود. در زمان خلافت عثمان، بیمار و بستری شد، که در همان بیماری هم از دنیا رفت. خلیفه (عثمان) به عیادتش رفت. دید اندوهگین است. پرسید: از چه ناراحتی؟ گفت: از گناهانم. خلیفه پرسید: چه میل داری تا برآورم؟ گفت: مشتاق رحمت خداوندم. خلیفه گفت: اگر موافق باشی، طیبی بیاورم. عبدالله مسعود گفت: طیب، بیمارم کرده است. خلیفه گفت: اگر مایل باشی، دستور دهم عطایی از بیت المال برایت بیاورند؟ عبدالله گفت: آن زمان که نیازمند بودم عطا و بخشش به من دریغ می‌کردی و حتی حقوق مرا از بیت المال قطع کردی، ولی اکنون که نیازی ندارم می‌خواهی به من، مال عطا کنی؟

گفت: اگر تو را به مال و ثروت نیازی نیست «عطاهاى من برای دخترانت می‌ماند و بعد از مرگ تو محتاج نمی‌شوند. در پاسخ گفت: دخترانم را نیز به عطاهاى تو نیازی نیست؛ زیرا به آنان سفارش کرده‌ام که هر شب، سوره واقعه را بخوانند. چون از پیامبر خدا (ص) شنیدم که فرمود: اگر کسی هر شب، سوره واقعه را بخواند، فقر و بی‌چیزی به او روی نمی‌آورد و محتاج مردم نمی‌شود.

عبدالله بن مسعود دارای اخلاص و حکمتی وافر بود و از محضر پیامبر (ص) حکمت را فرا گرفته است. همواره دارای اجتهاد بوده و حتی در بستر مرض از اجتهاد و فهم و درک حقایق دینی غفلت نداشته است. عاشر سعیداً و مات سعیداً.
پاسخ به دعوت الهی

او پس از پیامبر تا سال ۳۲ هجرت، به حیات پرافتخار خویش دامه داد. در کنار علی (ع) زندگی کرد و به سیره آن حضرت با خلفا همکاری نمود تا جایی که بر دینش آفتی نرسد.

«مات بالمدينة سنة ۳۲ من الهجرة النبوية ودفن بالبقیع و كان عمره حين مات بضع وستين سنة». (۲)

در مدینه، به سال ۳۲ هجرت از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید و عمر شریفش هنگام مرگ شصت و چند سال داشت.

۹. اسامه بن زید

اسامه بن زید بن حارثه بن شراحیل کلبی، کنیه‌اش ابو محمد و از فرزندان اسلام است که جاهلیت را درک نکرد. اسامه بن زید، خادم پیامبر گرامی اسلام است. او کسی است که پیامبر را برگزید و از طریقه و سیره پیامبر تبعیت کرد. دارای صفات کریم و خصال برجسته بود. به رغم کمی سن و جوانی‌اش، فردی مؤمن و در ایمان خود محکم و استوار بود.
اشتیاق پیامبر به اسامه

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، دارالطباعه للنشر، ۱۹۸۷ م، ص ۲۸۵

۲- الشریف المرتضی، رسائل المرتضی، ج ۲، دارالقرآن الکریم بقم، اعداد سید مهدی جرجانی، بی‌تا، ص ۲۰۲

ص: ۸۲

پیامبر خدا (ص) به اسامه بن زید علاقه و اشتیاقی وافر داشت و او را فردی دارای صلاحیت و شایستگی می‌دانست. روایاتی را حاکم حسکانی درباره او نقل است:

قالت السَّيِّدَةُ عَائِشَةُ: «ما يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَبْغِضَ أَسَامَةَ، بَعْدَ مَا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ مَنْ كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَلْيُحِبِّ أَسَامَةَ». (۱)

«عایشه گفته است: سزوار نیست که کسی به اسامه خشم بورزد، خصوصاً که از پیامبر اکرم شنیدم که فرمود: هر کس خدا و رسولش را دوست می‌دارد، باید اسامه را دوست بدارد.»

جیش (لشکر) اسامه

از مواردی که برجستگی و رتبت بالای اسامه را در نزد پیامبر نشان می‌دهد، جیش اسامه است که به اختصار به آن اشاره می‌کنیم: در سال نهم هجرت، وقتی خبر رسید رومیان برای حمله به حوزه اسلامی آماده شده‌اند، پیامبر با لشکریان خویش به تبوک رفتند و بدون جنگ بازگشتند ولی پس از ماجرای حجه الوداع، سپاهی سنگین را فراهم آورد و خود لباس رزم بر تن اسامه بست و به او چنین فرمان داد:

«به نام خدا و در راه خدا نبرد کن. با دشمنان خدا بجنگ. سحرگاهان بر اهالی ابنا یورش ببر و این راه را چنان سریع طی کن که پیش از رسیدن خبر حرکت تو به آنجا، خود و سربازانت به آنجا رسیده باشید.» (۲)

تحوّلات سریع و عجیبی پس از این واقعه در تاریخ روی داد. پیامبر در بستر بیماری شدید قرار گرفتند که سرانجام با همین بیماری و تب، به سوی خدا رحلت کردند.

پیامبر در اثنای بیماری آگاه شد که در حرکت سپاه از لشکرگاه، کارشکنی‌هایی می‌شود و گروهی به فرماندهی اسامه، طعن می‌زنند. وی از این جریان سخت خشمین گردیده، آهنگ مسجد کرد ... هان! ای مردم، من از تأخیر حرکت سپاه سخت ناراحتم. گویا فرماندهی اسامه بر گروهی از شما گران آمده و زبان به انتقاد گشوده‌اید. ولی اعتراض و سرپیچی شما تازگی ندارد، پیش از این، از فرماندهی پدر او «زید» انتقاد می‌کردید. به خدا سوگند، هم پدر او شایسته این منصب بود و هم فرزندش برای این مقام لایق و شایسته است. من او را سخت دوست دارم، مردم! درباره او نیکی کنید و دیگران را در حق او به نیکی سفارش کنید. او از نیکان شما است.» (۳)

هضم نشدن اسامه در فتنه امویان

اسامه در فتنه امویان هضم نشد و هرگز به جانب امویان و غاصبان خلافت علی (ع) متمایل نشد.

«كان يحب علياً كثيراً و يبصر الحق بجانبه ... وقال لعليّ (ع): انك لو كنت في شذق الأسد، لأحببت أن أدخل معك فيه.» (۴)

«علی (ع) را بسیار دوست می‌داشت و حق را با بصیرت در جانب علی می‌دید. روزی به آن حضرت گفت: اگر در لانه شیر قرار گیری، دوست دارم با تو ای علی در آن جایگاه وارد شوم.»

پاسخ اسامه به دعوت الهی

اسامه، عاقبت در سال ۵۴ هجرت و در اواخر خلافت معاویه، دعوت الهی را لیبیک گفت و روح مطهرش به لقای الهی شتاب گرفت. او از ابرار و متقین بود. مردم مدینه، بدنش را با عزت برداشته و به قبرستان بقیع برده و در آنجا دفن نمودند. او در هنگام پاسخ به دعوت الهی، ۷۵ سال سن داشت. عاش سعیداً و مات سعیداً مغفوراً.

- ۱- حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، مؤسسه الطبع والنشر، ۱۹۹۰ م، ص ۲۸۷
- ۲- جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۴۸۶
- ۳- همان، ص ۴۸۸
- ۴- حسکانی، حاکم، شواهد التنزیل، ص ۲۸۰

ص: ۸۳

۱۰. ارقم بن ابی ارقم

ارقم بن ابی ارقم قرشی، صحابی بلند مرتبه و والا-مقام پیامبر (ص) و از سابقین به اسلام است. در آغاز رسالت پیامبر ایمان آورد و چنانکه مورخان آورده‌اند، او سومین نفری است که به پیامبر (ص) ایمان آورد.

ارقم بن ابی ارقم، علاقه‌ای فراوان و شدید به پیامبر خدا (ص) و ایمانی عمیق به رسالت آن حضرت داشت. از این رو، می‌کوشید پیامبر را در خانه خویش مسکن دهد و مخفی نماید.

عظمت خانه ارقم

خانه ارقم بن ابی ارقم به قدری در تاریخ شهرت یافت که این خانه، در دل تاریخ اسلامی، بخش مهم و اثرگذار از تاریخ اسلامی محسوب می‌گردد. خانه ارقم، خانه‌ای است که برای نخستین بار دعوت اسلامی در این خانه آغاز گردید و تبلیغ دین در آن انجام شد و اثر مهمی بر دوره‌های بعدی تاریخ اسلامی نهاد.

پیامبر (ص) پس از آزاری که از مشرکان قریش دیدند، بگونه‌ای رسمی خانه ارقم بن ابی ارقم را محل عبادت و تبلیغ قرار دادند؛

«رسول گرامی اسلام، خانه ارقم را محل عبادت قرار داد و در آن‌جا به تبلیغ و پرستش پرداخت.» (۱)

مورخان مسلمان، خانه ارقم را بزرگ شمرده و درباره آن تعظیم‌ها و تجلیل‌ها نموده‌اند.

«كانت دائرة على الصفا وهي الدار التي كان النبي (ص)، يجلس فيها في الإسلام و يدعوا إلى الإسلام في دار الأرقم، حتى تكاملوا

أربعين رجلاً، فخرجوا يجهرون بالدعوة إلى الله.» (۲)

«خانه او بالای کوه صفا بود و آن، خانه‌ای بود که پیامبر (ص) در آن خانه می‌نشست و مردم را به اسلام دعوت می‌کرد، تا به چهل تن رسیدند، سپس از آن خانه بیرون شده، به صورت علنی به نشر دعوت اسلام اقدام نمودند.»

ارقم بن ابی ارقم در جمع هجرت کنندگان به مدینه بود و در جنگ‌های بدر و احد و بسیاری دیگر از جنگ‌ها همگام با پیامبر خدا شرکت داشت. پیامبر (ص) در منطقه زریق مدینه به وی خانه‌ای واگذار کردند و او در آن خانه ساکن شد.

در تاریخ آمده است که ارقم بن ابی ارقم آماده می‌شد تا به بیت المقدس برود. پس از آن که آماده شد، به حضور پیامبر آمد تا با وی وداع کند.

«فقال الرسول: ما يخرجك؟ أحاجة أم تجارة؟ قال: لا يا رسول الله، بأبي أنت و أمي، ولكنني أريد الصلاة في بيت المقدس، فقال

الرسول: صلاة في مسجدي هذا خير من ألف صلاة فيما سواه من المساجد إلا المسجد الحرام.» (۳)

«پیامبر خدا فرمودند: چه چیز باعث شد که از مدینه خارج شوی؟ آیا نیازی موجب شد یا برای تجارت می‌روی؟ گفت: هیچ کدام،

ای رسول خدا. لکن اراده کرده‌ام به سبب فضل بیت المقدس، در آن‌جا نماز بگزارم. پیامبر فرمود: یک نماز در مسجد من بهتر از

هزار نماز در غیر آن است، مگر مسجد الحرام. با سخن پیامبر، ارقم بن ابی ارقم از آهنگ خویش منصرف شد و در مدینه ماند.»

پاسخ ارقم به دعوت الهی

ارقم، روزگاری آمیخته با عزت و البته پس از پیامبر آمیخته با رنج را سپری کرد و در سال ۵۵ هجرت در مدینه وفات یافت و در

بقیع به خاک سپرده شد.

«توفی بالمدينة سنة خمس و خمسين و هو ابن خمس و ثمانين سنة، وصلى عليه سعد ابن أبي وقاص، ودفن بالبقيع.» (۴)

- ۲- حاکم حسکانی، پیشین، ص ۲۱۵
- ۳- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۸، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷ م، ص ۱۶۵
- ۴- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، دارالفکر لطباعه والنشر، سوریه، بی تا، ص ۳۲۵

ص: ۸۴

«در مدینه از دنیا رفت. در سال ۵۵ هجرت و در سن ۸۵ سالگی سعد وقاص بر او نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.»

۱۱. ابوسفیان بن حارث

ابوسفیان بن حارث ابن عبد المطلب نام اوست و گفته اند کنیه‌اش نیز همین است؛ یعنی همین ابوسفیان اسم او است. بعضی گفته‌اند نامش مغیره است. پسر عموی پیامبر خدا و در واقع برادر رضاعی آن حضرت است.

«قال ابن قتیبه، کان أخوا رسول الله من الرضاعة، أرضعته حلیمه بلبنها أياماً وکان یألف رسول الله (ص) فلما بعث عاداه و هجاه، ثم أسلم عام الفتح وشهد یوم حنین...» (۱)

«ابن قتیبه گوید: او برادر رضاعی پیامبر است، چون از حلیمه سعیدیه شیر خورده و با پیامبر مانوس بود، اما همین که پیامبر به رسالت برانگیخته شد، با آن حضرت موضع دشمنی و عداوت گرفت و در سال فتح مکه اسلام آورد و در جنگ‌هایی مانند حنین شرکت کرد.»

توجه پیامبر به ابی سفیان بن حارث

پیامبر (ص) به ابوسفیان بن حارث توجه و علاقه وافر داشتند به گونه‌ای که درباره‌اش فرموده‌اند:

«أبوسفیان أخی و خیر أهلی و قد أعقبنی الله من حمزة أباسفیان بن الحارث.» (۲)

«ابوسفیان، برادر و بهترین عضو خانواده من است. خداوند پس از حمزه، ابوسفیان را به من عنایت کرد.»

شتافتن به سوی معبود

در سال بیستم هجرت، ابوسفیان بن حارث را دیدند که در بقیع قبری می‌کند و آنرا منظم می‌سازد. هنگامی که فهمید، مردم از قضیه آگاه شدند، دچار اضطراب شدید شد و به آنان گفت: من قبر خودم را قبل از مرگ آماده می‌کنم. پس از سه روز در خانه خویش بر بستر قرار گرفت. فرزندان وی بر او گریستند. به آنان گفت: بر من مگرید، من از وقتی که مسلمانی برگزیده‌ام، خطایی مرتکب نشده‌ام.

«مات فی خلافة عمر سنه عشرين و صَلَّى عَلَیْهِ عمر ودفنه بالبقیع.» (۳)

«در زمان خلافت عمر، در سال بیستم از هجرت، از دنیا رفت و عمر بر او نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد.»

۱۲. کلثوم بن هدم

کلثوم بن هدم، شخصیتی بزرگ در میان صحابه است. او کسی است که پیامبر در هنگام ورود به مدینه، در قبا به خانه اش وارد شد.

«کلثوم بن هدم الذی نزل علیه رسول الله (ص) بقیا لما قدم المدینه.»

«لثوم بن هدم، کسی است که پیامبر (ص) هنگامی که به مدینه آمد، به خانه وی وارد شد.»

او بزرگ قبیله عمرو بن عوف است. عمرو بن عوف قبیله‌ای اوسی بوده، کلثوم بن هدم، در قبا از سران و افراد مورد توجه آنجا بود و به عنوان فردی شاخص شناخته می‌شد. او در ماجرای پیمان عقبه، قبل از هجرت پیامبر خدا مسلمان شد.

«قیل: إنه دفن بالبقیع، وأوّل من دفن قبل أسعد بن زراره.» (۴)

«گفته شده او در بقیع دفن شد و نخستین کسی است که پیش از اسعد بن زراره دفن گردید.»

۲- همان، ص ۱۲۸

۳- محمد امین الامینی، بقیع الفرقد، نشر مشعر، ۱۴۲۸ ه، ص ۲۱۳

۴- همان، ص ۷۵

علمای وهابی از ارتباط با ما می ترسند

«حجت الاسلام و المسلمین عبدالکریم کاظم الحبیل» متولد شهر «طاروت» از منطقه شیعه‌نشین شرق عربستان سعودی است. وی پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه، برای تحصیل در علوم حوزوی، راهی ایران و حوزه علمیه قم شد.

عبدالکریم کاظم الحبیل پس از طی مدارج حوزوی، در سال ۱۳۶۶ به موطن خویش بازگشت و به تبلیغ معارف اسلامی و تدریس تعالیم شیعی پرداخت. وی همچنین امور مذهبی مردم این منطقه را مدیریت کرد.

او پس از تشدید سخت‌گیری‌های وهابیان دستگیر و به مدت ۹ سال زندانی شد که دو سال و نیم از این مدت را به شکل مستمر گذراند؛ اما پس از آزادی، فعالیت‌های خود را از سر گرفت و حتی «اقامه نماز جمعه در قطیف» و «مدیریت و اعزام کاروان‌های حج» را بر فعالیت‌های پیشین خود افزود.

در سفر کوتاهی که به جمهوری اسلامی ایران داشت؛ نشریه «اخبار شیعیان» با وی درباره اوضاع شیعیان عربستان، مصاحبه‌ای اختصاصی انجام داد که برای آگاهی بهتر و بیشتر از وضعیت شیعیان آن دیار تقدیم می‌کنیم:

اخبار شیعیان: شیعیان عربستان بیشتر در چه مناطقی از این کشور ساکن‌اند؟

- بیشتر شیعیان در منطقه شرقی عربستان، در حاشیه خلیج فارس - از قطر تا نزدیک کویت - ساکن هستند و نواری شیعه‌نشین را شکل داده‌اند که شامل استان «احساء» تا «قطیف» می‌گردد. بعضی از شیعیان نیز در «مدینه منوره» ساکن هستند و بعضی هم در شهر مهم «جده»

در جنوب عربستان در منطقه نجران و در مرز یمن هم برخی شیعیان اثنی‌عشری و اسماعیلی زندگی می‌کنند.

اخبار شیعیان: با این تفصیل، چند درصد از جمعیت عربستان شیعه هستند؟

- نسبت شیعه در عربستان تقریباً یک دهم جمعیت است؛ یعنی حدود دو میلیون و هفتصد هزار نفر هستند.

اخبار شیعیان: آیا برای مدیریت شیعیان در عربستان، سازماندهی و سیستم مشخصی وجود دارد؟

- با توجه به وضعیت سیاسی و اجتماعی عربستان، اداره امور شیعیان این کشور به طور رسمی تحت اشراف جمعیت، حزب یا تشکل خاصی - مثل مجلس اعلی - نیست؛ بلکه علمای بزرگ، شیوخ و شخصیت‌های علمی، متکفل اداره امور شیعیان هستند.

اخبار شیعیان: آیا طرح یا برنامه‌ای هم برای این که سازمان خاصی برای این کار به وجود بیاید ندارید؟

- البته این درخواست وجود دارد که اداره مشخصی تأسیس گردد تا به طور منظم‌تری به امور شیعیان رسیدگی کند؛ اما به دلیل وضعیت خاص سیاسی و اجتماعی عربستان، اجازه فعالیت رسمی به تشکل‌ها و احزاب شیعی داده نمی‌شود.

اخبار شیعیان: با این وضعیت، آیا رسیدگی به امور اجتماعی و خدماتی شیعیان دشوار نیست؟

- امور شیعیان تحت اشراف علما و شخصیت‌های علمی مدیریت می‌شود و در بخش خدمات و فعالیت‌های اجتماعی هم کارها با مباشرت جمعی از معتمدین و زیر نظر علمای بزرگ صورت می‌گیرد.

اخبار شیعیان: نقش شما در ساماندهی امور شیعیان عربستان چیست؟

ص: ۸۷

- در صدد هستیم شورای علمای عربستان یا همان «مجلس العلماء» را تشکیل دهیم. هم اکنون مقدمات شکل گیری این شورا فراهم شده و تعدادی از علمای بزرگ عربستان، هر دو هفته یک بار تشکیل جلسه می دهند و به بررسی مهم ترین مسائل مرتبط با شیعیان عربستان می پردازند. بنده هم در چهارچوب همین فعالیت ها، سرپرستی امور شیعیان در داخل کشور را بر عهده دارم.

اخبار شیعیان: آیا این شورا در مسائل بین المللی هم موضع گیری می کند؟

- بله؛ شورای علما در زمینه مسائل و امور مهم مرتبط با اسلام و شیعیان در سرتاسر جهان فعالیت و اعلام موضع می کند؛ مانند جنگ لبنان که بیانیه صادر شد و حجم زیادی از کمک های شیعیان عربستان را جمع آوری و به لبنان ارسال کردیم.

اخبار شیعیان: وضعیت آزادی شیعیان در امور اجتماعی و مذهبی چگونه است؟

- برخورد دولت سعودی با فعالیت های شیعه دو گونه است:

(۱) در مناطقی که اکثریت جمعیت با شیعیان است، آزادی ها و فعالیت ها زیاد است و امور دینی و مذهبی؛ مانند نماز جماعت و جمعه، فعالیت های ماه مبارک رمضان، جلسات قرآن، دوره های کوتاه مدت برای جوانان شیعه در رشته های مختلف، حلقات قرائت و تفسیر قرآن و فعالیت های دیگر مشمول این آزادی ها هستند؛ هر چند اگر احساس شود که این فعالیت ها در حال گسترش است از آن ها جلوگیری می نمایند؛ مثلاً اگر شهرک جدیدی در همان مناطق شیعه نشین ایجاد شود و شیعیان بخواهند حسینیه ای بسازند، دولت اجازه نمی دهد.

(۲) در مناطقی که شیعیان در اقلیت هستند، محدودیت ها زیاد است و اجازه فعالیت های خاص دینی داده نمی شود؛ مانند منطقه «دمام»، به این بهانه که این شهر شیعه نشین نیست و برای اهل سنت است، اجازه برپایی عزاداری حضرت سیدالشهدا (ع) داده نمی شود.

اخبار شیعیان: طبق معمول، در محافل دینی و سیاسی ایران، این تفکر وجود دارد که، «ملک عبدالله» نسبت به گذشته، آزادی بیشتری به شیعیان داده و در مجموع نگاه مثبت تری به شیعیان و تشیع دارد. آیا این حرف درست است؟

- چگونگی برخورد دولت عربستان با شیعه، به اشخاص مربوط نیست؛ یعنی ارتباط مستقیمی به ملک فهد یا ملک عبدالله ندارد. برای دولت عربستان، پیروی از اوضاع سیاسی جهان و منطقه ای مهم است. بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر، شاهد تحولاتی در منطقه بودیم و با ورود نیروهای چند ملیتی، به رهبری آمریکا، به منطقه و افغانستان و عراق، اوضاع سیاسی منطقه تغییر کرد. عکس العمل منطقی دولت عربستان هم این بود که همگام با این تحولات، یک سری آزادی سیاسی در داخل کشور داد و شیعیان نیز از آزادی های سیاسی برخوردار شدند. لذا نحوه تعامل دولت عربستان با شیعیان، بازخورد اوضاع و احوال جهانی و منطقه ای است و به اشخاص مربوط نمی شود.

اخبار شیعیان: آیا شیعیان در عربستان اجازه تبلیغ برای گرایش اهل تسنن به تشیع را دارند؟

- برای فعالیت های تبلیغی ممانعت چندانی وجود ندارد و ما با آزادی نسبی، فعالیت های خودمان را انجام می دهیم. در موارد جزئی و تبلیغ چهره به چهره باید بگویم، اگر زمینه وجود داشته باشد، این کار را انجام می دهیم. در منابر و خطابه ها هم عقاید وهابیت را با استدلال رد می کنیم. همچنین نقدهایی نیز بر وهابیت می نویسیم و از شیعه دفاع می کنیم و از آن ها هراسی نداریم.

اخبار شیعیان: با توجه به نگاه منفی وهابیت به شیعه، آیا تلاشی جهت تغییر این دیدگاه ها در میان خواص علمای وهابی و نیز تغییر دیدگاه عموم مردم وجود دارد؟

ص: ۸۸

- توسط بنده و برخی از علمای دیگر، تلاش صورت گرفته تا با علمای میانه‌رو عربستان ارتباط برقرار شود و سعی در تغییر نگاه آن‌ها به تشیع داشته باشیم؛ اما با کمال تأسف حتی علمای معتدل آن‌ها اگر با ما رابطه حسنه ایجاد کنند مورد تعرض و هجمه علمای وهابی واقع و حتی طرد می‌شوند و اعتبارشان را از دست می‌دهند؛ مثلاً وقتی از «سلمان العوده» دعوت شد تا از مناطق شیعه‌نشین دیدار کند، پاسخ داد: «از بازتاب این امر در میان وهابی‌ها واهمه دارم!»

اخبار شیعیان: وضعیت اقتصادی شیعیان در عربستان چگونه است؟ و آیا دارای مناصب و پست‌های دولتی هم هستند؟

- در مناصب رسمی و سیاسی، هیچ شیعه‌ای حضور ندارد و هیچ وزیر، سفیر، نماینده مجلس و استانداری از شیعیان نمی‌باشد؛ اگر چه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، وجود داشت.

اما در امر تدریس، ریاست بیمارستان، دبیری و مدیریت خیریه، مسؤولان شیعه وجود دارند. در شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی؛ مانند مدیر بانک- چون بانک‌ها غیر دولتی هستند- هم مدیران ارشد شیعه وجود دارند. وضع شیعیان در مناطق شرق عربستان بهتر است؛ چون شرق عربستان، منطقه پول‌خیز عربستان است و نفت آن‌جاست.

اخبار شیعیان: به نظر شما بهبود روابط ایران و عربستان در بهبود اوضاع شیعیان عربستان تأثیرات مثبتی دارد؟

- بهبود روابط ایران و عربستان، به نفع شیعیان در کل منطقه است. هرگاه روابط متشنج است به نفع شیعه نبوده و بازتاب منفی دارد و هرگاه این روابط دوستانه می‌شود، اثر مستقیم بر اوضاع شیعیان داشته و دارد.

اخبار شیعیان: این مسأله که تشیع به عنوان تهدیدی برای منطقه مطرح می‌شود، از کجا نشأت می‌گیرد؟

- البته اصل این ذهنیت وجود دارد و کشورهای عربی از قدرتمند شدن شیعه در هراس‌اند. مطرح کردن مسائلی مانند «هلال شیعی» و ترس از شیعه، تبلیغات بازوهای تبلیغی و فرهنگی آمریکا و اسرائیل است.

اخبار شیعیان: به عنوان سؤال پایانی، رفت و آمد شما و دیگر علمای شیعه و نیز شهروندان شیعه سعودی به ایران مشکلاتی برای شما ایجاد نمی‌کند؟

- بنده ۹ سال در زندان‌های عربستان بوده‌ام. ۱۰ سال نیز ممنوع‌الخروج بودم و این اولین سفر بنده به ایران بعد از آن ده سال است. البته معلوم نیست بعد از این که به عربستان برگردم، اوضاع چگونه خواهد بود. اما در خصوص رفت و آمد مردم عادی، مشکل خاصی وجود ندارد.

اخبار شیعیان: از این که در این گفت و گو شرکت کردید، کمال تشکر را داریم.

الرحلة المغربية

به اهتمام: لیلی سعید سویلم الجهنی (۱) / اصغر قائدان

مدخل

روند حرکت کاروان‌های مسافران و زائران مغربی هرگز از حرمین شریفین (در مکه مکرمه و مدینه منوره) قطع نشده است و چه بسیار از این مسافران، شرح سفرهای خود را به تفصیل تدوین و برای ما بر جای گذاشته‌اند. این نوشته‌ها، بیانگر نزدیکی تفکر آرای نویسندگان آن‌ها و اهدافی است که انگیزه‌های آنان را برای تدوین این سفرنامه‌ها روشن می‌سازد. برخی از این سفرنامه‌نویسان، به ثبت تفصیلی و کامل سفر خود و دیده‌های خویش، از هنگام ترک موطن تا بازگشت به آن، پرداخته‌اند. برخی نیز آنچه در هنگام سفر دیده‌اند را تدوین و گروهی دیگر، وضعیت مردمی را که در شهرهای مسیر می‌زیسته‌اند، توصیف کرده‌اند. اکنون آنچه پیش روی شماست، چهره‌ای جدید از مدینه منوره را ترسیم می‌کند و نویسنده آن، یکی از سفرنامه‌نویسان مغربی، در قرن هفتم هجری است.

شرح حال سفرنامه نویس (عبدری):

وی محمد بن محمد بن علی بن احمد، ابو عبدالله الحیحی العبدری است که سفرنامه‌اش به نام خود او (عبدری) معروف گردیده و او در اصل اهل بلنسیه (۲) است و نسبش به بنی عبدالدار می‌رسد. عبدری در قریه «حاحه» در مغرب ساکن بود و به منظور انجام حج در سال ۶۸۸ ق. وارد باجه و تونس و قیروان شد و سپس از اسکندریه گذشت و از همان مسیر نیز به موطن خود بازگشت. در منابع تاریخی، از سال وفات او یاد نشده است. شاربونر، بخش‌هایی از این سفرنامه را در مجله الأسبویه (جلد ۴، شماره ۵) به چاپ رسانیده است. عبدری نوشتن این سفرنامه را از تلمسان آغاز می‌کند که، در ربیع الأول سال ۶۸۹ از آن حرکت کرد و پس از انجام حج، بار دیگر از همان راه بدانجا بازگشت و به شهر خود؛ جایی که سفرش را به انجام رسانید، وارد شد. او شیوه و روش خوبی در تمامی سفرنامه‌اش دارد. (۳)

توصیف سفرنامه و محتویات آن

عبدی از قریه حاحه، در نزدیکی شهر الصویره بر ساحل اقیانوس اطلس را در روز ۲۵ ذی‌قعدة سال ۶۸۸ برای انجام مناسک حج و زیارت حرم شریف نبوی، به قصد مکه مکرمه و مدینه منوره ترک کرد. او شرح تفصیلی سفرش را هنگام رسیدن به تلمسان آغاز کرد. عبدری و ابن جبیر (۴) با همدیگر نقاط اشتراکی دارند؛ از جمله این که هر دو سفرنامه خود را به‌طور زنده و مستقیم در زمان خود و نه در پایان سفرشان تدوین کرده‌اند. سفر عبدری حدود دو سال طول کشید و او در این مدت، در برخی از شهرها و شهرک‌ها، افزون بر مکه و مدینه، اقامت گزید و یا از آن‌ها عبور کرد؛ از جمله تلمسان، الجزایر، قسنطنیه، تونس، طرابلس، برقه، اسکندریه، قاهره، الخلیل، قدس، فاس که از همین شهرها دوباره به قریه خود؛ یعنی حاحه بازگشت.

متأسفانه، عبدری در سفرنامه‌اش زمان اقامت در هر شهر و دیار را به‌طور دقیق و منظم ثبت نکرده است اما بر حسب آنچه از سفرنامه‌اش می‌توان دریافت، این است که وی دوره‌ای طولانی در شهر تلمسان اقامت کرده و این از اشاره روشن وی به هنگام ترک تلمسان برداشت می‌شود. (۵) همچنین در هنگام رفت و بازگشت به تونس و قاهره وارد شد. او در بازگشت، هنگام گذشتن از قاهره بیمار شد و

- ۱- استاد دانشکده علوم تربیتی مدینه منوره.
- ۲- از شهرهای معروف در شرق اندلس یا اسپانیای کنونی است.
- ۳- ن. ک. به: الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۳۲
- ۴- سیاح معروف اندلسی که سفرنامه‌اش به «رحله ابن جبیر» معروف است؛ ابوالحسین محمد بن احمد بن جبیر در ۵۴۰ ق. در بلنسیه اندلس به دنیا آمد و در ۶۱۴ ق. از دنیا رفت. بخش قابل توجهی از سفرنامه وی مشاهدات او از سفر حج است. ابن جبیر سفر خود را از غرنامه در شوال سال ۵۷۸ آغاز می‌کند و در ربیع الثانی ۵۷۹ به مکه می‌رسد و در محرم ۵۸۰ به مدینه وارد می‌شود؛ یعنی او حدود یکصد و ده سال قبل از عبدری به حج رفته است «مترجم».
- ۵- ن. ک. به: سفرنامه، ص ۲۴

ص: ۹۰

از این رو ناگزیر در این شهر ماند تا بهبودی یافت (۱) و سرانجام به اسکندریه رسید که این بخش از سفرنامه‌اش به هنگام رسیدن به آن پایان می‌یابد. (۲)

عبدری در نگارش سفرنامه‌اش، روشی محکم برای خود برگزید و آن توصیف سرزمین‌ها و وضعیت ساکنان آن مناطق است. این روش بر این اساس بنا شده است که در آن «نه توریه و نه اشاره تلویحی و نه خوب جلوه دادن بدی‌ها و نه بد جلوه دادن خوبی‌ها وجود ندارد» (۳) عبدری از این روش در نگارش سفرنامه‌اش عدول نکرده و در آن از چیزی خبر نداده، مگر آن که آن را دیده است. او خود اکره داشته چیزی را که ندیده توصیف کند و یا از آن خبر دهد؛ زیرا کسی که چیزی را ندیده توصیف آن برایش مشکل است و چه بسا به اشتباه بیفتد؛ همانگونه که خود در سفرنامه‌اش گفته است. (۴)

عبدری همانند ابن جبیر و سبتی (۵) از عواطف دینی برخوردار بوده که منبع آن، درک و فهم صحیح از دین است و این امر از محتویات سفرنامه‌اش آشکار می‌شود؛ به گونه‌ای که او چیزی نمی‌پذیرد جز آن که مستند به قرآن و سنت باشد و جز آن را پیروی از عقاید فاسد می‌داند. از نمونه آن، همان چیزی است که به هنگام توصیف غار ثور، که پیامبر خدا و همراهش ابوبکر به هنگام هجرت آن را برای مخفی شدن انتخاب کردند، می‌گوید: «چون که دهانه غار تنگ و کمتر از دو وجب است لذا در میان مردم مکه شایع شده است کسی که نتواند داخل این غار شود زنازاده است!

عبدری این باور را با شدت تمام به عنوان یک عقیده و باور فاسد توصیف و از آن دوری می‌کند. (۶)

در بسیاری از قسمت‌های سفرنامه، طبع لطیف عبدری در انتخاب کلمات نیکو و شیرین در توصیفات شهرهایی که از آن عبور کرده، دیده می‌شود؛ مانند تلمسان که می‌نویسد: «شهری بزرگ، مرتفع و کوهستانی، زیبا منظر و ... ساکنان آن مهربان و دارای اخلاق نیک هستند.» (۷) با همین احساس لطیف، علاقه به فرزندان و خانواده‌اش را در بسیاری از جاها و موقعیت‌ها آشکار می‌سازد؛ مثل زمان رسیدنش به قیروان که قصیده‌ای مشفقانه برای پدرش می‌سراید.

از سوی دیگر، این سفرنامه صبغه علمی و نقادانه خود را نیز حفظ کرده است؛ زیرا نخستین چیزی که عبدری پس از توصیف هر شهر و دیاری، هنگام گذر از آن، می‌پردازد، بررسی حیات علمی و تمدنی آن شهر است. حقیقت آن که وی از حیات علمی بسیاری از شهرهایی که از آن گذشته، راضی نیست و از این امر خشنود نمی‌شود؛ به گونه‌ای که بر وضعیت آنجا از این جهت تأسف می‌خورد و اگر میان منطقه‌ای با منطقه دیگر امتیاز و تفاوتی قائل شود آن را در وضعیت علمی آن منطقه می‌بیند و آنچه مردم آن مناطق در این زمینه برخوردارند را یادآور می‌شود. او انتقاد تند در این خصوص را رها نمی‌کند مگر در مورد تونس که وضعیت علمی آن را می‌ستاید و سخن در موردش را طولانی می‌سازد. (۸)

نمی‌توان از انگیزه‌ای که باعث روند انتقادآمیز تند عبدری در خصوص وضعیت علم و علمای شهرهایی که از آن عبور کرده گذشت؛ زیرا

اولاً: او در این کاوش نیت صادقانه‌ای دارد و می‌کوشد به تبه و دقت نظر به دور از هر غرض شخصی یا غرور و تعصب کورکورانه بپردازد.

ثانیاً: این دیدگاه مورد اشاره در نوع خود از جهتی، به سوی کمال یابی است و به کمتر از آن راضی نمی‌شود و امور را با مقیاس خود می‌سنجد؛ زیرا برای عالم آن می‌خواهد که تصوّر می‌کند نه آن که در واقع و به عینه وجود دارد، لذا انتقادش بیشتر می‌شود. (۹) این مطلب را ما نمی‌توانیم به راحتی بپذیریم ولی جز احترام برای آن (نظر) قائل نمی‌شویم. دیگر آن که این سفرنامه‌نویس از آگاهی وسیعی برخوردار است و این در تمام صفحات سفرنامه که در آن به مناقشات علمی در فقه و حدیث و تفسیر و جغرافیا و تاریخ و لغت و عروض پرداخته است به چشم می‌خورد و آنچه به وسعت علم و آگاهی عبدری دلالت دارد فراوانی کتاب‌هایی

است که در سفرنامه‌اش به آن‌ها اشاره و از آن‌ها نقل می‌کند و

- ۱- ن. ک. به: سفرنامه، صص ۱۲۸ و ۲۳۴
- ۲- ن. ک. به: سفرنامه، ص ۲۳۵
- ۳- سفرنامه، ص ۱
- ۴- سفرنامه، ص ۱۸۶
- ۵- سبّتی، منسوب به شهر سبته در مغرب، مقابل اندلس، از سفرنامه نویسان و سیاحان قرن هفتم است که اندکی پس از ابن جبیر به سفر حج اعزام و سفرنامه خود را نگاشته است، «مترجم».
- ۶- سفرنامه، ص ۱۸۶
- ۷- سفرنامه، ص ۱۱
- ۸- سفرنامه، ص ۱۳-۲۷-۳۲-۱۰۰-۱۳۲
- ۹- همان.

ص: ۹۱

حتی آن را در معرض پاسخ‌گویی و نقد قرار داده و یا بر آن‌ها تعلیقاتی می‌افزاید؛ خواه در باره فقه باشد یا حدیث و تفسیر و جغرافیا و تاریخ یا لغت؛ از جمله این کتاب‌ها می‌توان به «مناهل الحج» (ناصر الدین بن منیر)، «الاقبال الکامنه فی القرآن» (حسن بن فضل) و «السیره» (ابن اسحاق) اشاره کرد. این سفرنامه‌نویس البته تنها به نقل از آن‌ها بسنده نکرده، بلکه آنچه خطا و اشتباه در آن‌ها بوده را تصحیح و یا تکمیل کرده است.

زبان عبدری به زیبایی و روانی کلمات ممتاز است. اگر چه در بعضی مواقع این عبارات نیاز به رجوع به فرهنگ‌نامه‌ها و معجم‌ها دارد مثل «الموماه، الدو، الفدغد»، (۱) این سفرنامه نویس می‌کوشد تا افکارش را به ساده‌ترین صورت ممکن تعبیر و تشریح کند و اگر چه به سجع گرایش می‌یابد اما این سجع مقبول و بدوی، از پیچیدگی و سختی است. عبدری به همین گونه تمایل دارد که در سفرنامه‌اش از ضرب‌المثل‌های رایج، ابیات شعر، منظوم و منثور زیاد به کار گیرد. (۲)

و آخر این که سفرنامه عبدری از لحاظ پردازش، به حیات علمی در شهرها و تمدن‌های اسلامی که در طی ربع آخر قرن هفتم دیده است، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ به این گونه که از بلوغ و تکامل آگاهی و علوم در آن دوران که البته در شخصیت عبدری بهره‌های عمیق علمی و اطلاعات وسیعش جلوه‌گر شده است، پرده بر می‌دارد. سفرنامه در زمان خود مملو از اطلاعات موثق و ارزشمندی است که از اوضاع اجتماعی برخی از شهرها و نواحی مورد زیارت وی به دست می‌دهد.

تفصیل و شرح مشاهدات عبدری از مدینه منوره

عبدری در روز دوشنبه، برابر با ۲۵ ذی حجه سال ۶۸۶ ق. پس از برگشت از مکه مکرمه و انجام فریضه حج، به مدینه وارد می‌شود و دو روز در آنجا می‌ماند و در روز چهارشنبه، برابر با ۳۰ همان ماه، آنجا را ترک می‌کند. او در طی این دو روز، تنها حرم شریف نبوی و قبرستان بقیع را زیارت می‌کند.

عبدری در سفرنامه‌اش مدینه منوره را این گونه توصیف می‌کند: «شهری با ظاهری نیک و آراسته و درخشانده و پر رونق بر روی زمین...». (۳)

ما در این توصیف، مقصود او از واژه «ملاحه» را اینگونه برداشت می‌کنیم که یعنی مدینه شهری با عمران و آبادان بوده و سازمانی نیکو داشته است. اگر توصیفی که از این عمران کرده ما را قانع نمی‌سازد، به جز اشاره‌های گذرا و متفرقه از اینجا و آنجا، از جمله اشاره به دیوارهایی که از آثار قدیم هستند و خاک دیوارها چنانکه ذکر می‌کند به رنگ قرمز است و نشان می‌دهد که از خشت ساخته شده بودند و شاید از جنس سنگ، گچ در جدار بیرونی البته این سنگ‌ها به مرور زمان ریخته شده و مواد داخل آن آشکار گشته است؛ همان‌طور که ما گاهی در بعضی بناها مشاهده می‌کنیم. برای دیوارهای شهر تعدادی در بوده که عبدری تعداد آن را ذکر نکرده و یا اسامی و موقعیت جغرافیایی آن‌ها را نگفته است که بتوان نزدیکی توصیفات او را با روایات و گفته‌های ابن جبیر دریافت. (۴)

در اینجا اشاره دیگری به دارالوضو می‌کند که ملک منصور (۵) در نزدیکی باب السلام - یکی از ابواب حرم - در سمت غرب بنا کرده است. این دارالوضو را عبدری چنین توصیف می‌کند:

«بنایی است وسیع و بسیار محکم که در آن آبی جاری است که آب آن به خانه‌های پیرامون تقسیم و جاری می‌شود و برای هر خانه‌ای به یک اندازه می‌رسد». (۶)

عبدری در این مورد، جز آنچه که ذکر آن رفت، سکوت می‌کند؛ زیرا وی بیشترین توجه و عنایت خود را معطوف تحقیق در باره وضعیت علم و عالمان و نه وضعیت شهرها و ساکنان آن ساخته است.

شاید عجیب باشد که عبدری به جستجوی سرچشمه و منابع آب‌های داخل مدینه نمی‌پردازد اما وقتی با چاهی روبه رو می‌شود که

سبّتی از قبل آن را توصیف کرده، (۷) او نیز آن را برای ما شرح می‌دهد. ما از این کار و فلسفه آن چیزی جز آنچه خود در سفرنامه‌اش ذکر کرده، نمی‌دانیم؛ «کاروان ما در مدینه

۱- سفرنامه، ص ۱۰، ۶۴، مقصود از این کلمات فلات وسیع است.

۲- همان، صص ۳، ۳۲ و ۳۹

۳- همان، ۲۰۳

۴- حصار و دیوار شهر مدینه تا قرن دهم همچنان پابرجا بوده است. «مترجم»

۵- منظور ملک منصور قلاوون از ممالیک ترک مصر و شام است. «مترجم»

۶- دارالوضوء تا دوران عثمانی‌ها همچنان اهمیت خود را حفظ کرده بود. «مترجم»

۷- مقصود وی برحاء در سمت شمال مسجد النبی است. «مترجم»

ص: ۹۲

جز یک روز یا مقداری از روز را توقف نکرد و من نیز در این زمان فرصت یافتم و کوشیدم در این شهر تأمل کنم و اوصاف آن را به ذهن بسپارم و چه بسا در این زمان اندک، به رغم مشغله‌های زیاد و وظایف دینی و دنیوی، چیزهایی را درک کنم. (۱)

مدت زمان ماندن وی در مدینه کوتاه بود، به رغم اشتغال به زیارت حرم و ادای نماز در آن و آماده شدن برای ترک مدینه، همه این‌ها در مجموع فرصتی را برای شناخت سرچشمه‌های فراوان آبی از جمله منابع چاه‌ها فراهم نمی ساخت اما در خصوص چاه (امام) علی (ع) تنها تذکر می‌دهد که «آثار آن بر پا ولی متروک است» (۲) و این نشان دهنده آن است که در مورد این چاه و بازسازی آن، اهمال صورت پذیرفته و به اطراف و پیرامون آن توجهی نشده است.

او از پیشه و یا باغی در مدینه سخن می‌گوید که در آن نخلی بزرگ به چشم می‌خورد. زمین آن شوره‌زار و به وسیله صخره‌ها و سنگ‌های آتش فشانی سیاه احاطه شده بود. (۳) او آن را با دقت در سفرنامه‌اش توصیف می‌کند؛ مدینه در داخل یک فرورفتگی قرار گرفته که کوه‌ها و مناطق صخره‌ای و سنگلاخی و نیز سنگ‌های آتشفشانی تقریباً از تمامی جهات آن را احاطه کرده بودند و این فرورفتگی دارای خاک‌های تازه و خوب بود، البته به رغم شوره‌زار بودن برخی از آن، پس مردم مدینه به مرور زمان، در اصلاح آن کوشیدند و آن را به واحه و یا آبادی مهم زراعی در منطقه حجاز تبدیل کردند. فراوانی چاه‌ها و مناسبت آب و هوا در این امر، برای زراعت به آنان یاری کرد. (۴)

عبدری بیشتر مردم مدینه را رافضی (شیعه) می‌داند (۵) ولی در خصوص این که آغاز تشیع در مدینه چه زمانی بوده تحقیق و بررسی نمی‌کند. در این رابطه، باید به دو مطلب مهم اشاره کنیم:

اولاً، شهر مدینه هرگز از اهل سنت خالی نبوده است؛ آنان برای خود قاضی، امام جماعت و خطیب داشته‌اند. به همین گونه، حرم شریف نبوی هرگز از دورس مربوط به مذاهب چهارگانه خالی نبوده است.

ثانیاً، مدینه برای مدتی طولانی؛ یعنی حدود ۵ قرن در سلطه خاندان مهنا، که یکی از شاخه‌های خاندان و (نوادگان) حسین (ع) است، رشد کرده است و این خاندان تحت تأثیر فاطیمان بودند که برای مدت زمانی این شهر تحت سلطه آنان قرار داشت و تشیع آل مهنا، تشیع امامیه بوده که البته در بیشتر اوقات تشیعی افراطی (۶) نبوده است و دلیل ما این است که آنان از پذیرش بسیاری از آداب و مراسم بدعت آمیز فاطیمان سرباز زدند؛ مثل مراسم روز عاشورا و یا میلاد پیامبر خدا (ص).

حقیقت این است که تشیع آل مهنا میان تعدادی از امیران آنان وارد نشد و این را می‌توان از برخورد و روابط حسنه آنان با اهل سنت مدینه فهمید. آنان همواره می‌کوشیدند اختلافاتی را که میان دو گروه شیعه و سنی در مدینه وجود داشت بر طرف کنند و بهبود بخشند؛ از جمله آنان می‌توان به: جماز بن شیح و سعد بن ثابت، منصور بن عطیه و عَزیر ابن هیازع اشاره کرد. (۷)

علاوه بر آنچه گفتیم، عبدری به پژوهش در باره زندگی و حیات اقتصادی مردم مدینه هم اهتمام داشته است. او یاد آور می‌شود که مردم مدینه از هر لحاظ نسبت به ورود کاروانیان حج محبت می‌ورزند، هر آنچه برای خرید نیاز داشته باشند؛ مانند خرما، علف، شتر و غیره برای حاجیان و زائران فراهم می‌سازند. یاد آور می‌شویم که این چیز نیز به این موضوع در سفرنامه‌اش در خصوص مردم حجاز و بویژه ساکنان مدینه اشاره کرده است.

آنان برای رفع نیازمندی‌های حجاج کمک می‌کردند. به ایشان شتر کرایه می‌دادند و شیر، آب، خرما و هیزم می‌فروختند. عبدری، مانند ابن جبیر، به توصیف اضافی در خصوص حرم نبوی شریف، بر اساس آنچه دیده است می‌پردازد و می‌توان انتظار داشت آنچه در آنجا رخ داده و اطلاعاتی از آن، در سفرنامه سبتی دیده نمی‌شود را بشناسیم و نسبت به آن آگاه شویم. (۸)

- ۱- سفرنامه، ص ۲۰۳
- ۲- سفرنامه، همان ۲۰۱، مقصود وی از چاه امام علی ۷ چندان روشن نیست. آیا او به آب‌های علی ۷ در منطقه شجره کنونی اشاره دارد. تا آنجا که روشن است، امام علی ۷ در داخل مدینه چاهی نداشته‌اند، «مترجم».
- ۳- مقصود وی در حزه معروف مدینه، حزه شرقی و غربی است که شهر را در محاصره خود دارد. این حزه‌ها همان سنگ‌ها و صخره‌های آتشفشانی هستند، «مترجم».
- ۴- همان، صص ۲۹۲ و ۲۹۳
- ۵- تا پایان دوران عثمانی و شرفای مکه، شیعیان بیشترین جمعیت را در مدینه داشته‌اند، «مترجم».
- ۶- مقصود غالی گری است، «مترجم».
- ۷- بنگرید التاریخ الشامل المدینه المنوره ج ۲، صص ۱۳۵، ۲۸۸
- ۸- این آتش سوزی در رمضان سال ۶۵۴ ق. رخ داده‌است؛ یعنی تقریباً ۳۴ سال بعد از سفر عبدری به مدینه. در این حریق منبر ص، درها، خزاین، ضریح، صندوق‌ها، قفسه‌های کتاب، پوشش مرقد و سقف به کلی سوختند، «مترجم».

ص: ۹۳

حرم (نبوی) آنگونه که وی توصیف می‌کند «به شکل مسجدالحرام در مکه مکرمه است ولی از لحاظ مساحت کوچک‌تر از آن است؛ یعنی به شکل مستطیل است که در میان آن، فضایی پوشیده از شن‌های قرمز قرار دارد و از چهار سمت در احاطه شبستان‌ها (رواق‌ها) واقع شده است. (۱) پنج شبستان (رواق) در سمت جنوب، چهار شبستان در سمت شمال و سه شبستان در سمت شرق و چهار شبستان در سمت غرب واقع است. این شبستان‌ها (رواق‌ها) به لحاظ تعداد، با آنچه در سفرنامه ابن جبیر آمده، هم‌خوانی دارد جز شبستان‌های سمت شمال، که عبدری آن‌ها را چهار شبستان و ابن جبیر ۵ تا دانسته است. این مسأله مربوط می‌شود به زمانی که حرم را پس از آتش سوزی بازسازی کردند. در آن هنگام یکی از شبستان‌های سمت شمالی را داخل صحن مسجد کردند لذا تعداد آن‌ها به ۴ کاهش یافت. (۲)

عبدری در توصیف حرم نبوی می‌نویسد: «و در میان آن، فضایی پوشیده از شن‌های قرمز است» (۳) از توصیف وی در مورد این فضا، فهمیده می‌شود فضایی که این رواق‌ها را حاطه کرده، در موردش اختلاف است؛ زیرا بر اساس آنچه که سبتي در سفرنامه‌اش یادآور شده، پوشیده با شن نبوده است. براین اساس، مقصود این سفرنامه‌نگار (عبدری) از آن فضا، محوطه باز و غیر سرپوشیده‌ای است که در وسط حرم قرار داشته است.

آن‌گونه که عبدری می‌نویسد: در سمت شمال این فضا که در میان حرم است، «نخل‌های کوچک سبز و شکوفا» بوده که نسبت به آن‌ها توجه و عنایتی می‌شده است. (۴) از توصیف او با واژه «کوچک»، دانسته می‌شود که زمان زیادی از عمر این درخت و نخل نگذشته بود و این به همان دلیل است که سبتي در سفرنامه خود از آن سخنی نگفته است.

حرم به همین گونه، دارای سقفی بلند با دیوارهای سفید بوده، اما او از تزیین دیوارها و نقوش و طرح‌های روی آن‌ها به تفصیل سخن نمی‌گوید، مگر با این عبارات که می‌توان آن را دریافت «منظره‌ای نیکو و اعجاب‌انگیز داشت». (۵) اگر چه وی تعداد ستون‌های مسجد را خود نمی‌شمارد ولی کسی در آنجا به وی می‌گوید تعداد آن‌ها به ۲۶۷ می‌رسد. این تعداد، کمتر از آن تعدادی است که ابن جبیر در سفرنامه‌اش نوشته و ما نمی‌توانیم به آن اعتماد کنیم؛ زیرا عبدری خود نسبت به تعداد آن تأکید ندارد و آن را شمارش نکرده است.

اما «محراب»؛ طبق آنچه عبدری نوشته، در آن زمان این گونه (که اکنون هست) نبود. او می‌نویسد: این محراب «بلند و بدون تزیین» است. (۶) و می‌افزاید: «در دیواره آن، جسم بر جسته سیاه نرم، مانند سر چوب آبنوس مخروط وجود داشته که در زمان حیات پیامبر خدا (ص) در دیوار قبله قرار داشته و آن حضرت، هنگام اقامه نماز در کنار آن، به منادی نماز (مکبر) برای صاف کردن صفوف نمازگزاران تذکر می‌داده‌اند. (۷) براساس آنچه که عبدری توصیف می‌کند، مردم به شدت برای لمس کردن این جسم و تبرک جستن، به سوی آن می‌رفتند و لذا برای آن پوستی نمانده است؛ چون حاجیان لباس خود را به آن می‌مالیدند و چه بسا برخی نیز قسمت‌هایی از آن را برای لمس کردن، با خود می‌بردند و این در حالی است که نمی‌دانستند حقیقت آن چیست، «مانند عادتشان در موارد دیگر». (۸)

اما در خصوص «منبر»؛ بر اساس آنچه عبدری به ما خبر می‌دهد، در هنگام آتش سوزی مسجد (۸۸۶ ق.). این منبر سوخته است و از آن جز قطعه‌ای که داخل منبری دیگر قرار داده‌اند، نمانده و مردم دست‌های خود را از کنار آن داخل سوراخ کرده و آن را برای تبرک لمس می‌کنند. (۹) این خبر را ملک ظاهر بیبرس به سال ۶۶۶ ق. برای مسجد ارسال داشته (۱۰) و این همان منبری است که ما در سفرنامه سبتي به آن اشاره کردیم. منبر به گفته عبدری «ساذج» است (که تعریب از فارسی است) و معنای آن این است که هیچ نقشی بر روی آن وجود ندارد. (۱۱)

۱- مقصود صحن اول مسجد النبی ۹ است، «مترجم».

۲- ن. ک. به: سهروری، وفاء الوفا، ج ۲، ص ۶۷۱

۳- سفرنامه، ص ۲۰۴، این همان صحن اول مسجد النبی ۹ است که هنوز هم به همان گونه- البته به جز کف آن- باقی مانده است، «مترجم».

۴- همان، ص ۲۰۴

۵- مقصودش باید ستون‌های روضته النبی ۹ باشد، «مترجم».

۶- سفرنامه، ص ۲۱۷

۷- ص نمازهای خود را کنار ستونی می‌خواندند که به «المخلقه» معروف شد. ظاهراً چوبی که عبدی به آن اشاره کرده، باید بقایای سوخته همان ستون المخلقه باشد که در آتش سوزی مسجد سوخت و بعد از بازسازی، قسمتی از آن را داخل محراب قرار دادند. در دوران سلطان اشرف قایتبای؛ یعنی در ۸۸۸ ق. حدود دویست سال پس از عبدی، محراب نفیس و یکپارچه‌ای از سنگ ساخته شد، «مترجم».

۸- سفرنامه، ص ۲۱۹

۹- سفر نامه، ص ۲۱۹

۱۰- این منبر را ملک اشرف قایتبای در ۸۸۸ ق. پس از آتش سوزی ساخت، نه ملک ظاهر بیبرس، «مترجم».

۱۱- یعنی ساده.

ص: ۹۴

اما «حجره و مرقد شریف»؛ مهم‌ترین چیزی که وی در مورد آن نوشته، این است که: با سنگ مرمر از پایین تا سقف پوشیده شده است. در سفرنامه ابن جبیر آمده است که تنها یک سوم پایین آن با سنگ مرمر پوشیده شده و پیرامون آن را ضریحی چوبین با دو در احاطه کرده است؛ یکی از آن درها در غرب و دیگری در شمال بوده اما قبر شریف آن حضرت دارای دیواری یکپارچه و بدون در است و بر آن پارچه زیبایی آویزان شده است که البته بزرگ و دراز نیست و در سال یکبار تعویض می‌شود.

در گوشه حجره شریف، آنجا که دیوارهای غربی و جنوبی به هم پیوند می‌خورند، صندوقی چوبین در داخل دیوار قرار گرفته که در برابر سر مبارک پیامبر خدا (ص) واقع است و این همان صندوقی است که ابن جبیر پیشتر از آن یاد کرد. این صندوق در آتش سوزی مسجد سوخت و از آن چیزی نماند جز نقره‌ای که صندوق با آن تزیین شده بود و آن را بعد از بازسازی، با طلا، محکم بر روی صندوق چسبانده‌اند و بقایای صندوق سوخته را در داخل همان صندوق جدید قرار دادند و در جای پیشین گذاشتند. (۱)

مخزن روغن

در بخش شمالی فضایی که حرم را در میان گرفته، خانه‌ای است مربع با بنایی تازه که به عنوان مخزن مورد استفاده قرار می‌گیرد. ابن جبیر آن را در سفرنامه‌اش «قبه الزیت» یا مخزن روغن نامیده است. (۲) او می‌نویسد: این مخزن در همان منطقه است و در واقع دستیابی به آن، به سبب آن که در وسط قرار دارد، ممکن است کار برد آن، تهویه هوا برای اشیای داخل مخزن و در درجه اول حفظ حرم به هنگام آتش سوزی یا تخریب بنا باشد. (۳)

اما از درهای حرم، چهار باب آن باز می‌شود؛ دو باب در ضلع غرب؛ مانند «باب السلام» و «باب الرحمه» و دو در دیگر در ضلع شرق؛ مانند «باب جبرئیل» و «باب النساء». در این میان، نام دو در همچنان محفوظ مانده و به همان نام‌هایی است که در سفرنامه ابن جبیر آمده است؛ یعنی باب الرحمه و باب جبرئیل و دو باب دیگر که «باب الخشیه» و «الرجاء» نام داشته‌اند به «باب السلام» و «النساء» تغییر یافته‌اند.

در آنجا باب دیگری در سمت شرقی حرم قرار دارد که ما را به شکافی در زمین با پله‌ای به سوی حجره‌های پیامبر (ص) در سمت جنوب هدایت می‌کند. گفته می‌شود آن‌ها خانه‌ها و اتاق‌های همسران پیامبر خدا (ص) بوده است اما عبدری از این موضوع می‌گذرد؛ زیرا حجره عایشه همان حجره‌ای است که منبر پیامبر (ص) و ابوبکر و عمر در آنجا قرار دارند و حجره‌های باقی‌مانده نیز در توسعه دوران ولید ابن عبدالملک به حرم ملحق شد.

و عبدری در آن موضوع (پرداختن به آن در) محق است. اگر اخبار مورخان مبنی بر این که حجره‌های همسران پیامبر (ص) به فرمان ولید داخل حرم شده متواتر باشد. (۴)

دلیل نپرداختن عبدری به آنچه که مردم نقل می‌کنند، اولاً: گستره آگاهی او است؛ (همانگونه که پیش از این گفتیم) و ثانیاً: کوشش و سعی اوست بر رسیدن به یقین و ثابت شدن آنچه که نقل می‌کند و لذا حکم او، حکمی عقلی و دقیق است. همان‌گونه که او نظر ما را در این باب، خوچه ابوبکر مذکور در حدیث نیست (۵) و شاید جالب و شگفت‌انگیز باشد که بینیم، خانه‌ای که در سفرنامه ابن جبیر از آن به «خانه ابوبکر» یاد شده، در سفرنامه عبدری - پس از گذشت یک قرن - به حجره‌های همسران پیامبر (ص) رسیده است و این قضیه برای ما این اختلاف را کشف می‌کند که شیوع برخی از اخبار به معنای درستی آن نیست بلکه نقلی است میان عوام و تکراری بی تحقیق است.

دایره خالی گذاشته‌اند تا موقعیت سر مبارک مشخص شود مترجم

۲- همان؛ ج ۲، ص ۵۱۶

۳- از این مخزن برای نگهداری روغن استفاده می کردند تا مشعلها را با آن روشن سازند مترجم

۴- بگوید، همان، ج ۲، ص ۵۱۶

۵- همان، ج ۲، ص ۵۲۷

ص: ۹۵

مئذنه

حرم مطهر سه مئذنه داشته و اين همان تعدادى است كه در سفرنامه ابن جبیر نيز آمده است. تنها اختلافى كه ميان آن دو سفرنامه نويس وجود دارد، موقعيت و محلّ مناره‌ها است؛ ابن جبیر گفته است: دو مأذنه در دو گوشه شمالى يا گوشه ديوار شمال و سومى در گوشه شرقى متصل به سمت قبله واقع است. اما عبدرى اشاره مى‌كند كه دو مئذنه در دو ركن جنوبى يا بر ركن ديوار سمت جنوب است و سومى در آخر مسجد واقع شده است. حقيقت آن است كه ما معتقد نيستيم كه موقعيت مئذنه‌ها تغيير يافته؛ زيرا در منابع تاريخى ذكر شده كه آن‌ها در جاي خود، كه ابن جبیر نقل کرده، باقى مانده‌اند. حتى با تجديد بناى حرم پس از آخرين آتش سوزى به سال ۸۸۶ ق، (۱) روشن است كه اين اشتباه در كتابت و تصحيح عبارت عبدرى در قسمت مربوط به مئذنه‌ها رخ داده است. جايى مى‌گويد:

«در مسجد سه مئذنه است؛ دو عدد در دو ركن جنوبى و ديگرى در آخر مسجد (۲) است. به گمان ما اين تصحيح و اشتباه در كتابت، در گفته او اين گونه بوده است: حكم جنوبيين شايد جوفيين يا شمالى باشد؛ زيرا مغربى‌ها حكم جوف را به معنای شمال به كار مى‌برند. اين امر براى ما روشن مى‌سازد كه موقعيت مئذنه‌ها همان گونه كه بوده ذكر شده است؛ يعنى دو عدد بر گوشه ديوار سمت شمال و يكي در گوشه جنوب شرقى، همان مئذنه‌اى است كه عبدرى مى‌گويد در آخر مسجد قرار داشته است. عبدرى همچنين به گنبدى يكدست سفيد متمایل به تيره (خاكسترى) كه بر بالای حجره شريف ساخته شده اشاره مى‌كند. سفرنامه او نخستين سفرنامه‌اى است كه به اين گنبد اشاره دارد و اين به آن سبب است كه اين گنبد تا قبل از سال ۶۷۸ كه سلطان منصور قلاوون به ساخت آن فرمان داد، وجود نداشته است. گنبد چنانكه او توصيف کرده، بلند و مرتفع بوده كه از مسافت دور دیده مى‌شده و به چشم مى‌آمده و از همه آثار اطرافش بلندتر بوده است؛ گويى منتظر استقبال از دوست يا راهنماى كاروان و سخنگوى بى زبان و پند دهنده بدون سخن است. عبدرى ما را شكفت زده مى‌كند كه بدین گونه با اين گنبد سخن مى‌گويد و اين امر بر آن نکته كه ما پيشتر از رقت طبع و احساس او سخن گفتيم تأكيد دارد، كه در ذكر اوصاف و تصوير و استفاده از عبارات و جمله‌ها منعكس گرديده است. و شايد آنچه كه احساسات او را تحريك کرده به آن سبب است كه اين گنبد بر فراز قبر پيامبر خدا (ص) قرار يافته است و در آنجا بقعه و قبرى شريف‌تر از قبر آن حضرت نيست.

عبدرى به هنگام ورود به مدينه با امام جماعت حرم نبوى، كه البته نامش را نمى‌آورد، ديدارى کرده و از جهل و علم و معرفت كم وى سخن مى‌گويد. ما نمى‌توانيم مطالب وى در باره جهل آن امام جماعت را بپذيريم؛ به ويژه اگر به سفرنامه سبتى، كه مدينه را چهار سال قبل از عبدرى زيارت کرده، مراجعه كنيم. او از امام جماعت حرم ستايش مى‌كند؛ اين فرد كه احمد بن عثمان بن عمر مصرى بوده به سبتى اجاز؛ روايت داده است.

بعيد نيست كه در خلال سفر اين دو سياح، امام جماعت مسجد تغيير يافته و يا عبدرى در صدور نظر و حكم در مورد اين مرد عجله کرده و در مورد همه ابعاد علم و آگاهى وى به ويژه به سبب كوتاهى مدت حضورش در مدينه، اطلاعى نداشته است.

سرانجام، بايد گفت آنچه كه عبدرى در سفر نامه‌اش در مورد حرم نبوى آورده - اگرچه دقتش بر اندازه ابن جبیر نيست - اما داراى اهميتى ويژه است؛ زيرا اين سفرنامه متأخر از آن (ابن جبیر) است و از لابلای آن مى‌توان آنچه پس از بازسازى حرم در آن رخ داده را روشن ساخت. همچنين او به وضعيت حرم، قبل از آتش سوزى ديگرى كه در نيمه آخر شب سيزدهم ماه رمضان ۸۸۶ رخ داده، توجه و تأكيد دارد؛ به ويژه سفرنامه‌هاى كه مورد مطالعه قرار گرفت، اين توجه و عنايت را به اندازه‌اى كه بايد و شايد در اين خصوص نداشته‌اند.

۱- سفرنامه، ص ۲۰۵

۲- خوفه ابوبکر در سمت غرب مسجد قرار داشته است و اکنون نیز کمی داخل ابواب صدیق تابلوی با نام خوفه ابوبکر دیده می‌شود. ابوبکر در این مکان زندگی می‌کرده است مترجم

ص: ۹۶

سفرنامه عبدری در مورد دیگر مساجد مدینه منوره تقریباً خالی از هرگونه توصیف است. جز مسجد قبا که تنها اشاره‌ای به آن دارد. از این اشاره برداشت می‌شود که وی به زیارت مسجد قبا نرفته، بلکه به دیدن آن از دور اکتفا کرده است؛ بگونه‌ای که خود می‌گوید: «و قبا و از مساجد آن شهر است. در سمت شرق که دارای بنا و مئذنه‌هایی است که چشم را خیره می‌سازد»، اما عجیب آن است که در این سخن، وی موقعیت قبا را در شرق ذکر می‌کند، با این که قبا در جنوب مدینه واقع است و این نشان می‌دهد که این سیاح در تعیین سمت‌ها و جهت‌ها دچار پریشانی است و این همان چیزی است که ما پیش از این با آن در باره موقعیت مئذنه مسجد النبی (ص) با آن برخورد کردیم.

عبدری به زیارت مقابر و مشاهد صحابه و صالحین در بقیع اهتمام می‌ورزد؛ به گونه‌ای که برای کاری جز آن بیرون نمی‌رفته است. مشاهدات او در مورد بقیع - چنانکه توصیف می‌کند - چنین است:

«این مقابر دارای بناها و گنبد‌های محکم و بلندی است که محکم‌ترین و شاخص‌ترین آن‌ها به لحاظ بنا، گنبد عثمان بن عفان است که رفیع، وسیع و زیبا است. در کنار آن، گنبد عباس قرار دارد. اما ارتفاع گنبد مالک بن انس به اندازه سینه انسان است و کف آن نیز با سنگریزه پوشیده شده است. بر بالای سر او نیز سنگی را مشاهده کرده که بر روی آن نوشته شده: «امام مالک بن انس رضی الله عنه، در ربیع الأول، سنه ۱۷۹ از دنیا رفت، ولادت او در ربیع الآخر سال ۹۳ بود.» (۱)

این در حالی است که در دو سفرنامه پیشین (سفرنامه ابن جبیر و سبتی) از این موضوع و مشاهده عبدری یاد نشده است و این نشان می‌دهد که او در عصر پس از آن دو در مدینه بوده است. در زیر هر گنبد یا بنا، که عبدری از آن عبور کرده، بیشتر از یک قبر وجود داشته، جز گنبد مالک بن انس که غیر از قبر او، قبر دیگری در آن نبوده است.

بی شک سفر عبدری، اگر چه به هدف ادای فریضه انجام شده، لیکن در کنار آن، به بحث در باره علم هم می‌پردازد؛ مانند سفرنامه سبتی، اما در روش پرداختن به آن، میان آن دو اختلاف است؛ سبتی از شهرهایی که می‌گذشت، اهتمام به ملاقات با اهل علم داشت و از آن‌ها اجازه روایت می‌گرفت، اما عبدری وضعیت علم و علما از شهریاری که عبور می‌کرد را کوتاه و موجز می‌نویسد و عنایتی به افزایش آگاهی در خصوص کسانی که با آن‌ها ملاقات کرده، ندارد. به همین اندازه که بتواند حکم کند آن‌ها اهل علم و معرفت هستند، بسنده می‌کند.

عبدری در توصیف حیات علمی در مدینه منوره، از این رویه و شیوه خارج نمی‌شود و در این خصوص یاد آور می‌شود که در مدینه «به رغم جدیت در تفحص و اصرار بر دریافت و تکرار سؤال در مورد کسی که به علم موصوف است و نه کسی که به تخصصی از تخصص‌های شناخته شده آگاهی دارد» کسی را ندیده است. (۲)

در نگاه عبدری، امام جماعت حرم شریف نبوی دارای علم و آگاهی لازم که بتواند واجبات را ادا کند، نیست و او را به جهل و نا آگاهی توصیف می‌کند و ما ناچاریم در اینجا متذکر شویم که این سیاح در صدور رأی و اندیشه در مورد حیات علمی در مدینه و دیگر شهرهایی که از آن عبور کرده، نه هدفی برای سرزنش کردن داشته و نه از روی هوای نفس بوده، بلکه او به عوامل و دلایلی استناد می‌کند که پیش از این در باره ویژگی‌های این سیاح گفتیم که شاید مهم‌ترین آن، وسعت آگاهی و علم او است که وی آگاهی‌های دیگران را با آن می‌سنجد و مقایسه می‌کند و از کسانی که فاقد آن هستند، سخن می‌گوید.

ما معتقد نیستیم که حیات علمی فعال در مدینه منوره که سبتی در سفرنامه‌اش توصیف کرده، رو به افول بوده و به سوی جهل و نادانی می‌رفته است. آنچه که ترجیح دارد این است که عبدری پس از وصف حیات علمی مدینه، این نکته را یاد آور می‌شود که در حرم با یکی از همسایگان و مجاوران آن

۱- سفرنامه، ص ۲۰۴

۲- سفرنامه، ص ۲۰۶

ص: ۹۷

دیداری داشته که نامش عقیف الدین ابو محمد عبدالسلام بن محمد بن مزروع بصری خرما فروش بوده و او چنانکه شیخ حسن الهیته توصیف می‌کند، معاشرتی نیکو دارد؛ او «در سرزمین‌ها سفر کرده و از شیوخ روایت شنیده و سرانجام در مدینه سکنی گزیده است.» (۱) عبدری نیز از وی در خواست اجازه روایت کرده و او نیز به چه از وی روایت کند، اجازه داده است. این بصری از همان علمای مدینه است که سببی در گذشته با او دیدار داشته و شرح حال او را در سفرنامه‌اش (که از سفرنامه عبدری ۴ سال فاصله زمانی دارد) نگاشته است.

نکته دیگری از این سیاح نمی‌یابیم که بخواهیم در توصیف حیات علمی مدینه به آن اشاره کنیم جز این که او دو روز بیشتر در مدینه نمانده است. چنانکه خودش در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «و این مدتی بسیار کوتاه است که نمی‌توان در مورد چیزی حکمی صادر کرد.»

عبدری در حجاز قصیده‌ای در مدح پیامبر خدا (ص) سروده و به گفته خودش، آن را از شیخ عقیف الدین که پیشتر از آن سخن گفته شد، شنیده است. کسان دیگری هم آن را از شیخ عقیف الدین شنیده و ثبت کرده‌اند و شیخ نیز به خط خود به آنان اجازه داده است. این قصیده از ۱۴۲ بیت دلنشین و شیرین و آسان فراهم شده و در آن پیچیدگی نیست و از الفاظ غریب و مهجور بهره نگرفته است. می‌توانیم آن را به سه بخش تقسیم کنیم:

اولین بخش آن، که کوتاهترین است، توجیهاً و نصایحی است که سفرنامه‌نویس برای خوانندگانش فراهم ساخته که آنان را تشویق می‌کند فرصت‌ها را غنیمت بشمارند و دامن خود برچینند (آستین بالا زنند) برای رسیدن به ثواب مسافرت به مکه مکرمه و مدینه منوره.

بخش دوم اختصاص به مکه مکرمه و اعمالی یافته که باید یک حاجی در آنجا انجام دهد؛ یعنی مختصری از مناسک حج. و قسمت سوم یا آخرین آن، که طولانی‌ترین قسمت‌ها است، سخن کوتاهی دارد از مدینه منوره، و طیبه، معهد الأجاب، ربع المصطفی و سپس به مدح و ستایش پیامبر خدا (ص) می‌پردازد و آن را با سخن از نبوت پیامبر (ص) که عیسی (ع) و نیز منادیان در عصر جاهلیت آن را فریاد زدند و کاهنان و رهبانان به آن خبر داده‌اند جلا می‌دهد. او در مورد آن حضرت اینگونه سروده است:

«زبان از ادای حق او قاصر است، اگر چه به طور خستگی ناپذیر و با کوشش تمام، هر چه می‌تواند در آن مورد بگوید.

پس به اندازه خود برای او بگو، نه به اندازه کمالش و صحیفه عشق و دل‌باختگی را بر افراز که هرگز آن را نمی‌توان انکار کرد.» از این قصیده می‌توان فهمید که عبدری خود را آماده سکونت و مجاورت در مدینه کرده و در مورد آن می‌اندیشد؛ بگونه‌ای که در شعر خود خیال مهاجرت و منزل‌گزینی در آنجا را در سر می‌پروراند و خود را برای رویارو شدن با آن مهیا می‌سازد.

«در نیت من است که اگر در این راه همراهی نشوم، بر آن به تنهایی صبر خواهم کرد و سوگند می‌خورم که در مورد تو تسلیم نشوم.»

معلوم می‌شود اموری بر سکونت او در مدینه مانع است که مهمترین آن‌ها؛ چنانکه از قصیده‌اش پیدا است، فرزندان کوچکش هستند که به آن‌ها علاقه بسیار دارد و آنان وی را تشویق به بازگشت به سوی خود می‌کردند. عبدری این امر را در قالب ابیاتی برای پدرش بیان می‌کند. روح انسانی او، وی را از این که دیگران بر ضعف او آگاهی یابند، شرمسار نمی‌کند. او می‌گوید.

«اگر موانعی که تقدیر رقم زده است نبود و کودکانی که بر ایشان نزد هر نغمه سرا و سراینده خوش آواز می‌گریم.

من آنان را در غربتی رها کرده‌ام و گریه‌ام برای آنان است که هر شاخه تازه جوانه زده و نازکی (دل لطیفی) را می‌سوزاند. درجایی رها کردم که آخرین نقطه غرب (مغرب) است که در پس آن جز تلاطم امواج دریا و کف چیز دیگری نیست.»

۱- سفرنامه، ص ۲۰۷

ص: ۹۸

و این سیاح به خود تسلیت می‌گوید- و اگر نتواند به نزد فرزند کوچکش باز گردد- باقی‌مانده عمرش را پایان یافته می‌بیند.
«علاقه و شوقم به تو و یاد تو پیوسته است؛ در روز روشن و هنگامی که بال‌های شب رو به خاکستری و سیاهی می‌رود.»

درباره سفرنامه حج منصور

سفر هفت ماهه مسافر امیرزاده تبریزی ما به حج طی سال ۱۲۸۵-۱۲۸۶ قمری، گزارشی است شگفت و تفصیلی با تجربه‌ها و داده‌های فراوان در باره بسیاری از آن چیزهایی که وی در این سفر طولانی و پرمخاطره مشاهده کرده است. قبل از هر چیز مطالب کوتاهی را که در باره مؤلف می‌دانیم، خدمت دوستداران ارائه دهیم.

آنچه بر اساس این کتاب در باره نویسنده می‌دانیم، چندان زیاد نیست، اما به هر روی حکایت از آن دارد که مردی است فرهیخته و در عین حال عاشق پیشه که زندگی را در دو رویه مادی و معنوی آن تجربه کرده و از این که در بُعد مادی آن راه خطا هم برود، دست کم در لفظ و کلام چندان ابایی نداشته است. با این حال، فردی است پایبند به شریعت، همزمان علاقه مند به اهل بیت (ع)، و این که پس از فراهم شدن زمینه برای انجام فریضه حج، به رغم همه دشواری‌ها عازم این سفر شده است.

نام وی یعقوب است، اما در غالب موارد، در این کتاب از عنوان «منصور» استفاده کرده است. این در حالی است که نام یعقوب تنها دوبار در کتاب آمده است. یک بار در مقدمه کتاب که گوید: «این یعقوب کنعان محبت و حیران وادی حیرت و خریدار یوسف مصر ملاحظت را با سرکار نواب والا امیرزاده اکرم و اعظم حاجی محمد طاهر میرزا با خودشان همسفر فرمودند».

شاید به تنهایی، از این عبارت نتوان حدس زد که نام واقعی او همین یعقوب است، اما اشارت دیگر او در همین کتاب ما را در این باره به یقین می‌رساند. زمانی که با کشتی از اسلامبول عازم بیروت است، می‌نویسد: «و من هم اغلب اوقات مشغول نوشتن همین احوالات بودم. پاره ای وقت یکی از آن‌ها- همسفران ناشناس از اهل کشتی- سؤال می‌کرد که یعقوب افندی، چه می‌نویسی؟»

اما صریح‌تر از همه یادداشتی در صفحه پایانی نسخه است که اطلاعات بیشتری درباره نویسنده به دست می‌دهد و در آنجا تصریح به نام یعقوب برای نویسنده می‌شود. این یادداشت را پسر مؤلف، درست در زمان وفات مؤلف نوشته و به همین دلیل تاریخ درگذشت وی را هم در آن می‌توان یافت. این بهترین غنیمت برای ماست. یادداشت مزبور توسط یوسف بن یعقوب، یعنی فرزند مؤلف نوشته شده است. متن یادداشت این است: وفات مرحوم مغفور حضرت قبله گاهی حاجی یعقوب میرزا- طاب ثراه- که مؤلف این کتاب سفرنامه هستند، در یوم سه شنبه ۱۹ شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و سیصد و بیست و هفت هجری ۱۳۲۷ که روح مبارکش به جنات فرودس شتافت. خداوند بحقّ خامس آل عبا غریق رحمتش فرماید. به جهت ضبط تاریخ تحریر نمود یوسف بن یعقوب- غفر الله [له]- در قریه خروان که به جهت حمل جنازه مرحوم واقع شده بود. دیروز که شنبه ۱۶ جمادی الاوّل [الاولی] باشد به شهر تبریز حمل شده. اللهم بلغ بلاغا حسن.

تفاوت این دو تاریخ فقط می‌تواند حاکی از این باشد که بین دفن و انتقال به تبریز ۲۸ روز فاصله شده که امری غیر عادی اما با سنت قدیمی به امانت سپردن میت به دلیلی خاص در نقطه‌ای و پس از آن انتقال به محل اصلی است، سازگار می‌نماید. این در صورتی است که اشتباه دیگری در این یادداشت رخ نداده باشد.

از نام یعقوب که بگذریم، مؤلف دهها بار در کتاب از «منصور» به عنوان نویسنده کتاب یاد کرده است. در جایی می‌نویسد: «بعد از آن که جابجا شدیم سرکار نواب حاجی امیرزاده و بنده منصور به خیال حَمَام افتاده رفتیم».

به نظر می‌رسد که این عنوان، تخلصی است که نویسنده که شاعر نیز بوده، برای خود برگزیده است. این مطلب که منصور تخلص نویسنده باشد، در یکی از یادداشت‌های پایانی کتاب هم آمده است. خود او در شعری که در این کتاب آمده است چنین می‌سراید:

ص: ۱۰۱

جان منصورت فدایت یا علی از تو خواهم یک شفاعت یا علی

این تخلص باید مورد علاقه وی بوده باشد، زیرا وی نام این سفرنامه را نیز حجه المنصور گذاشته است. این نکته را از جای دیگری هم می‌توان دریافت و آن این که وقتی نویسنده پس از نگارش گزارش روزانه و زمانی که سر بر بالین می‌گذارد، می‌نویسد: «چون شب بر سر دست آمد، منصور لب از گفتار فرو بست». در بحث از همراهان اشارتی خواهد آمد که نویسنده خود از امیرزادگان بوده است.

همراهان

در این سفر، به نام چندین نفر به عنوان همراهان نویسنده بر می‌خوریم؛ اما آنچه مهم است نکته‌ای است که وی در مقدمه بیان کرده و طی آن پس از دعای به ناصرالدین شاه و یاد از ولیعهد، یعنی مظفر میرزا که در تبریز بوده، از مؤید الدوله به عنوان صاحب اختیاری کل آذربایجان یاد کرده و می‌نویسد: سرکار اشرف و ارفع و امجد والا نواب مؤید الدوله از جانب حضرت ظلّ الهی به صاحب اختیاری کلّ مملکت آذربایجان سرافراز و مفتخر شدند و قاطبه اهل آذربایجان، علی‌الخصوص اهل تبریز از حکمرانی آن وجود مبارک خرسند و مسرور بودند. ... خیال سرکار نواب عالی که با سرکار مؤیدالدوله از یک صدف، دو رخشانده گوهرند و از یک برج، دو تابنده اخترند، به زیارت بیت الله الحرام و مستفیض شدن به پای بوسی جناب سید الانام والائمه بقیع - علیهم صلوات الله الملك العلماء - قرار گرفت و این یعقوب کنعان محبت و حیران وادی حیرت و خریدار یوسف مصر ملاحظت را با سرکار نواب والا امیرزاده اکرم و اعظم حاجی محمد طاهر میرزا با خودشان همسفر فرمودند.

طهماسب میرزا مؤید الدوله فرزند دوم محمدعلی میرزای دولت‌شاه که پس از فوت پدر در دستگاه عموی خود عباس میرزا به خدمت پرداخت و عموی او را داماد خود ساخت، (۱) از رجال مهم قاجاری است که علاوه بر آن که زمانی والی خراسان و فارس بود، روزگاری هم پیشکاری آذربایجان را داشت و در درازای عمر خود صاحب ده‌ها منصب دیگر نیز بود (۲) و به قول اعتمادالسلطنه «از فحول فضلاى ایل جلیل قاجار و در سیر و ادب و اخبار عجم و عرب یگانه روزگار بود». (۳) کتابی در فقه با نام فقه مؤیدی یا فقه طهماسبی داشته است. (۴) وی در سال ۱۲۹۷ در گذشت. (۵)

بنابر این، در این سفر خواهر مؤید الدوله، و فرزند او امیرزاده حاجی محمد طاهر میرزا حضور داشته و مؤلف ما هم که از همین خانواده است، در این سفر آنان را همراهی می‌کرده است. به هر روی آنچه مسلم است، این که در این کاروان چندتن از شاهزادگان قاجاری مقیم تبریز بوده‌اند. نویسنده به طور مرتب و در طول کتاب، از محمدطاهر میرزا به عنوان امیرزاده یاد کرده است. آنچه هست این که بنا به دلایلی که بر ما معلوم نیست، نویسنده در مقایسه با موقعیت امیرزاده محمد طاهر در حاشیه بوده و کارهای عمومی سفر بر عهده وی بوده است.

در مسیر بیروت به دمشق، و بعد از آن تا ایران، نام صدرالدوله هم به میان می‌آید که او نیز از شخصیت‌های تبریزی و علی‌الاصول قاجاری است و در شام هم به عنوان شاهزاده از او استقبال می‌شود. همراهی وی سبب خوشحالی مسافر ما و دیگران شده است. آنان از دمشق تا مکه و سپس در بازگشت در یک کاروان و همسفر هستند و نویسنده هر از چندی از صدرالدوله یاد می‌کند. هرچه هست موقعیت وی به عنوان یک شاهزاده در کاروان عجم محترم است. در جایی از سفرنامه چنین بر می‌آید که نویسنده ما برادر صدرالدوله است. در آنجا وی ابراز می‌کند که خودش را طی روزها به شخصی به وی علاقه داشته شناسانده است اما بعد از هیجده روز کسی از شامیان به آن شخص وی را شناسانده است. شخص مورد نظر به یعقوب میرزای ما می‌گوید: «این چند روز خودت را چرا بر من شناسانیدی ... تو برادر افندی عجم هستی که بر شام آمده است، چرا پوشیده می‌داری». نویسنده از روی

- ۱- المآثر و الآثار: ۵۳۴
- ۲- همان: ۱۰۷۰
- ۳- همان: ۲۵۸. پیشکاری وی در آذربایجان از سال ۱۲۸۱ بوده است. همان: ۴۵۱
- ۴- همان: ۵۳۵
- ۵- در باره او بنگرید: تذکره خاوری فضل الله حسینی شیرازی، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۷۹ ش صص ۹۶-۹۷ و شرح حال خودنوشت مؤید الدوله را بنگرید: مرآت البلدان چاپ دانشگاه تهران صص ۲۴۲۱-۲۴۲۶

ص: ۱۰۲

مصلحت انکار می‌کند. بر این اساس، وی برادر صدرالدوله است، گرچه قرینه دیگری در این کتاب بر آن نیست. حاجی میری خان یا حاج میرخان از همراهان صدرالدوله است که در دمشق به جمع همراهان مسافر ما می‌پردازد و یعقوب میرزا در ایامی که در مکه هستند، در کنار حجر اسماعیل با او عقد اخوت می‌خواند و از آن پس از وی با عنوان حاج داداش یاد می‌کند. جایی هم در طواف می‌نویسد: «به جهت جمیع دوستان و برادران در همان ساعت هفت مرتبه طواف کردیم و دست بر دست حاجی داداشم بود که طواف تمام کردیم». نام‌های حاجی میرزا جبار تبریزی و حاجی ستار هم به عنوان دوستان و همسفران در کتاب آمده است. در کاروان شام، جمع ایرانیان فراوان بوده و همسفران تبریزی زیاد بوده‌اند.

هرچه هست همراهان نویسنده ما یک جمع چند نفری از امیرزادگان قاجاری‌اند و چنین به نظر می‌رسد که نویسنده ما هم گرچه از همین خاندان است، اما او را همراه امیرزاده و نواب عالیه کرده‌اند تا کارهای آن‌ها را سروسامان دهد. باید به این مطالب افزود که در یکی از یادداشت‌ها یا تقریظهایی که در پایان کتاب آمده از مؤلف و اثر او یعنی همین سفرنامه با این تعبیر یاد شده است که: «امیرزاده حاجی یعقوب میرزا، سحر نوشته‌اند». این بهترین شاهد است بر این که نویسنده نیز امیرزاده بوده است.

اهداف نگارش و ویژگی‌های سفرنامه

چرا مؤلف این سفرنامه را نوشته است؟ این نکته‌ای است که وی در آغاز کتاب به آن پاسخ داده است. ماجرا از این قرار است که دوستی از وی خواهش کرده است تا وی احوالات سفر مکه را بنویسد. او نیز خواسته وی را اجابت کرده و در نتیجه این اثر را نوشته است. از این شخص به عنوان «جوان» یاد کرده، اما نام وی را نیاورده است. شرحی که خودش در این باره نوشته، در باره اهداف نگارش این کتاب گویاست: «چون در سر هر منزلها خطاب به جوان می‌شود، دلیلش این است که رفیقی از رفقای تبریز، از بنده، احوالات سفر مکه معظمه را خواهش کرده بود که هرچه از عجایب منازل و سرگذشت خودتان باشد نوشته بیاور که ما هم کم و بیش از احوال دُول خارجه و بَر و بحر باخبر باشیم، و بنده هم به قوه خود هرچه توانستم از مشاهدات به مقام تحریر آوردم. استدعا دارم از دوستان و از مطالعه کنندگان این کتاب که از بی معنی و نامربوط بودن عبارتش عفو فرمایند و بعد از خواندن از نامربوطی کلمات و مکرر بودن عبارات، سرزنش نفرمایند. به جهت آن که این بنده حقیر را، همه می‌دانند که از سواد چندان بهره ندارم و با وجود این هفت ماه و هفت روز در سفر بَر و بحر بوده و همه خدمت مسافران خودمان در ذمه گرفته از منزل گرفتن و منزل رفتن و بار بستن و گشادن و با اهل روس و ترک و عرب سؤال و جواب کردن و بلیت واپور و شمندفر و کاروس و دیگران گرفتن و با زحمت فورتنه [فرتنه] واپور کشیدن و لخت و سر و پا برهنه در بیابان عربستان در میان خار مغیلان با آن شدت گرما و تماشای شهرهای نایده را کردن و احوالات را خوب نوشتن، کاری است زیاد مشکل. در این صورت باید مطالعه کنندگان عفو و اغماض فرمایند و بلکه این کتاب را بر بنده با همه این عوارضات کرامت قرار دهند».

رعایت نوعی سبک داستان گویی هزار و یک شب در این سفرنامه جالب توجه است. او کتاب را بسان داستان‌های کهن مانند قصه‌های امیر ارسلان رومی و هزار و یک شب نوشته و به همین دلیل فصل‌بندی خود را چنین قرار داده است که پس از فرارسیدن شب، داستان آن روز تمام شده و با عبارتی خاص دنباله‌مطلب را به فردا موکول می‌کند. آن عبارت که در پایان هر بند می‌آورد،

این است: چون

ص: ۱۰۳

شب بر سر دست برآمد، منصور لب از گفتار (یا: داستان) فرو بست. پس از آن مجدداً از طلوع خورشید و برآمدن آفتاب عالمتاب سخن گفته و رشته سخن را آغاز می‌کند.

در آغاز هر بند کتاب، پس از جمله «چون شب بر سر دست برآمد...» خطاب «بدان ای جوان» دارد. این جمله اشاره به همان مطلب پیشگفته از مقدمه خود اوست. این که این جوان نام کیست، روشن نیست. تنها در یکی از آخرین عبارات کتاب در باره مستقبلین گوید: «باری با هزاران زحمت و نظرهای زیاد به سلامتی بیرون آمدیم... از دور می‌دیدم که سرکاران با جناب جوان تشریف می‌آورند. چون نزدیک شده دست بوسی و روی بوسی به‌جا آوردیم و سرکاران به خدمت سرکار نواب عالیّه مشرف شدند».

سفرنامه حج منصور، دارای سبک و ویژگی‌های خاصی است که در درجه نخست به طبع و طبیعت مؤلف و در ثانی به توانایی‌های او در به تصویر کشیدن اوضاع و احوال و همین‌طور حرّیت او در نگارش و ثبت اوضاع و احوال و در نهایت به قلم طنزگونه او باز می‌گردد. از طبع او می‌توان به خوشگل پسندی‌اش در همه چیز اشاره کرد. او گل و بلبل و چمن را البته در کنار نگار می‌پسندد و بنابراین هر جا از طبیعت و آدمیان و جز آن زیبایی می‌بیند، گزارش کرده و دلبستگی خود را نشان می‌دهد.

او در وصف اطراف دقیق و در یاد از جزئیات مقید است. اما حرّیت وی از قلمش آشکار است و به رغم آن که بسا در مواردی کوتاه آمده، اما تقید اخلاقی بالایی که مانع از ثبت برخی از لحظات یا حالات باشد ندارد. به عکس، در مواردی، عبارات رکیک دارد که الزاماً و اخلاقاً می‌بایست آن‌ها را از کتاب حذف می‌کردیم. وی دوستی با نام وهیت در تبریز داشته که همه جا از او یاد می‌کند و سرسپردگی دل خویش را به او پنهان نمی‌دارد. در یکی از یادداشت‌های پایان کتاب که به قلم شخص دیگری است، آمده است که مقصود از وهیت، تیهو است. شگفت آن که در آن یادداشت‌ها آمده است که نام محبوب دیگر او یخچال است و یادداشت‌نویسان هم که معاصر او هستند، در یافتن مصداق آن در مانده‌اند. هرچه هست وی دلبستگی زیادی به عیش و نوش دارد و هر کجا دار و درخت و سبزی و خرمی می‌بیند؛ به یاد دوستانش افتاده، از این که در آنجا نگاری وجود ندارد، ابراز تأسف می‌کند.

این عیش و نوش گاه شکل بدی و زشتی به خود می‌گیرد، به طوری که خود او نیز اظهار نگرانی می‌کند، اما دست بردار نیست و قلم در دستش می‌لغزد. او نیز توجه دارد که راه استانبول برای حجاجی که از مسیر شمال غرب ایران عازم تفلیس و سپس استانبول می‌شدند و طبعاً اقامت و گردش در این شهرها چندین روز به طول می‌انجامد، راهی هوسناک بود. خود او می‌نویسد: «خلاصه آن شب را با صدای ساز و نقاره و با عیش ایشان به‌سر بردیم و آن شب را با خود می‌گفتم: عجب حاجی شده به مکه می‌رویم که در سر پا ایستاده تشر [شور] می‌زنم و به جای آب، کاغذ به کار می‌بریم و در مجلس شراب خوران فرنگی به عیش و نوش مشغول هستیم، و لیکن آن چه من دانستم، هر کس که اراده مکه رفتن دارد باید از این راه نیاید که این راه از برای عیش و نوش کردن خوبست نه از برای حاجی شدن». جای دیگری هم پس از هرز گفتن می‌افزاید: «منصور! بس است هرزه گفتن، آخر به مکه می‌روی».

مهم‌ترین نکته آن است که وی به حج می‌رود و به خصوص زمان رفتن، وقتی در استانبول است، گرفتار ماه رمضان است، و همین تا اندازه‌ای او را از انجام و اندیشه درباره کارهای خلاف مقید می‌کند، اما حتی این شرایط نیز زبان و قلم او را از اظهار برخی از موارد متوقف نمی‌کند.

در مقابل، عشق او به اهل بیت (ع) سبب می‌شود تا در شام که از آن به «شام خراب» یاد می‌کند، به شدت تحت تأثیر قرار گرفته و پس از سرودن اشعاری درباره غربت اسیران کربلا، احساس خود را اینچنین نشان دهد: شرح غم عیال علی در خراب شام/ تا روز

رستخیز نخواهد شدن تمام/ این در کجا

ص: ۱۰۴

رواست یزید ستم شعار/ در تخت زر به غرفه زرین کند مقام/ اما عزیز فاطمه را قوم بی حیا/ در شام برکشند به بازار چون غلام.
چه کنم و چه بگویم از آن روزی که وارد شام شده تا به آن روزی که از شام بیرون شدیم، دلگیر و محزون بودیم و حالت حرف زدن به همدیگر نداشتیم».

جای دیگری هم وقتی استقبال مردم شام را از محمل شریف می‌بیند و شاهد حضور یکپارچه آنان با زیور و زینت بوده می‌نویسد: «همه زنان اهل شام از خرد و بزرگ به یک دفعه بر زدن ساز و دایره و هلله عرب کنان مشغول شدند. چنان غلغله آن روز برپا کردند که گوش فلک را کر کردند. در آن حال، بر اهل عجم یک حالتی روی داده که از آه و ناله ایشان زمین و آسمان به لرزه درآمده که آه و اوویلا- و خاک عالم بر فرق شیعیان یا حسین که این همان شام خراب شده است که اهل بیت تو را وارد اینجا کردند و از همین کوچه که می‌آوردند و این اهل بی‌شرم بی‌حیا، این طور عیش و شادی می‌کردن. آه اوویلا که این پدر سوخته‌ها در آن ساعت که خاک بر فرق ما کردند. لعنت الله علی القوم الظالمین».

به هر روی نباید از انصاف گذشت که در مواردی هم که به جد یا هزل، به مباحث غیراخلاقی می‌پردازد، اطلاعات جالبی درباره تاریخ اجتماعی نواحی مورد بحث به دست می‌دهد که کمتر در مآخذ دیگر می‌توان از آن‌ها سراغ گرفت. به طور کلی حریت او، جدای از این قبیل مسائل، سبب شده است تا وی به راحتی مکنونات قلبی خود یا آنچه را که از دیگران در می‌یابد، با سادگی و صراحت بیان کند. این وضعیت، برای خواننده که بی‌پرده با روایات و ذهنیات اشخاص مواجه می‌شود، شرایط مساعدی را پدید آورده او را مشتاق به خواندن می‌کند. طبیعی است که ما نمی‌توانستیم این مطالب را در متن حاضر حفظ کنیم.

هدف دیگر وی، در اختیار گذاشتن برخی از تجربه‌ها در این سفر است آن گونه که مطالعه کنندگان بتوانند از تجارب وی استفاده کنند. برای مثال یک جا که در خریدن بلیط، کلاه بر سر وی رفته است می‌نویسد: «این احوالات را در این جا داشته باش؛ دو کلمه از احوالات بلیت گذشته قرآنتینه به عرض رسانم که بر دوستان مخفی نماند، چنان که ما را فریب دادند، آن‌ها فریب نخورند».

وی پس از ارائه شرحی در این باره باز تأکید می‌کند که: جهت نوشتن این احوالات این بود، کسانی که به آن‌جا برسند، ان‌شاءالله دانسته باشند و پول مفت را نداده، بلیت بی‌معنی را نگیرند.

در باره راه دریا و مشکلات آن هم تجربه‌هایی را در اختیار می‌گذارد: «اما بنده که منصور است، در روی نیم تخت دراز شده، بر قی کرده گان قاتی نبودم، ولی احوالم زیاد دیگرگون بود. طاقت حرکت نداشتم. همان طور دراز کشیده بر احوال قی کننده گان تماشا می‌کردم. گاهی بر احوالشان خنده و گاه ناله می‌کردم و لعنت زیاد بر آن کسان می‌کردم که به عزم مکه از این راه بیایند و بروند، چرا که زحمت زیاد و تلف شدن مال و جان هست، و علاوه بر اینها نجس بلکه نجس اندر نجس خواهد شد. اگر کسی گوید در باب نجس نشدن که من چنان خود را داری می‌کنم که نجس نشوم، این نخواهد شد. شما را به خدا در این حالت قی، کسی می‌تواند که خودداری کند؟ بشنو و باور مکن که ما بر این دام افتادیم. آنچه بایست کردیم، دیدیم، اما زیان کردیم».

نگارش طنز آمیز

نکته دیگر، قلم طنز آمیز اوست که در این زمینه ید طولایی دارد. در واقع، به رغم آن که نویسنده در نگارش این اثر می‌کوشد تا به طور دقیق و بدون افراط به ثبت مشاهداتش بپردازد، در عین حال از طنزگویی ابایی نداشته و ارائه انواع و اقسام عبارات، لبخند را روی لبان خواننده، منقش می‌کند. برای مثال وقتی امیرزاده او در تفلیس با دو دختر فرنگی به فرانسه گفت‌وگو می‌کند (و نویسنده ما فرانسه نمی‌داند) تا ترتیب تلگراف به تبریز را بدهد، چنین می‌نویسد: «خلاصه بعد از ساعتی، سرکار بر بنده

ص: ۱۰۵

فرمودند که من قیمت را حرف زده تمام کردم. پنج منات شده، در آور و به دختره بده. ولی من ندانستم که قیمت تلگراف تمام شده یا قیمت دختره». این قبیل شوخی با امیرزاده در چند جای دیگر هم وجود دارد و به نظر می‌رسد وی بر آن است تا شوخی و جدی را در هم بیامیزد.

همچنین درباره وضعیت سختی که در دریا گرفتار آن شده است، می‌نویسد: «تا این حالت را از دریا مشاهده کرده، دست از جان عزیز شسته، از عمر خود ناامید گشتم. دست تأسف به هم سفته با خود گفتم: دیدی اجل چگونه مرا کشیده، کفن بر سینه ماهیان ساخت. یک آه از سینه پردرد کشیدم که از دود آه من، دریا سیاه گشته، همان آه من است که رنگ دریا را سیاه کرده، نامش دریای سیاه مانده. خلاصه بعد از آه پر درد با ناله حزین گفتم که چگونه از روی دوستان و یاران و از وطن دور شده، در دریای سیاه در سینه ماهیان منزل کردیم و حالت خود را بر باد صبا گفتم که این احوال را بر خاک تبریز برسان». زمانی که به خاطر طوفان دریا و فرته شدید، کشتی از حرکت باز ایستاده، به ساحل شهر پوتی بازگشته و پیاده می‌شوند، وی مصمم می‌شود تا به تبریز برگردد. در این هنگام قصد رفتن به تلگراف خانه کرده و بنای آن دارد تا به اقوام و آشنایان در تبریز پیغام دهد که «حاجی پوتی» شده و برگشته است!

به هر روی از این قبیل تعابیر طنزآمیز فراوان است.

زمان نگارش متن

کسانی که در طول سفر، سفرنامه می‌نویسند، از دشواری آن بلکه دشواری‌های آن آگاهند. به جز توانایی بر نوشتن، پیدا کردن فرصت، درک درست از آنچه ثبت کردنی است، و داشتن حوصله از لوازم کار است، این به جز آن است که شخص باید از حداقل سواد و علمیت برای چنین نگارشی برخوردار باشد. نویسنده ما به این نکات واقف است و با توجه به این که مسؤلیت فراهم کردن امور کلی سفر به عهده او بوده و با اشاره به کم سوادی خود- طبعاً از روی تواضع- در مقدمه کتاب اعتذار خویش را مطرح کرده و می‌نویسد: «این بنده حقیر را همه می‌دانند که از سواد چندان بهره ندارم و با وجود این هفت ماه و هفت روز در سفر بر و بحر بوده و همه خدمت مسافران خودمان در ذمه گرفته، از منزل گرفتن و منزل رفتن و بار بستن و گشادن و با اهل روس و ترک و عرب سؤال و جواب کردن و بلیت واپور و شمندفر و کاروس و دیگران گرفتن و با زحمت فورتنه [فرتنه] واپور کشیدن و لُخت و سر و پا برهنه در بیابان عربستان در میان خار مغیلان با آن شدت گرما و تماشای شهرهای نادیده را کردن و احوالات را خوب نوشتن، کاری است زیاد مشکل. در این صورت باید مطالعه کنندگان عفو و اغماض فرمایند و بلکه این کتاب را بر بنده با همه این عوارضات کرامت قرار دهند».

نگارش این اثر در دو مرحله انجام شده است. مایه اصلی و اساسی کتاب که شامل بخش اعظم آن می‌شود، مطالبی است که وی در طول سفر و در هر فرصت مناسب، نوشته است. اما بخش دیگر که به نظر می‌رسد پس از بازگشت تنظیم شده، به موارد محدودی باز می‌گردد که وی به جمع بندی پرداخته و نکات کلی را یادآور شده است.

درباره بخش اول که نگارش سفرنامه در زمان سفر است، شواهد فراوانی داریم و آن‌ها مواردی است که خود وی به آن‌ها تصریح می‌کند. «خلاصه یک ساعت به غروب مانده بود که من در بیرون پوست نشسته بودم. از احوال خود به تحریر می‌آوردم که ناگاه صدای شیپوری به گوشم رسید». «نیم ساعت که خلاص می‌شدم که چند کلمه از احوالات راه به تحریر می‌آوردم».

در جای دیگر زمانی که در کشتی بوده، با اشاره به برهم خوردن وضع دریا می‌نویسد: «اول کاغذ قلمدان برداشته مشغول احوالات نوشتن بودم که براقوت نیم ساعت راه رفته که وارد دریا شد، تا وارد

ص: ۱۰۶

شدن دریا، احوال‌ها را دیگرگون کرده. من در خود ملاحظه سرگیجی کرده، کاغذ و قلمدان را بر جیب نگذاشته بودم که کم مانده بود بی حال شوم».

وی در طول مسیر به ویژه وقتی در کشتی بوده، مشغول نگارش بوده است. در کشتی همراه چند نفر غریبه در جایی از کشتی بوده‌اند و او مشغول نوشتن بوده است: «خلاصه چه دردسر دهم. این پنج نفر از ما دست نکشیده، شب و روز آمده صحبت می‌کردند و ناهار گرفته می‌خوردند. و من هم اغلب اوقات مشغول نوشتن همین احوالات بودم. پاره ای وقت یکی از آن‌ها سؤال می‌کرد که یعقوب افندی [اسم مؤلف] چه می‌نویسی؟ کربلایی ابراهیم هم که با ما بود، جواب می‌داد که این ملای بزرگ ماست. دعا می‌نویسد. هر شب خوانده می‌داند که هوا چگونه خواهد شد. باران یا برف خواهد بارید یا نه. با این جواب ساکت شده تماشا می‌کرد!»

در جای دیگر می‌نویسد: «و این چند ساعت که در کنار قمرز ساکن بود، ساعت به ساعت فرته دریا زیادتر می‌شد و واپور حرکت بد و زیاد می‌کرد. و لیکن این حرکت واپور بر احوال من اثری نکرده و با وجود این همه حرکت، من مشغول نوشتن همین احوالات شدم و می‌نوشتم. چندان احوال دیگرگون نبود که مانع از نوشتن شود».

زمانی که کاروان برای چند ساعت در جایی توقف می‌کند وی قلم و کاغذ را در دست می‌گیرد و شروع به نگارش می‌کند: «خلاصه من هم آن چند ساعت را غنیمت دانسته، چراغی روشن کرده مشغول چای خوردن و نوشتن این حکایت‌ها شدم. چون نیم ساعت به دست مانده بود که توپ کوچ را انداختند، چادرچی‌ها مثل شیاطین پیدا شده، چادرها را جمع نمودند. و در جای دیگر: «دو ساعت به غروب مانده بود باز من مشغول بر نوشتن این حکایت بودم که یک دفعه از طرف بیابان صدای شنلیک [کذا] تفنگ‌ها برآمده که من تا کتابت را جمع کردم و بیرون آمدم، یک گلوله تفنگ در پهلو چادر ما به زمین خورده». «خلاصه در آنجا فرود آمده، چایی و ناهار خورده شد. قدری خواب کردند، اما بنده نشسته مشغول نوشتن این احوالات شدم تا آن که یک ساعت به غروب مانده، بارها از آن منزل بسته، روی بر جده کرده، آمدم».

ثبت شگفتی‌ها

نویسنده علاقه زیادی به ثبت شگفتی‌هایی دارد که مشاهده می‌کند و بنابر این علاقمند است تا خواننده را در جریان کامل آنچه می‌بیند بگذارد. به همین دلیل وصف‌های او ریز و دقیق است و معمولاً از این که نمی‌تواند با قلم آنچه را از شگفتی‌ها دیده وصف کند، اظهار تأسف کرده و بارها و بارها می‌گوید که تنها با دیدن امکان درک اهمیت و زیبایی فلان چیز وجود دارد و با قلم امکان آن وجود ندارد. درباره خانه‌های تفلیس می‌نویسد:

«و دیگر چندی هم از طرح و ترکیب بازار و خانه هاشان بنویسیم. اگر چه به نوشتن نمی‌توانم فهماند، باید با چشم دید و فهمید ولیکن چیزی می‌نویسم تا چیزی دستگیر شود یا نه». و در باره کشتی هم پس از وصف مفصل می‌نویسد: «خلاصه احوالات کشتی را اگر بخواهم بنویسم، زیاد دردسر دارد و در آخر چیزی دستگیر نخواهد شد، مگر آن که با چشم خود شخص ببیند. در قوه من سهل است که در قوه هیچ صاحب تصنیف نیست که احوالات کشتی واپور را طوری بنویسد که آدم از خواندن چیزی فهمیده و ساکت بشود. باید با چشم دید و فهمید».

در جریان وصف مسجد ایاصوفیای استانبول می‌نویسد: «جمیع دیوارش از سنگ سوماق [سماق] است و خود مسجد دو مرتبه است و زیاد بلند و هرچه در وصف او عرض کنم، غلط است و نمی‌توانم از وصف او گفت. در این خصوص لابد مانده عکسش را گرفتم که بلکه از عکس او چیزی فهمیده

ص: ۱۰۷

شود». همان جا به شرح وصف سنگ شگفتی می‌پردازد که بیرون مسجد ایاصوفیا بوده است و علاوه بر وصف، شکل آن را هم می‌کشد: «و دیگر از عجایب که در اسلامبول است در روبه‌روی مسجد ایاصوفیا یک سنگ مربعی است که چه عرض کنم که شکل آن هم این طور است که عرض می‌شود ... و چون کشیدن از شکل این سنگ چیزی معلوم نمی‌شود؛ پیش عکاس رفته که عکسش را بیاورم. گفت: انداخته بودم تمام شده باز خواهم انداخت. نشده که با خود عکس آن سنگ را بیاورم که چیزی است تماشا کردنی».

بخشی از وصف‌های وی مربوط به مظاهر صنعت و تمدن جدید است، برخی مربوط به طبیعت و برخی هم در باره رخدادها و حوادثی است که به صورت معمول یا غیر معمول در اطراف وی رخ داده و او از آن‌ها اظهار شگفتی می‌کند.

کلمه عجیب و غریب فراوان در این کتاب تکرار شده است. با این حال نباید این نگاه وی را با راستگویی او درگیر کرد و در تعارض دید. نویسنده بر درست‌گویی حریص است و از این که کسی خبر او را جعلی بداند بسیار دلخور می‌شود: «و دیگر در آن بیابان ملخ زیاد دیدیم که هر ملخش اگر دروغ ندانی، به قدر بچه گنجشک بود. اگر شنونده باور نکند، یا سوار شده عازم مکه شود تا با دیده خود ببیند یا از حاجی درستگو پرسد».

اما از اینها مهم‌تر، داستانی است که در باره ختنه کردن پسر سلطان عثمانی نقل کرده و از بس برای او شگفت بوده، ناچار می‌شود در باره دروغ‌گویی‌های عجیب و غریب که معمولاً در جک‌ها و داستان‌ها از زبان دیوانگان نقل می‌شود استفاده کند. یک رومی اسلامبولی گفت که سفره سلطان ما دو فرسنگ است و چه و چه ... و یک اصفهانی برای رو کم کردن او گفت که خیار کاشته است که پس از سه آب دادن به آن از اصفهان تا اسلامبول بزرگ شده است وی این داستان را با خبر شگفتی که درباره ختنه کردن فرزند سلطان نقل کرده مقایسه و می‌کوشد نشان دهد که تا چه اندازه به تصور خواننده برای دروغ دانستن اخبار شگفت او حساس است.

حساسیت او در ثبت درست به اندازه‌ای است که وقتی مُحرم می‌شود اظهار می‌کند که از این پس گزارش زیادی نخواهد نوشت زیرا «احوال مغشوش خواهد شد؛ به جهت آن که در میان احرام که هستیم، اغراق و یک کلمه زیاد اگر باشد، به نوشتن هم احرام خراب می‌شود».

از تازه‌هایی که در این متن بکار رفته، آن است که در زمان وصف آنچه می‌بیند، علاوه بر نوشته از تصویر هم استفاده کرده و یک جا به طنز از این تصویر و نقشه‌های خود به عنوان «نخسه‌های منصور» یاد می‌کند. این نقشه‌ها نه تنها شامل اماکن مقدسه‌ای؛ مانند مسجد الحرام می‌شود بلکه اشیای کوچکتر مانند حجر الاسود و یا حتی کشتی، خط آهن و بسیاری از چیزهای دیگر را هم شامل می‌شود که ما آن تصاویر را عیناً در سر جای خود آورده‌ایم.

گفتیم که نویسنده مهارت خاصی در وصف اوضاع و احوال دارد. به جزئیات می‌پردازد و در قالب عباراتی طنزگونه و در عین حال متکی به واقعیت، می‌کوشد تا جملاتش را میلح سازد.

برای نمونه در جایی به وصف خواجه‌گان حرم پیامبر (ص) که تعدادی از سیاهان اخته شده، بدعق و بدرفتار با حجاج عجم بودند پرداخته، چنین می‌نویسد: «باری در بالای روضه، سکویی است دراز و سفید، آنجا جای خُدامان است که در روی آن سکو جمع می‌شوند، سکوی سفید و دراز، و لباس ایشان هم سفید، ولی در میان این همه سفیدی، رویشان در وسط چون قرص سیاهی پیدا می‌شود. لب‌های قرمز را به حرکت درآورده از وسط قرص سیاه، یک خط سفیدی [دندان] نمودار می‌شود. خیلی مضحک به طوری عجیب و غریب که در وقت دیدن آدمی بایست که از خنده غش بکند و بر آن حالت صبر کرده، زیارت را به‌جا آورد».

ص: ۱۰۸

یا برای نمونه وقتی به وصف امیرزاده، آن هم در برق آفتاب، در میانه راه مدینه به مکه می‌پردازد، چنین می‌نویسد: «باز آفتاب عالمتاب بلند شده، مثال آتش سوزانیده و سرهای کچل و غیر کچل بنای جوش کردن گذاشته و سرِ سرکار نواب حاجی امیرزاده به جهت نازک بودن مو آفتاب اثر کرده، ورم عارض شده، پیشانی و قدری از سر باد کرده، باد بر چشم و روی هم آمده، و رنگ‌ها چنان سیاه نموده که اگر کسی به جای غلام می‌فروخت حرفش نداشتند».

وی در این وصف کردن‌ها، ید طولایی دارد و هر بار شیرین‌تر از دفعه قبل روی جزئیات انگشت گذاشته و چیزهایی را که چشم‌های عادی به آن‌ها عادت کرده یا اهمیت نمی‌دهند، دقیق و در عین حال طنزگونه گزارش می‌کند.

گزارش تمدن روز

اشاره کردیم که بخشی از وصف‌های وی در باره مظاهر تمدن جدید است، موضوعی که بسیاری از سفرنامه نویسان این دوره به آن پرداخته‌اند. ایران آن روزگار در قیاس با روسیه، تحولات انجام شده استانبول و حتی آنچه که در قاهره روی داده بود، روزگاری عقب مانده را سپری می‌کرد. بسیاری از پیشرفت‌های غربی در این مناطق دیده می‌شد، در حالی که در ایران نشانی از آن‌ها وجود نداشت. ذهن تیزبین اشخاصی مانند مؤلف ما که هیچ، هر آدم عادی نیز به این سفر می‌رفت، این تفاوت را به سرعت در می‌یافت، اما روشن بود که کسی مانند مؤلف این کتاب، با تیزبینی خاصی این تفاوت‌ها را گزارش می‌کرد و به مقایسه میان این دو وضعیت می‌پرداخت. نخستین احساسی که در او پدید می‌آمد، حیرت و در وهله بعد ناراحتی و غصه خوردن بود. یعقوب میرزا، اولین بار که کشتی بخار می‌بیند، چندان به حیرت فرو می‌رود که اندازه ندارد و پس از کلی شرح درباره چگونگی آن می‌نویسد: «خلاصه این چند ساعت را در میان کشتی، دماغی کرده، تماشاها می‌کردیم و صنعت‌ها که در واپور بکار برده بودند حیران و سرگردان بودیم».

دستگاه جرّقیل داخل کشتی هم شگفتی او را برانگیخته و پس از شرحی کامل از آن و کشیدن تصویرش می‌نویسد: «بر این دستگاه بارکشی، حیران حیران تماشا می‌کردیم». وقتی چراغ گاز را در کنار خیابان‌ها در استانبول می‌بیند، ضمن ارائه وصفی از آن می‌نویسد: «این چراغ گاز را هم از عجایب روزگار می‌توان شمرد که چیزی است عجیب».

این حیرت او تنها به پدیده‌هایی چون کشتی نیست بلکه حتی از ساختمان‌ها نیز در شگفتی فرو رفته و در مقایسه با آنچه در ایران دیده، سخت غصه می‌خورد. وی زمانی که قدم از ایران بیرون می‌گذارد و از ارس عبور می‌کند، اولین بار قراولخانه روسها را می‌بیند و بلافاصله این گونه مقایسه می‌کند: «چنان غصّه بر من روی داد که چرا باید قراولخانه روس این طور باشد که از عمارت‌های شهر تبریز بهتر است؛ ولی قراولخانه ما از خانه جُزّامی‌ها بتر است. پاره‌ای از جایش خراب شده و پاره‌ای جا، سگ‌ها لانه کرده». ناراحتی وی ادامه می‌یابد، به خصوص از این حیث که چرا باید زندگی ما این قدر ساده و بی‌آلایش باشد اما دیگران، تا از این اندازه از زندگی لذّت ببرند: «آفتاب عالمتاب سر از مشرق برآورده، بر فایتونی سوار شده در بازار و کوچه گردیده، بر عمارت‌هاشان حیران نظاره می‌کردیم که چگونه جاها در روی زمین درست کرده‌اند ولیکن ما کنج خانه‌های تبریز گرفته، به عیش و نوش بی‌معنی مشغول هستیم. این قدر دانم که هر کس این ولایت‌ها را دیده باشد و در خود قوّت داشته باشد در کنج تبریز نشسته عیش کند، عقل او ناقص بلکه هیچ بهره‌ای از عقل ندارد. باری! به هر صورت هر کس به خیالی عشق ورزیده در دنیا به سر می‌برد».

ص: ۱۰۹

دومین احساسی که به او دست می‌دهد این است که چگونه می‌شود این وضعیت را در ایران ایجاد کرد، اندیشه‌ای که در ذهن او خلجان می‌کند این است که خودش باید اقدام کرده و لااقل بخشی از این صنعت را به کشورش منتقل کند. وی پس از دیدن تلونبه آب در استانبول می‌نویسد: «وبه جهت نبودن آب جاری در هر کوچه و خانه، چاهی کنده، تلونبه گذاشته، یک نفر آدم با زیاد آسانی به هر جا می‌خواهد آب را می‌برد. ولی زیاد جد و جهد کردیم که یک نفر از استادان تلونبه در پیش خود نگاه داریم، موجب گرفته وبا ما به تبریز بیاید، نشده، ولی خیال را بر این محکم کردیم که بعد از برگشتن ان شاء الله نمونه‌ای از تلونبه درست کرده به تبریز ببریم».

در جای دیگری آسیاب بادی در کنار دریا می‌بیند و می‌نویسد: «و اوضاع این هم زیاد کم باشد که با سهل و آسانی می‌توان به ایران آورد که با این جزوی چیز می‌توان ایران را قدری آباد کرد. ولیکن چه چاره که هیچ کس در فکر آبادی ایران نیست». مورد دیگر دیدن اژه برقی است که آن هم برای وی، شگفت و قابل انتقال به ایران بوده است: «مثال آن اسباب که از برای چوب بریدن درست کرده‌اند که با زور بخار. با دو نفر آدم در یک ساعت می‌توانند کار بیست نفر آدم در ده روز که در بیست و چهار ساعت همیشه مشغول بر بریدن چوب باشند، این در یک ساعت تمام کند. وقتی که در پوتی بودیم آن اسباب چوب‌بری را آورده بودند که در ده ثانیه چوب یک زرع قطر را می‌برید و به چه آسانی. خلاصه چه عرض کنم که گوش کن نیست که در این سفر چه صنعت‌ها دیدیم و افسوس زیاد بر حالت خودمان خوردیم. ولیکن چه کنم که دست من کوتاه، خرما بر نخیل».

دیدن کشتی‌های بزرگ یا به اصطلاح واپور، برای او که سابقه‌ای با این پدیده نداشته، یکی از نخستین شگفتی‌هاست. یک کشتی با سه هزار مسافر که به صورت یک ده یا روستا برای وی جلوه گر می‌شود، با آن همه امکانات، راستی حیرت‌انگیز است: «عقل حیران و سرگردان است. در اسباب و صنعت‌هایی که در واپور به کار برده‌اند و بخار چگونه چیزی قوت‌داری بود که این طور چرخ‌ها را و به این بزرگی چیز را حرکت می‌دهد و به چه آسانی و به چه تندی به راه می‌برد».

و در جای دیگر می‌نویسد: «و همچنین اوضاع و اسباب‌های واپور که با کشیدن و نوشتن نمی‌شود که چه صنعت در او بکار برده‌اند. اگر آدم با هوش و نقاشی بخواهد، احوالات واپور را با کشیدن و نوشتن بفهمد، ظلم کرده است بر اختراع کننده واپور و فهمیدن احوالات واپور بدون دیدن از محالات دنیا است. خلاصه بر این دستگاه بارکشی، حیران حیران تماشا می‌کردیم».

از آن شگفت‌تر، راه آهن یا شمندفر است. شرح وی از راه آهن بسیار مفصل و جزئی است. او شمندفر را در مصر تجربه می‌کند و جزئیات زیادی را در این باره شرح می‌دهد. برای وی سرعت بسیار اهمیت دارد. او می‌داند که بخشی از سرعت مربوط به اصلاح راه‌هاست و بخشی دیگر به وسائل و ابزاری که برای عبور و مرور استفاده می‌شود. در این میان، راه آهن، تندترین وسیله نقلیه است. زیرا از کشتی هم تند تر می‌رود. در این زمینه توضیحات وی جالب است. او قبلاً چیزهایی درباره راه آهن شنیده بوده و اکنون که آن را دیده به مقایسه اطلاعات قبلی با آنچه تجربه می‌کند می‌پردازد. شنیده‌ها شامل تعریف‌های زیادی از قطار بوده و او با تجربه کنونی خود، واقع‌گرایانه‌تر به بررسی راه آهن می‌پردازد.

شگفت آن که اولین تجربه سواری او بر قطار با یک تصادف وحشتناک میان قطار او با وسائط نقلیه دیگر همراه است که از آن شرحی داده است.

با این حال شگفتی او از قطار یا شمندفر اندازه ندارد: «این چند روزی که در سویس بودیم، یک ساعت گوش آدم از صدای واپور خشکی که شومن دوفر باشد، خالی نیست که در سر هر ساعت شومندوفر است که می‌آید و می‌رود، پاره‌ای به مصر و پاره‌ای به اسکندریه و بر جاهای دیگر، می‌رود و می‌آید. و در حرکتش پنجاه کلسکه بر خود بسته می‌برد که اصل خودش یک کلسکه است که

ص: ۱۱۰

دیگ و چرخ‌ها و اسباب‌ها همه در آن جا است که با یک همان کلسکه، هر چه بر عقبش بندند خواهد برد. و آن چند روز که در سویس بودیم، از اوّل صبح تا غروب آفتاب در کنار راه بر تماشا نشسته بودیم و حیران بر حالت راه رفتنش بودیم». صحنه دیگری که وی را به شگفتی واداشته، کار کردن دستگاه‌های بزرگ برای بیرون آوردن لجن و گل از ته دریا و ریختن آن‌ها به بیرون بوده است: «خلاصه، در این اثنای راه که می‌آمد، در وسط دریا اسباب‌ها مشاهده شد که چه عرض کنم؟ از گفتنش عاجز هستم که چگونه به عرض رسانم که بدانید که یک دستگاه در وسط دریا گذاشته بودند که مثال واپور چیزی بود، ولی زیاد چرخ‌های غریب و عجیب داشت و نصف دستگاه در میان آب بود که بر ته دریا رسیده و این چرخ‌ها که حرکت می‌کرد از ته دریا گل درآورده، بر میان کشتی‌ها می‌رفت و متصل در کار بود که از ته دریا گل خشک بی آب بیرون می‌کرد. شنیده بودیم کسی که زیاد تعریف می‌کرد، می‌گفت که کم مانده بود از دریا گرد را برآورد؛ حال با چشم دیدیم که پدرسگ فرنگی‌ها گرد از دریا بیرون می‌آورند».

وصف شهرها

به نظر می‌رسد نویسنده، تا پیش از این سفر، به جز ایران و عراق، جایی را ندیده بوده و به همین دلیل، شهرهای روسیه و به خصوص استانبول، برای وی بسیار شگفت است. وی از همان مرز ایران که خارج می‌شود و نگاهش به شهرهای کوچک و بزرگ روسیه می‌افتد، شروع به ستایش آن‌ها می‌کند. این ستایش، شامل نظم و انضباط موجود در شهر، ساختمان‌ها، راه‌ها، حمل و نقل، و بسیاری از این امور است. گهگاه به آثار تاریخی هم توجه دارد و در این زمینه اطلاعاتی را به خصوص در باره مساجد و کلیساها و دیگر عجایب به دست می‌دهد. وصف وی از شهرهای روسیه، در وقت رفتن به حج، خیلی با آب و تاب است، اما وقتی استانبول را می‌بیند، تقریباً همه آن وصف‌ها تحت الشعاع استانبول قرار می‌گیرد. لذا در بازگشت، بارها و بارها در وقت رسیدن به این شهرها، تصریح می‌کند که شگفتی او از وضعیت این شهرها در وقت رفتن، به دلیل ندیدن استانبول بود. اما وقتی آن شهر را دیده، دیگر جای حرف زدن نیست. حتی در بازگشت، حاضر نمی‌شود از منزل خارج شده و به گردش در شهر پردازد و دلیل آن نیز همین است که به نظرش بسیار کوچک می‌آید. از جمله در باره تفلیس می‌نویسد:

و اما چندی از احوالات خود شهر تفلیس عرض کنم. چون در احوالات وقت رفتن که از تفلیس نوشته‌ام و زیاد از قشنگی شهر تفلیس تعریف کرده شده، وقت برگشتن که حال است، چنان شهر بی‌معنا به نظر آمد که دهی است در برابر اسلامبول و غیره. چنان شد که هیچ دلم نخواست که برگردیدن شهر بروم که مگر به جهت رفع احتیاج از منزل بیرون می‌آمدم.

در باره استانبول اطلاعات فراوانی دارد. این آگاهی‌ها درباره همه چیز به خصوص شگفتی‌هایی مانند پل روی بوغاز است که نه تنها توجه وی بلکه بسیاری از مسافران آن زمان را به خود جلب کرده بود. وصف مسجد ایاصوفیه و برخی از اماکن تاریخی دیگر، همین طور گردشگاه‌ها که برای وی بسیار جالب بوده، در این کتاب آمده است. مردمان استانبول و اخلاق آنان نیز وی را تحت تأثیر قرار داده و گه‌گاه در این باره قضاوت‌هایی دارد که در مقایسه با وضعیت ایران برایش جالب توجه بوده است. یک نمونه آن چنین است: «او دیگر اگر بخواهم از احوالات اسلامبول به عرض برسانم این قلم و دفتر و منصور کفایت نمی‌کند و نخواهد کرد و لیکن چندی هم از احوالات اهل اسلامبول به عرض رسانم که خوب تربیت شده‌اند. از خرد و بزرگ اسلامبول انسانیت را تمام کرده‌اند. در همه حال که هیچ کس کاری با هیچ کس و بحثی ندارد که تو چرا فلان کار را کردی و یا نکردی، هیچ کاری بر کار کس

ص: ۱۱۱

ندارند. مردم همه در آنجا آزادند. هر کس به خیال خود مشغول کار خود است. بحث و ایرادی نیست و در ثانی اگر در شهر اتفاقی افتد که دولتی و غیر دولتی باشد و از هر کس سؤال کنی که امروز چه خبر شده، در جواب می‌گویند کی می‌داند؟».

آگاهی در باره حمل و نقل

در میان اطلاعاتی که منصور در این سفرنامه ارائه داده است، بیش از همه اطلاعات مربوط به وسایل حمل و نقل جالب توجه است. تنوع این وسائل در یک مسیر طولانی که او طی کرده، زمینه‌ای برای ارائه اطلاعات متنوع در این باره شده است. از تبریز تا کنار دریای سیاه با فورقون، از آنجا تا استانبول و بیروت با کشتی و از بیروت تا شام و سپس مدینه و مکه، با شتر می‌رود. این تنوع با توجه به حساسیتی که او در ارائه اطلاعات دارد، سوژه‌ای شده است تا به یمن این سفرنامه، ما جزئیاتی در این باره در اختیار داشته باشیم. در این میان، بیش از همه بحث حرکت با تخت و شتر و کجاوه و آداب و اخلاق سفر با آن‌ها در این کتاب بحث شده است. او در کنار وصف فراوان از راه و رسم سفر و وسایل حمل و نقل، بیش از همه به سختی‌ها توجه دارد.

یکجا که فریادش به آسمان رفته است، می‌نویسد: «اول فریاد فریاد، داد داد از حالت حرکت فرتنه واپور که بر هیچ مسلمان خداوند نصیب نکند که زیاد حالت بد است، و ثانی فریاد از حرکت کجاوه شتری. خداوند شاهد است که از این منزل تا به منزل رسیدیم در آدمی نه دست می‌ماند نه پا، و نه سر می‌ماند و نه کمر. چنان دان که استخوان‌های آدم را کوبیده، خرد کرده، بر جوال ریخته‌اند که صدای استخوان‌ها بر گوش آدم می‌رسید. باری اگر هزار روز از زحمت شتر بنویسم، باز به آخر نرسانیده‌ام و بر این هم سوار نشوی، حالتش را نخواهی دانست».

انصاف آن است که راه حج، آن هم دورترین راهها که همین راه استانبول بود، به خصوص تا پیش از پدید آوردن کانال سوئز که پس از آن از دریای مدیترانه مستقیم به جده می‌رفتند، راه بسیار دشوار بود. زمانی که نویسنده این سفرنامه به حج رفته است، تنها نیمی از کانال سوئز کنده شده بود. بنابراین، او از استانبول به بیروت رفته و از آنجا از راه زمین به شام آمده و سپس با کاروان شام و همراه محمل شریف به مدینه رفته است. این راه طولانی، در هر مقطع، دشواری‌های خاص خود را داشت و صدالبته که برنامه ریزی‌های دولت عثمانی، بسیاری از این سختی‌ها را آسان کرده بود.

نویسنده ما در این باره می‌نویسد: «آن کسانی که سفر کرده‌اند و سفر دیده‌اند و لذت بد و خوبش را چشیده‌اند، بدانند که در دنیا از این سفر مکه معظمه مشکل‌تر سفری نمی‌شود و نخواهد شد. از برای آن که اولاً راه بَرّی و بحری دارد و هر جور سواری دارد. بارها را باید از آن به آن، زیاد باید نقل کرد. بار زیاد هم مشکل زیاد است، و بی‌آبی و بی‌نانی زیاد باید کشید. و تکلیف شرعی هم زیاد دارد. راه زیاد دور هم دارد. و علاوه بر این، کدام سفر است که چهل منزل آدم، نه شب داند نه روز که همه روز [و] شب را در روی شتر باشد. و علاوه بر این، گرما و گرد و بی‌آبی و بی‌نانی را کشد و در بیست و چهار ساعت، چهار ساعت خورد و خوراکش باشد و اختیارش در دست دیگری باشد. هر وقت توپ انداختند، باید سوار شد و اگر ده قدم دور شدی از دو طرف ترس جان دارد: یکی از عرب، و دویم از تشنگی و گرسنگی خلاص نخواهد شد. به هر صورت زیاد گفتن نامربوط شده، ملال خواهد آورد. باید حاجی شده و از کار خبردار.».

ثبت اسامی جای‌ها

ص: ۱۱۲

نویسنده می‌کوشد تا اسامی منازل را ثبت کند و به علاوه شماره منازل را از تبریز یک به یک یاد کند. وی در این زمینه دو حساب دارد. منازل به ترتیبی که از تبریز تا مکه و بازگشت طی کرده و دیگری از پس از شام، شمارش تازه ای از منازل دارد که باز از یک آغاز شده و به تبریز تمام می‌شود.

در باره ثبت اسامی، پرسش از دیگران را مبنا قرار می‌دهد. از این که مثلاً به جایی رسیده و کسی را نیافته است تا نام آن دیار را پرسد، ناراحت است. با این حال، ثبت اسامی جای‌ها، به دلیل افواهی بودن گرفتار مشکل است. برای مثال گاه یک نام به چندین صورت ضبط می‌شود.

شگفت آن که حتی نام شهری مانند بیروت این حالت را داشته و معلوم نیست جدی یا شوخی به بهروت، بهروط و حتی گاه جدا یعنی بهروط ضبط شده است. به همین ترتیب، منزلی، یک بار «فحل المطین»، بار دیگر «فحل المطین» و بار سوم «فحل المبطن» نامیده شده است. در باره اهرام مصر نیز تعبیر «حرمان» را بکار برده و در موارد دیگر «هرمان» را به کار می‌برد. این تفاوت در بسیاری از موارد دیگر هم وجود دارد. گاه در فاصله دو سطر، یک کلمه را به صورت صورت ثبت می‌کند. مثل بوقاز و بوغاز.

ما در غالب موارد، همان شکل ضبط شده متفاوت نویسنده را نگاه داشته‌ایم و صد البته خواننده باید به این نکته توجه داشته باشد که این غلط املایی از طرف ما نیست. این تفاوت‌ها گاه در فاصله چند سطر یا کمتر رخ می‌دهد و پیداست که مؤلف به آن توجه داشته است. اسم یک مکان اول «کوتایس» و بعد از آن «کتایس» ضبط شده است. یک بار «ذوغال» و بار دیگر «زوغال» نوشته است. یک بار «تلگراف» می‌نویسد و بار دیگر «تلیگراف». به نظر می‌رسد یا اهمیتی به ضبط دقیق نمی‌داده یا بر آن بوده است که نشان دهد، دقیقاً نمی‌داند کدام تلفظ درست است؛ به همین دلیل شکل‌های مختلف آن را ضبط کرده است.

سوگنامه عجم در حریم

کمتز سفرنامه‌ای از ایرانیان در باب حج وجود دارد که از سختگیری عربها، به ویژه اعراب مدینه بر ضد شیعیان و حجاج عجم سخنی نگفته باشد. بر اساس مطالبی که در این سفرنامه‌ها آمده، از روزگار صفوی به این سوی، این سختگیری‌ها یکسره ادامه داشت و اسباب زحمت بوده است.

در این زمینه، در سفرنامه حاضر نیز اطلاعات شگفتی آمده است، اطلاعاتی که می‌توان آن‌ها را نوعی سوگنامه برای شیعیان عجم دانست.

به طور کلی و بر اساس جزئیاتی که در این سفرنامه آمده، عجم‌ها غالباً در شام اجتماع کرده و در قالب یک کاروان یا به اصطلاح حمله مستقل، همراه با پاشای شام عازم مدینه می‌شدند. از اطلاعات موجود در این سفرنامه چنین به دست می‌آید که آنان به دلیل شمار بالا- و همین طور حضور برخی از شاهزادگان قاجاری، کمابیش مورد احترام بوده و ملاحظه آنان می‌شده است. در این سفرنامه، اشاره‌ای بر این که در شام یا در طول راه، پاشای شام نسبت به آنان سختگیری می‌کرده وجود ندارد، سهل است که مذاکراتی میان آنان و پاشا درباره برخی از مشکلات ایجاد شده وجود داشته است. یکبار وقتی چند نفر از حجاج عجم مفقود می‌شوند، سرپرست ایرانی‌ها که یکی از شاهزادگان قاجاری به نام صدرالدوله است، با پاشای شام مذاکراتی به عمل می‌آورد. در نهایت توافق می‌کنند تا کاروان ساعاتی بماند، اما در عوض حجاج عجم بپذیرند که بیش از سه یا چهار روز در مدینه نمانند و تقاضای اقامت بیشتر نداشته باشند.

زمانی که کاروان شام به مدینه می‌رسد، جمعیت عجم با بی‌مهری اعراب ساکن مدینه روبه‌رو شده و سختگیری آغاز می‌شود. حجاج عجم در نخستین قدم، شاهد سنگبارانی هستند که شماری از مستقبلین نسبت به آنان دارند؛ یعنی همزمان با استقبال از بقیه حجاج، نسبت به حجاج عجم، و به عکس، بر خورد

ص: ۱۱۳

زشتی صورت گرفته و نسبت به آنان سنگ پرتاب می‌شود. شرح ماقع از زبان میرزا یعقوب چنین است: اما حجاج رو به شهر کرده رفتند. چون به نزدیکی دروازه رسیدند، اهل شهر از خرد و بزرگ، از زن و مرد، هلهله کنان بیرون آمده پیشواز کردند و لیکن پیشواز پاره‌ای بر مغزشان خورد که پیشواز بر عکس کرده بودند. همه از برای سنگ زدن بر حجاج عجم بیرون آمده بودند. و رسم آن طایفه، چنان است که به جهت راست آمدن کارشان، نذر می‌کنند که فلان کارم درست شود، در وقت آمدن حجاج، چند عدد سنگ بر حجاج عجم اندازم. باید آن روز از صد نفر زیاد بودند که نذرشان قبول شده، ما را سنگباران کردند و لعنت کنان و رافضی گویان سنگ‌ها را بر سر ما زدند تا وارد شهر شدیم. و اردو در میدان شهر زده بودند، بر چادرها فرود آمدیم.

وی در ادامه شرحی از اماکن زیارتی مدینه منوره به دست داده و از سختگیری نسبت به شیعیان در وقت ورود به حرم امامان بقیع سخن می‌گوید. «در دم در روضه مبارکه، دو نفر نشستند، آدم را نمی‌گذرانند برونند مگر تا از نفری یک هزار دینار می‌گیرند. اگر کسی از روضه برون آید و بخواهد برگردد، باز علی حده یک هزار خواهند گرفت». این علاوه بر آن بود که شیعیان را مورد تمسخر هم قرار می‌دادند. اگر زائر ایرانی انگشتر فیروزه یا چیز با ارزش دیگری داشت نسبت به آن طمع می‌کردند: «یک حاجی خواست که وارد در روضه مبارکه شود در انگشتش، نگین فیروزه‌ای داشت، و در میان عرب از فیروزه عزیزتر چیزی را نمی‌دانند. تا در انگشت او دیده، گرفته که از انگشت او در آورد. حاجی دستش را تکان داده از دست او رها نیده که یک دفعه عرب پدر سگ جستن کرده، چند تپانچه پُرزوری بر روی حاجی بیچاره زده که خون از دهن و دماغ ریزان شده. چند حاجیان دیگر بر دور او جمع شده، ولیکن نتوانستند از ترس حرفی بزنند و آن حاجی کتک خورده، هم دست بلند نکرده، همچون گنهکاران راست ایستاده، و کتک زیاد هم خورده از حرم بیرون شده، خون دماغش شسته، بر حرم برگشته، باز عرب پدر سوخته در را گرفته که یک هزار بده وارد شو یا به منزل خود برگرد. حاجی لاعلاج بدون سؤال و جواب یک هزار داده وارد حرم شده».

باور مؤلف ما آن است که تمام این سختگیری‌ها «به جهت زیارت ائمه بقیع است که بلکه اذیت زیاد دیده، زیارت کم کنند» اما به عکس حاجیان شیعه نیز جبران کرده «اگر در روزی یک دفعه به زیارت رسول الله روند، سه دفعه به زیارت ائمه بقیع می‌روند و اذیت را نوش جان می‌کنند».

وی شرحی هم از احوال خواجهگان حرم نبوی آورده و طمع آنان را نسبت به ایرانیان در عین تأکید بر آزار آنان آورده است. در مکه نیز شبیه همین سختگیری‌ها بوده است. وی در این باره می‌نویسد: و هر صبح و شام که بر طواف می‌رفتم، از عرب‌های پدر سوخته، کتک نخورده بر نمی‌گشتم و عرب‌ها عجم را از کافر بدتر می‌دانند و می‌گویند در سر هر کوچه و بازار. ولیکن با وجود این حالت، باز اهل مکه از اهل مدینه منوره صد برابر بهتر و خوبتر است. اهل مدینه می‌خواهند عجم را زنده زنده گوشت‌هاشان را کرده، بخورند. ولی اهل مکه هر چه دارند در باطن است نه در ظاهر.

و در جای دیگر: و چهار طرف خانه خدا را چهار مذهب گرفته‌اند که شافعی، حنبلی، مالکی و حنفی. ولی بیچاره عجم جا در آنجا ندارد. و سهل است که عجم را از کافر بدتر می‌دانند، چه طور که خودم با گوش خود از ایشان شنیده‌ام که عجم از کافر بدتر است؛ ولی خداوند ان شاء الله عمر دولت پادشاه جمجمه ناصرالدین شاه، به حق پیغمبر روز به روز زیاد گرداند، چشم ایشان را چنان ترسانیده که عجم زوردار است از عرب، ولی گاهی مشت و لگد و کتک بر عجم به جهت ثواب می‌زنند پنهان نه آشکار.

ص: ۱۱۴

در راه بازگشت در کشتی میان عرب و عجم درگیری پیش می‌آید. داستان از این قرار است که سر بهانه‌ای یکی از مخالفان بنای «نامربوط گذاشتن» را گذاشته و «زبان بر ناسزا بر مذهب عجم گشاده». این مسأله سبب می‌شود «که عجم‌ها تاب نیاورده، دوباره حمله آور شدند به همدیگر ریختند که از آن طرف شیرشکن و شیردل حاجی میرزا جبار دست بر قبضه قمه کرده، از عجم جمع شده، نگذاشتند قمه کشد، ولیکن دست بر زمین کرده، چوماق بختیاری را برداشته، به یک حمله لشکر را شکست داده، فرار کردند و زنهار خواستند؛ قدری دل عجم از آن ضرب دست به جا آمده، برجا نشستند که قاپیتان‌ها آمده، بر میان افتاده، مصالحه دادند».

حجاج عجم و تقیه

همین شرایط سخت سبب شده بود تا حجاج عجم که شیعه بودند، در طول مسیر، از پیش از رسیدن به استانبول تا مکه، تقیه پیشه کرده و خود را نه شیعه بلکه شافعی معرفی کنند تا در امان باشند. در مسیر میان شام و حجاز که کاروان شام، برای نماز توقف کرده و نامش را عواف می‌گذاشتند، معمولاً حجاج عجم، ظهر، نماز ظهر و عصر را با هم می‌خواندند، اما وقتی عصر هم توقف می‌شد، از روی تقیه پایان می‌آمدند، گرچه برخی اعتنا نمی‌کردند.

با وجود تقیه، گاه در مسیر اتفاقاتی می‌افتاد که پرده برداشته می‌شد. برای مثال، حجاج عجم که شیعه بودند در مسجد شجره محرم شده و اهل سنت، در رابع محرم می‌شدند. این تفاوت، به طور طبیعی شیعه و سنی را از یکدیگر مشخص می‌کرد. نویسنده ما در این باره می‌گوید: آن که [از] حجاج عجم بود، در مسجد شجره احرام بسته شدند و آن که حجاج عرب و ... بودند، مُحرم نشده بودند که احرامگاه آن‌ها رابع [رابع] است. از آنجا خواهند بست. خلاصه این زحمت که در شام و در راهش به جهت تقیه وضو گرفتن و عمر رضی الله عنه گفتن، همه به یک احرام بستن خراب شده، و بعضی از ... بروز داده شد، شیعه و سنی در آنجا معلوم شده، و لیکن باز می‌گفتیم که ما شافعی هستیم. قدری به سر کار پرده می‌کشید.

زمانی که کاروان حج فاصله مدینه تا مکه را طی می‌کرد در محلی به نام مطبعه توقف نمود. نویسنده ما که در صدد یافتن کسی بود تا در باره آن ناحیه اطلاعاتی در اختیارش بگذارد، جوان عربی را دید که به قصد فروش خرما نزد آنان آمد. ادامه ماجرا را که درست به موضوع ما یعنی تقیه مربوط می‌شود توجه کنید: «در میان چادرها قرار گرفتیم. از بس هوا گرم بود، در میان چادر نتوانستیم بنشینیم. بیرون چادر در سایه‌اش فرشی انداخته، نشسته بودم و از احوالات مطبعه جويا می‌شدم که چگونه جا و زمین است که ناگه صدای عربی آمده که خرما می‌فروخت. صدا کرده او را پیش خواندم تا آن که نزدیک شد، مرحبایی گفته با حالت عیش و شادی آمده نشسته، مرحبای زیاد گفته، دستم را بوسیده، بدون مقدمه اظهار شیعه‌گی کرده، آن ... تا را لعن کرده، زیاد به آواز بلند که من از زمین برخاسته دهنش را گرفتم. گفتم: چه می‌کنی که دنیا را بهم زدی که اگر خدا نکرده کسی این کلمات را بشنود، هم ترا هم مرا، هم تمامی حجاج را به قتل می‌رسانند. مگر که از دهانت بوی خون جمیع حجاج می‌آید؟ خلاصه [او را] ساکت کرده مشغول صحبت شدیم. از قراری که او می‌گفت، خود مُطبعه با پنج ده که حوالی خودش است، همه اهلش شیعه هستند و باک زیاد ندارند. از قراری که او می‌گفت، اگر آن‌ها از ما بکشند، ما هم از آن‌ها می‌کشیم. اگر آن‌ها دست دارند، ما هم داریم. به آن جهت از ما دست کشیده‌اند و شیعه بودن آن‌ها چنان مشهور بود که از بر نزد من آمده، مژده شیعه بودن آن‌ها را بر من داده، من خود را به راه دیگر زدم که ما شیعه نمی‌دانیم، ما شافعی هستیم».

ص: ۱۱۵

تنها نسخه‌ای که از این سفرنامه می‌شناسیم نسخه متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی است که به شماره ۹۹۰۸ نگهداری می‌شود.

لحظه های به یاد ماندنی

در شماره‌های پیشین «میقات حج» بخش‌هایی از کتاب ارزشمند «مرآت الحرمین» سرتیپ ایوب صبری پاشا از ترکی استانبولی به فارسی برگردان و به خوانندگان گرامی تقدیم گردید. مدتی این مثنوی به تأخیر افتاد و اکنون خوشحالیم که این مجموعه ارزشمند را از این شماره پی‌می‌گیریم. در این شماره، پس از آمار خادمان حرم نبوی، گزارش حساس و به یادماندنی از چند مراسم مذهبی در مسجد النبوی را می‌آوریم: (۱)

خادمان حرم

به هنگام تهیه این گزارش، مسجد مقدس نبوی، ۳۷ امام، ۴۶ خطیب، ۳۹ رییس، ۲۶ ملازم، ۱۱ دربان، ۱۰ سقا، ۱۷ مأمور انتظامی، ۱۱ خادم، ۵۱ جاروی کش، ۷ آبکش، ۳۱ قاری، ۶۲۸ فراش و ۹۹۶ خادم داشت، که اگر تعداد ۵۰ تن خادمان ویژه حجره نبوی را به آن‌ها بیفزاییم به ۱۰۴۶ تن می‌رسند، که همگی در مسجد مقدس نبوی مشغول خدمت هستند، حقوق دریافت می‌کنند و با آن، زندگی خود را می‌گذرانند.

ائمه جماعت

در اوقات پنجگانه نمازهای یومیه در دو محراب؛ محراب پیامبر و محراب سلیمانی، دو تن از ائمه جماعت حرم به امامت می‌پردازند. در موسم حج، شب‌های احیا و شب معراج که ازدحام بیشتری می‌شود، امامان حنفی در محراب عثمان امامت می‌کنند و در محراب پیامبر (ص) یک روز امام حنفی و یک روز امام شافعی - به نوبت - امامت می‌کنند و مالکی‌ها به تناوب در محراب نبوی امامت می‌کنند.

خطبا و ائمه جمعه

هنگامی که وقت نماز جمعه فرا می‌رسد، خطیبی که نوبت خطابه اوست، در جایگاه مخصوص خود حضور می‌یابد. چند آیه از آیات نورانی قرآن که در شأن رسول گرامی اسلام نازل شده، تلاوت می‌کند، آنگاه منبر مهیا می‌شود و خطیب با متانت خاصی به طرف منبر حرکت می‌کند.

یکی از خادمان حجره نبوی به کنار منبر آمده، مراسم احترام و تجلیل از منبر را به جای می‌آورد. با گشودن دو سنجاقی که پرده منبر به وسیله آن‌ها به دو طرف منبر بسته شده، پرده را می‌گشاید و رسیدن خطیب را انتظار می‌کشد.

در این فاصله، مردمی که سعادت حضور در مسجد نبوی نصیبشان شده، با صلوات و سلام به پیشگاه نبی مکرم اسلام رطب اللسان می‌شوند.

خطیب جمعه در حالی که عصایی به دست گرفته، ردایی بر دوش انداخته و شال نفیسی بر فراز آن قرار داده و مؤذن منبر در پیشاپیش او حرکت می‌کند، بر فراز منبر گام می‌گذارد.

آوای عظمت خدا

پس از استقرار خطیب در عرشه منبر، مؤذن با صدای دلنوازی اذان را در داخل روضه مطهر می‌گوید. پس از اتمام هر فراز از فرازهای اذان، دیگر مؤذن‌ها آن را یک صدا تکرار می‌کنند و بدین‌سان آوای عظمت خدا در همه جای مسجدالنبی طنین انداز می‌شود.

۱- این آمار به قرن سیزدهم هجری مربوط می‌شود. سرتیپ ایوب صبری، فرمانده نیروی دریایی عثمانی در عهد سلطان عبدالحمید خان ثانی بود و این کتاب به سال ۱۳۰۴ ق. به ترکی استانبولی، در استانبول به طبع رسیده است.

ص: ۱۱۷

پس از اذان، سر مؤذن حرم با یادآوری این حدیث شریف که: «مَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ وَالْإِمَامِ يَخُطِبُ: صَه، فَقَدْ لَعَا» (۱) مردم را به استماع خطبه فرا می خواند، آنگاه خطیب برخاسته به ایراد خطبه می پردازد.

پس از اتمام خطبه امام جمعه نماز جمعه را می خواند و مکبّرها با گفتن تکبیر مردم را متوجه رکوع و سجده امام می کنند. پس از نماز جمعه، آیه شریفه: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا (۲) را تلاوت نموده، نمازگزاران یک دل و یک صدا «آیه الکرسی» را می خوانند. با صدای بلند به تسبیح و تقدیس خداوند می پردازند، آنگاه با ذکر: «یا لَطِيف» و «یا کَافِي» مراسم نماز جمعه به پایان می رسد و بعد یکی از خادمان حجره شریف که «سنجاق دار» نامیده می شود، درهای منبر را می بندد و پرده منبر را روی درهای منبر می آویزد و با سنجاق از دو طرف آن را به دو طرف منبر وصل می کند.

سپس سجاده مخصوص خطیب و پرده مُزَرَّكَش (زربفت) منبر را برداشته به همراه دربان مخصوص به داخل حجره شریفه می برد و در جای مخصوص خود قرار می دهد.

شرکت کنندگان در این مراسم نورانی، در طول این عبادت رحمانی، در یک حال عرفانی، آنچنان به وجد و سرور می آیند که به حالت بی خودی نزدیک شده، تا پایان جهان آن لحظات به یادماندنی را فراموش نمی کنند.

در آستان ملک پاسبان نبوی

بر اساس احادیث فراوانی که زینت بخش کتب حدیثی است، پیامبر خدا (ص) حیات معنوی دارند. (۳)

اهالی مدینه، بر اساس این احادیث که به ثبوت رسیده، معتقدند وجود پاک پیامبر در نمازهای جمعه و جماعت پرتوافشانی می کند، از این رهگذر نمازهای جمعه و جماعتی که در روضه مطهر اقامه می شود، حال و هوای دیگری دارد و ذوق و صفا و جلوه های آن قابل وصف نیست.

این نمازها در روضه ای اقامه می شود که پیامبر خدا (ص) در حق آن فرموده است:

«ما بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنه»؛ «میان قبر و منبر من، باغی از باغ های بهشت است.»

این نماز در حرم پیامبر و در حریم قبر مطهر آن حضرت به پا می شود که فرمود:

«مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجِبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي»

؛ «کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعتم برای او واجب می شود.»

اگر چه شفاعت پیامبر (ص) شامل همه اهل ایمان است، ولی در مورد زائران قبر مطهرش به طور خاص در احادیث متواتر بشارت داده است.

کسانی که از راه های دور و دراز تنها برای خدا و به قصد قربت برای زیارت قبر مطهر آن حضرت «شَدِّ رِحَال» می کنند و با کوله باری از گناه به درگاه خداوند مَنان روی می آورند و به ذیل شفاعت آن شافع مشفّع چنگ می زنند، بی گمان همه آنان؛ از مستمند و ثروتمند، از توانمند و حاجتمند، مشمول رحمت و مغفرت پروردگارش قرار گرفته، توبه شان پذیرفته می شود. (۴)

شب میلاد پیامبر (ص)

اهالی مدینه در هر سال، شب میلاد مسعود پیامبر (ص) را در مسجد النبی احیا نگه می دارند. به هنگام سَحَر، در محوطه باغچه ای که مقابل باب النساء است، جمع می شوند. (۵)

آنگاه منبرترین شده ای می آورند، یک گروه تباشیر ۵ نفری از سوی خطیب مسجد تعیین شده، با صدای دلنشین خود به مولود خوانی می پردازند. پس از استماع مولودخوانی با شربت از زائران پذیرایی می شود، آنگاه برای تهجد به روضه مطهر باز می گردند.

- ۱- «اگر کسی به هنگام ایراد خطبه امام، به بغل دستی‌اش بگوید: ساکت شو، کار لغوی انجام داده است.» ابن اثیر، النهایه، ج ۴، ص ۲۵۷
- ۲- نوح ۷۱: ۲۸
- ۳- قرآن کریم در مورد شهادتی که در راه خدا کشته شده‌اند، به صراحت می‌فرماید: «آنان را مرده مپندارید که آن‌ها زندگانند و در نزد خدای‌شان روزی خوارانند.» آل عمران ۳: ۱۶۹ و بی‌تردید پیامبر گرامی اسلام شهید از دنیا رفته است؛ چنانکه خود از آن خبر داده است. بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۶۷
- ۴- در اینجا مؤلف بحث گسترده‌ای درباره‌راز حضور مؤذن منبر در کنار خطیب، به جهت حفاظت و حراست خطیب از حوادث احتمالی و این که این تدبیر پس از تهاجم قرامطه اتخاذ شده، به تفصیل سخن گفته، که نیازی به ترجمه آن دیده نشد. مرآت الحرمین، ج ۲، صص ۹۸-۱۰۱
- ۵- این باغچه در داخل مسجد النبی تا زمان ما موجود بود و نگارنده به سال ۱۳۵۴ ش. در تشریف خود آن را مشاهده نمود.

ص: ۱۱۸

روز میلاد مسعود

همه ساله روز ۱۲ ربیع الأول (۱) همزمان با طلوع خورشید، مولود خوانی در مسجد النبی آغاز می‌شود. مولود خوان‌ها از امامان مسجد النبی هستند، ولی مولود خوانی خود مراسم ویژه‌ای است و یک وظیفه ویژه. واکنون ترتیب مولودخوانی:

- ۱) مولودخوانی اول، منقبت میلاد مسعود حضرت ختمی مرتبت را در طرف قبله باغچه حرم نبوی، در محلی که برای این منظور تزئین گردیده، بر فراز منبر می‌رود و حدیث میلاد را می‌خواند و سپس بر پادشاه دوران دعا می‌کند.
 - ۲) مولود خوان دوم، منظومه میلادیه پیامبر (ص) را می‌خواند.
 - ۳) مولود خوان سوم، منظومه دوران شیر خوارگی پیامبر را می‌خواند.
 - ۴) مولود خوان چهارم، منظومه هجرت نبوی را می‌خواند.
 - ۵) مولودخوان پنجم، وظیفه دعا بر ائمت اسلامی را برعهده دارد.
- حال و هوای مدینه در روز میلاد

در روز میلاد مسعود پیامبر (ص) در میان اهالی مدینه هیچ داد و ستدی انجام نمی‌شود. مغازه‌ها بسته و بازار تعطیل است و اشتغال به هر کار دنیوی حرام به شمار می‌آید.

فرخنده روز تولد آن حضرت، اهالی مدینه از بزرگ و کوچک، غنی و فقیر، جامه فاخر به تن کرده، عید می‌گیرند. از قلعه‌ها توپ شلیک می‌شود. مردم با شلیک تفنگ ابراز شادی می‌کنند.

اهالی مدینه به دیدار یکدیگر رفته، آن روز مسعود را به یکدیگر تبریک می‌گویند و به عنوان روزی که بر کالبد جهان جان دمیده شده جشن می‌گیرند.

میلاد مسعود آورنده قرآن و بنیان‌گذار حیات طیبه جامعه بشری را به عنوان عید اکبر جشن گرفته، ابراز مسرت می‌کنند. گرامی‌داشت حمزه سید الشهداء

اهالی مدینه همه ساله شب دوازدهم ماه رجب المرجب به زیارت جناب حمزه می‌روند.

در میان ساکنان سرزمین حجاز، آن شب، شب زیارتی مخصوص جناب حمزه سیدالشهدا شناخته می‌شود و اهالی مدینه آن شب را در کنار حرم مطهر و قبر منور آن حضرت سپری می‌کنند.

اهالی مدینه برای بیتوته آن شب، در کنار حرم حضرت حمزه چادر می‌زنند، پس از زیارت قبر مطهر آن حضرت در چادرهای خود مستقر می‌شوند و با شلیک تفنگ آیین مذهبی خود را برگزار می‌کنند.

استقبال از رجبیون

روز ۲۳ ماه رجب «روز رجبیون» نامیده می‌شود.

همه اهالی مدینه روز ۲۳ رجب از شهر بیرون رفته، به استقبال زائران مدینه منوره می‌شتابند.

زائرانی که در ۲۳ رجب از اقطار و اکناف به زیارت قبر مطهر نبوی مشرف می‌شوند، در میان اهالی مدینه «رجبیون» نامیده می‌شوند.

۱- مشهور در میان شیعه، میلاد مسعود پیامبر ص روز ۱۷ ربیع الاول عام الفیل می‌باشد شیخ طوسی، مصباح المتعجد، ص ۷۹۱ ولی

بنابر مشهور در میان اهل سنت، روز ۱۲ ربیع الاول می‌باشد ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۹۴

ص: ۱۱۹

رجبیون عمدتاً به صورت سواره بر اشتران هَجین (دورگه) می آمدند و لذا در میان اهالی مدینه به سواران نیز شهرت داشتند. رجبیون از مکه، طائف، یمن، به ویژه از قُرا و قصبات اطراف مدینه با زنان و فرزندان خود بر فراز اشتران دورگه روز ۲۳ رجب به هجرتسرای پیامبر سرازیر می شدند.

هر تیره‌ای پرچمی ترتیب داده، در پشت سر بزرگ عشیره حرکت می کردند، با شوق و اشتیاق زاید الوصفی وارد مدینه شده، به عتبه بوسی حرم از عرش برتر نبوی نایل شده، پیشانی ادب بر آستان حرم می سایدند، به مدیحه‌سرایی و صلوات خوانی می پرداختند.

رجبیون در حالی که اشک محبت بر چهره‌هایشان سرازیر است وارد حرم می شوند و همگان را تحت تأثیر قرار می دادند. شاهد این صحنه، اگر دلش سخت تر از سنگ خارا بود، بازهم عنان شکیب را از دست می داد، دلش آب می شد و اشک محبتش بر چهره‌اش روان می شد.

در آن ایام ازدحام و کثرت به حدی می رسید که شهر مدینه پاسخگوی آن جمعیت نبود.

رجبیون سه روز در مدینه اقامت می کردند و با یک دنیا عشق و صفا، خضوع و خشوع، به مدیحه‌سرایی و صلوات خوانی می پرداختند.

رجبیون در میان چکامه‌های خود پس از هر قطعه‌ای این دو بیت را تکرار می کردند:

مرحباً بک یا محمد

مرحباً مرحباً فی مرحباً

یا هلالاً هلّ من وادی القبا

یا من أظهر الدین و بنی

آن‌ها این چکامه را آنچنان با سوز و گداز می خواندند که هق هق گریه در فضای مدینه طنین می انداخت.

محفلی که رجبیون در مسجد النبی برگزار می کردند، آنقدر با هیبت و شکوه بود که تماشاگران به شدت به این محفل نورانی جذب می شدند. نفس‌ها به شماره می افتاد و موی بر بدنشان راست می شد و سیل اشک بر صورتشان جاری می گشت.

شب معراج

رجبیون در شب چهارم حضورشان در مدینه که مصادف با شب معراج بود (۱) بعد از ادای نماز عصر، در میدان باب الرحمه گرد می آمدند. یک نفر خوش صدا بر فراز منبر می رفت و با لحن شیرین و نغمه‌های دلنواز خود منظومه‌های پر محتوا و هیجان انگیز معراجیه‌را می خواند و دل‌های عاشقان و شیفتگان خاندان رسالت را به وجد می آورد و آتش عشقشان را شعله‌ور می ساخت.

در شب معراج، در اثر کثرت زائران، داخل مسجد و اطراف آن آکنده از جمعیت و شبیه صحرای عرفات می شد، تا غروب آفتاب ناله‌ها و نغمه‌های مؤمنان گوش جان را نوازش می داد.

برای پیشگیری از هر حادثه ناهنجار احتمالی به تعداد کافی سرباز و نیروی انتظامی در اطراف مسجد مستقر می شد، تا زائران با دلی مطمئن و خاطری آسوده به راز و نیاز پردازند.

در اطراف غربی حدیقه الرسول اجتماع پرشوری برگزار می شد و قاری زبردستی آیات روح بخش قرآن تلاوت کرده، منظومه‌های معراجیه و مولودیه می خواند.

پذیرایی با شربت

۱- بنا بر مشهور در میان امامیه، معراج پیامبر ص در شب هفدهم رمضان و بعثت آن حضرت در روز ۲۷ رجب بوده که عامه آن را شب معراج می‌دانند.

ص: ۱۲۰

چادر بزرگی در بیرون مسجد می‌زدند که در آن شربت تهیه می‌شد و از زائران حرم نبوی با شربت پذیرایی می‌کردند. به هنگام برچیدن چادر شربت، بر اساس یک رسم کهن، به خانه شیخ حرم، نایب حرم، اعیان و اشراف، خادمان و کارگزاران حرم، سربازان و مأموران انتظامی، و حدود ۲۰۰۰ خانه از اهالی مدینه، برای هر یک، دو یا سه پارچ شربت می‌بردند. هزینه این کار بر عهده مدیر خزانه بود.

رجیون در شب معراج بر اساس یک سنت قدیمی تا صبح در داخل مسجد النبی مشغول عبادت و اطاعت می‌شدند و اهالی مدینه در ناله و ندبه، آن‌ها را همراهی می‌کردند.

بدرقه رجیون

در پگاه بیست و هفتم رجب، نماز صبح را با امام شافعی ادا می‌کردند. حدود نیم ساعت پس از طلوع آفتاب بر اشتران دو رگه خود سوار شده به وطن خود باز می‌گشتند و پس از وصول به میهن خود به جشن و سرور می‌پرداختند. از قدیم مرسوم بود که به هنگام مراجعت رجیون، همه اهالی مدینه از قلعه‌ها بیرون آمده، با ابراز احساسات زائران حرم نبوی را بدرقه می‌کردند.

زائران نیز با دلی آکنده از احساس و اشکی بر صورت روان، حرم نبوی را ترک می‌کردند.

در میان عرب‌ها زیارت قبر مطهر رسول گرامی (ص) را در شب معراج و ایام رجیون: «حج النَّبِی» می‌نامند.

ص: ۱۲۱

خبرهایی درباره حج

جدیدترین فتوای مفتی اعظم مصر:

عبادت بر اساس فقه شیعه جایز است

www.tebyan.net

// ۸۷

به گزارش شیعه آنلایین، شیخ علی جمعه گفت: برخی تلاش می‌کنند روابط میان شیعه و سنی را تیره کنند و به وحدت میان مسلمانان ضربه بزنند تا از این راه، به اهداف خود دست یابند. از همین رو، بنده با صدور فتوایی عبادت بر اساس فقه شیعه را جایز اعلام می‌کنم.

وی در ادامه گفت: باید اعتراف کنیم که شیعیان در حال حاضر از ما پیشی گرفته‌اند. از همین رو، ما می‌توانیم با آنان همکاری کنیم؛ زیرا تا وقتی شیعه و سنی یک قبله دارند، تفاوتی میان آنان نیست. شیعیان همواره در طول تاریخ، بخشی جدایی ناپذیر از امت اسلامی بوده‌اند.

شیخ جمعه همچنین افزود: پیروان مذهب تشیع در اصل طایفه‌ای پیشرفته هستند اما برخی افراد وجود دارند که برای ایجاد اختلاف، کتب شیعی بسیار قدیمی را می‌گردند تا برخی مطالب اختلاف برانگیز را استخراج کنند.

مفتی اعظم مصر در ادامه گفت: برخی نظام‌های سیاسی که از سوی وهابیان حمایت و پشتیبانی می‌شوند، تمام توان خود را به کار می‌گیرند تا روابط میان دو مذهب شیعه و سنی را تیره کنند.

گفتنی است، این اقدام قاطع و جسورانه مفتی اعظم مصر، ما را به یاد فتوایی مشابه از «شیخ محمود شلتوت» شیخ الأزهر می‌اندازد که پس از حدود ۳ سال مناظره با «سید شرف الدین عاملی» از علمای شیعیان جنوب لبنان، به مذهب جعفری به عنوان یکی از مذاهب اسلامی اعتراف کرد. این مناظره در دهه‌های ۶۰ قرن گذشته رخ داد.

فروش خانه به شیعیان عربستان حرام شد!

www.tebyan-hamedan.ir

۱۳۸۷ / ۸ / ۷

تعدادی از سایت‌های وهابی، فتوایی را منتشر ساخته‌اند که در آن، «عبد الله السعد المطیری» فروش مسکن و زمین به شیعیان عربستانی را حرام اعلام کرده است.

به گزارش شیعه آنلایین، به نقل از برنا، این عالم وهابی - که به سازمان القاعده وابسته است - در فتوای خود با تأکید بر حرمت فروش ملک و زمین به شیعیان، دلیل صدور این فتوا را «جلوگیری از تأسیس دولت شیعی در عربستان» و در نهایت «ایستادگی در مقابل از بین بردن دین اسلام» اعلام کرد!

این فتوا که با عنوان «پاسخی به مسلمانان و به خصوص تاجران» منتشر شده، در پاسخ به پرسشی مبنی بر استفتا پیرامون حکم فروش زمین و مسکن به شیعیان در عربستان صادر شده است.

در ابتدای این فتوا آمده است: «بر مسلمانان جایز نیست که به رافضیان، ملک یا زمین بفروشند و یا در این زمینه به آن‌ها کمک شود...»

امام جماعت مکه، شیعیان را تکفیر کرد

www.ayandenews.com

۱۳۸۸ / ۲ / ۱۶

در حالی که شیعیان عربستان در این کشور به شدت از تبعیض در رنج هستند «شیخ عادل الکلبانی» امام جماعت مکه، ضمن تکفیر شیعیان گفت: «شیعیان عربستان بیشتر از حقشان دریافت کرده‌اند.»
به گزارش ابنا، شامگاه دوشنبه، وی در گفت‌وگو با شبکه بی.بی.سی گفت:

ص: ۱۲۲

در حالی که شیعیان بیشتر از حقیقت را دریافت کرده‌اند، دائماً از وضعیت موجود شکایت می‌کنند.

وی در استدلال این اظهارات به دیدار ملک عبدالله پادشاه عربستان با اسیران شیعه که در پی حوادث مدینه بازداشت شده بودند اشاره کرد و افزود: شیعیان در اقلیت قرار دارند و باید از وضع موجود راضی باشند.

وی همچنین در ادامه این مصاحبه تلویزیونی به تکفیر شیعیان که به زعم خود مقدسات اسلامی را مورد توهین قرار می‌دهند پرداخت.

گفتنی است علمای شیعه در عربستان سعودی در هفته‌های اخیر در دیدار با مقامات سعودی نسبت به وجود تبعیض مذهبی و توهین‌ها بر ضد شیعیان اعتراض کرده بودند.

حملات و هابیان به زائران بقیع

www.farsnews.com

۱۳۸۷/۱۲/۷

خبرگزاری فارس: شبکه تلویزیونی «المنار» اعلام کرد: نیروهای امنیتی و ضابطان وهابی، با حمله به زائران حرم نبوی در شهر مدینه، یک جوان ۱۹ ساله شیعه را به ضرب گلوله به شهادت رساندند.

به گزارش خبرگزاری فارس، شبکه خبری «المنار» گزارش داد: عصر دو شنبه، در پی حملات نیروهای امنیتی به زائران حرم نبوی و بقیع، «زکی عبدالله الحسانی» ۱۹ ساله، به علت اصابت گلوله به ناحیه سینه، به شدت مجروح شد که پس از انتقال به بیمارستان ملک فهد شهر مدینه، به شهادت رسید.

این در حالی است که پایگاه اینترنتی رادیو عربی جمهوری اسلامی ایران و شبکه تلویزیونی «العالم»، از شهادت دو تن از زائران شیعه منطقه «القطیف» در حملات نیروهای امنیتی به زائران حرم نبوی و مزار امام حسن مجتبی ۷ در قبرستان بقیع خبر داد.

حال ده‌ها تن از مجروحان این حملات نیز وخیم گزارش گردید که در میان آنان نام علامه شیخ «جواد الحضری» از علمای شیعه به چشم می‌خورد.

نیروهای امر به معروف و ضابطان امنیتی، همچنین برخی از زوار را با چماق و آلات قتاله تیز و برنده مجروح کردند و به یکی از زائران جوان نیز حمله کردند که به جراحت شدید در دو چشم وی انجامید.

تعدادی از مأموران وهابی نیز در شهر قصیم، به اتوبوس‌های حامل شیعیان که از مدینه باز می‌گشتند، حمله کردند که به جراحت تعدادی از آن‌ها انجامید.

پلیس همچنین راهپیمایی مسالمت‌آمیز صدها نفری شیعیان منطقه «العوامیه» در شرق این کشور را که برای ابراز همدردی با زائران مدینه برگزار شد، سرکوب کردند.

از سوی دیگر، خبرگزاری غیر رسمی «اخبار سعودی» با اعلام خبر از سرگیری حملات به شیعیان در مدینه، در شامگاه دیروز (سه‌شنبه) گزارش داد: در سومین حمله به زائران حرم نبوی در کمتر از یک هفته، نیروهای ضد شورش عربستان، حرم نبوی و قبرستان بقیع را به محاصره در آورده و به ضرب و شتم زائران پرداختند.

وزارت کشور عربستان نیز از مأموران انتظامی و امنیتی این کشور خواست تمامی زائران شیعه را که از ساکنان مدینه نیستند، در اسرع وقت به شهرهای دیگر منتقل کنند.

همچنین هتل‌های مدینه موظف شده‌اند تمامی زائران شیعه را، حتی اگر مهلت اقامت آنان به پایان نرسیده باشد، وادار به ترک مدینه کنند. در پی این اقدام، شیخ «محمد علی العمری» رهبر شیعیان مدینه، از نیروهای امنیتی این شهر خواست، بلافاصله شیعیان

تبعید شده را به این شهر بازگرداند تا آرامش به مدینه برگردد.

ص: ۱۲۳

شبکه خبری «راصد» نیز با اعلام این خبر که پلیس به سوی هزاران تن از زائران شیعه حاضر در محدوده بین حرم نبوی و بقیع آتش گشودند، اسامی تعدادی از مجروحان حادثه دوشنبه را که ناشی از شکستگی یا اصابت خنجر و قمه بوده، منتشر کرد. بنا بر این گزارش، مجروحانی که اسامی آنها تا لحظه گرفتن خبر به دست آمده، به این شرح است: حیدر حسن الزایر (۱۸ ساله)، احمد علی الموسی (۱۸ ساله) و ساجد حسن الزایر (۱۸ ساله) از القطیف، اسامه حسین النمر (۱۴ ساله) از الدمام، مؤید محمد المعیرفی (۱۸ ساله) از مدینه، علی حسین الیوسف (۱۵ ساله)، حسین محمد البقشی (۲۳ ساله) و محمد بدر العلی (۱۲ ساله) از الاحساء، صادق علی الحرز (۱۸ ساله) از الاحساء نیز به علت اصابت سه ضربه خنجر به سینه و شکستگی نواحی مختلف بدن توسط نیروهای امنیتی و ضابطان هیئت امر به معروف و نهی از منکر، دچار جراحات وخیم شده است.

همچنین عقیل علی الشایب (۱۳) ساله از شیعیان ساکن مدینه نیز ربوده شده و تا کنون اطلاعی از وی در دست نیست. این حملات پس از آن آغاز شد که مأموران در شب رحلت پیامبر اسلام ۹ بدون دلیل خاصی با استفاده از بلندگو از زائران حرم نبوی خواستند که این مکان مقدس را ترک کنند و برای این کار به فحاشی به بانوان زائر و ضرب و شتم آنان متوسل شدند که زائران نیز با سر دادن شعارهای

«الله اکبر»

و

«هیئات منّا الذلّة»

به این حملات پاسخ دادند.

به گزارش خبرگزاری اخبار سعودی، وزارت امور رسانه‌های عربستان که «عبدالعزیز الخوجه» مسؤولیت آن را بر عهده دارد، با صدور اطلاعیه‌ای خطاب به تمامی رسانه‌های این کشور، از آنها خواست از پوشش خبری «حوادث بقیع» خودداری کنند و تنها به صدور اطلاعیه‌های صادره از سوی وزارت کشور اکتفا نمایند.

حمله وهابی‌ها به محله شیعه نشین در مدینه

www.bazyab.ir

۱۳۸۸ / ۱ / ۲۳

منابع آگاه عربستانی اعلام کردند جوانان وهابی، در اقدامی وحشیانه، بار دیگر به محله شیعیان در شهر مدینه منوره حمله کرده و به ضرب و شتم پیروان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) پرداختند.

به گزارش شیعه آنلاین، این منابع آگاه عربستانی در ادامه افزودند: بر اثر این حمله که توسط ۲۰۰ فرد وهابی انجام شد، دست کم ۳ جوان شیعه زخمی و راهی بیمارستان شدند. در این حمله، تعداد زیادی از خودروها و مغازه‌ها و دیگر ممتلكات شیعیان نیز آسیب دید.

گفته می‌شود حمله کنندگان چوب و چماق در دست داشته و به سمت شیعیان سنگ پرتاب می‌کردند. آنان که به اعتقاد خود کار درستی می‌کردند، هنگام حمله، شعار «الله اکبر» سر دادند و خواهان صدور فتوا برای جهاد بر ضد شیعیان شدند.

گفتنی است، افزون بر این حملات که در خیابان‌های این محله انجام شد، تعدادی از وهابی‌ها نیز با شکستن در منزل یکی از شیعیان، وارد منزل شده، دو تن از اعضای این خانواده را با چاقو مورد ضرب قرار دادند.

انتقاد روحانی شیعه عربستانی، از هتک حرمت شیعیان

www.farsnews.com

۰۵ / ۱۲ / ۸۷

شیخ حسن الصفار در گفت‌وگو با پایگاه خبری العالم، اقدامات غیرقانونی گروه موسوم به «امر به معروف و نهی از منکر» عربستان در هتک حرمت به زنان زائر شیعی در عربستان انتقاد کرد.

ص: ۱۲۴

شیخ صفار از «ملک عبدالله» پادشاه عربستان خواست برای پایان دادن به این اقدامات که آخرین آن‌ها توهین به زائران زن شیعه، در استان «قطیف» و «احسا» در بقعه مقدسه بود، اقدامات لازم را انجام دهد.

وی خواستار آزادی شهروندان شیعه بازداشت شده پس از «تحصن البقیع» و بازخواست عناصر و عوامل آن شد و نسبت به تهمت به زائران بازداشت شده و تبرئه تجاوزکاران ابراز نگرانی کرد.

این روحانی و عالم برجسته شیعی عربستان گفت: برخورد هیئت امر به معروف ونهی از منکر با میهمانان پیامبر (ص) و زائران بقیع و مقابر شهدای جنگ احد با اخلاق اسلامی، حقوق بشر و رویکردهایی که پادشاه عربستان در گفت و گوهای ملی-اسلامی و گفت و گوهای ادیان اعلام کرده است، منافات دارد.

شیخ صفار همچنین از تحویل زائران به دادگاه‌های قانون اسلامی برای زندانی کردن آن‌ها با تهمت‌های دروغین، به همان شکل که چندین بار برای زائران مدینه منوره و احساء و قطیف روی داده، انتقاد کرد.

وی تأکید کرد این گونه اقدامات، مراسم حج و عمره و سایر مراسم زیارت را در معرض آشوب، تنش‌های مذهبی و فرقه‌ای قرار می‌دهد و به بدنام کردن دولت عربستان در برابر میهمانانی که دولت برای رسیدگی و مراقبت از آن‌ها بسیار تلاش می‌کند، منجر می‌شود.

مقامات عربستان، اخیراً تعدادی از زائران مدینه منوره را طی تجمع اعتراض آمیز حدود ۲۰۰۰ زائر در مقابل مقر هیئت امر به معروف و نهی از منکر در کنار مسجد النبی بازداشت کردند.

متن بیانیه حضرت آیت الله مکارم شیرازی به مناسبت حوادث اخیر مدینه

www.bfnews.ir

۱۳۸۷/۱۲/۷

اطلاعاتی که از منابع مختلف به ما رسیده، نشان می‌دهد که چند روز قبل، جمعی از شیعیان احساء و قطیف برای زیارت به مدینه منوره رفته‌اند، هنگامی که زنان آن‌ها در کنار بقیع مشغول زیارت بودند، مأموران وهابی افراطی به آن‌ها توهین کرده و دشنام داده‌اند و این امر سبب درگیری با مردان شده است. سپس حدود دو هزار نفر از مردان آن‌ها در کنار حرم نبوی متحصن شده‌اند تا به این گونه کارها پایان داده شود، اما جمعی از همان مأموران با اسلحه به آن‌ها حمله کرده‌اند و عده‌ای را مجروح ساخته‌اند و جمعی را دستگیر نموده‌اند و سپس وهابیون افراطی به سراغ اتومبیل‌های آن‌ها رفته و اتومبیل‌های آن‌ها را تخریب نموده‌اند.

متأسفانه ما همواره ناظر اینگونه نابسامانی‌ها در مدینه منوره هستیم و اهانت‌های آن‌ها را به زائران ایرانی می‌بینیم، اما این بار، اهانت‌ها و آزارها متوجه شهروندان خودشان هم شده است، گویا این گروه اندک خود را مالک حرمین شریفین می‌دانند و هرگونه تحمیل بر دیگران را برخلاف تمام موازین اسلامی و بین‌المللی بر دیگران جایز می‌شمردند. سزاوار است همه مسلمین جهان و همچنین وزارت خارجه ما این مسأله را به‌طور جدی، از طرق بین‌المللی دنبال کنند. چرا یک اقلیت کوچک متعصب افراطی هرکاری را که بخواهد در این اماکن مقدس که متعلق به همه مسلمین جهان است آزادانه انجام می‌دهد؟! آن‌ها چه حقی دارند که افکار خودشان را درباره زیارت قبور پیشوایان بزرگ اسلام بر دیگران تحمیل کنند؟! چرا اگر چند جاسوس بهایی در ایران دستگیر شود کنگره آمریکا به دفاع از آن‌ها بر می‌خیزد ولی در برابر این حوادث دردناک همه آن‌ها خاموشند؟! در ضمن آیا سزاوار است سازمان حج، دانش آموزان و دانشجویان پسر و دختر ما را به چنین منطقه ناامنی ببرد؟! طبق اطلاعات صحیح در سال گذشته این گروه از وهابی‌ها سی میلیون کتاب بر ضد شیعه منتشر کرده‌اند؛ این در حالی است که اجازه نمی‌دهند حتی یک جلد کتاب به عنوان پاسخ منطقی به ایرادات واهی آن‌ها منتشر شود. همه ما مسلمین، به‌خصوص همه شیعیان و دولت و ملت به عقیده اینجانب در

برابر این گونه مسائل مسؤل هستیم.

ص: ۱۲۵

متن پیام حضرت آیت‌الله صافی گلپایگانی درباره وقایع بقیع

www.chalesha.blogfa.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله تعالى: (وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ)

(بروج (۸۵): ۸)

علمای اسلام! اساتید! دانشگاہیان! فرهیختگان و رجال جهان اسلام!

بار دیگر فرقه‌ای که با اعمال جاهلانہ و واپس‌گرایانہ و ترور و آدم‌کشی‌های انتحاری و قتل پیر و جوان و صغیر و کبیر، چهره زیبای اسلام را مخدوش و وحشتناک جلوه می‌دهد و از جمله در حرمین شریفین و به اسم بی‌مسئولیت «هیأت امر به معروف و نهی از منکر!» با ایجاد ناامنی به حقوق انسانی و اسلامی اولیه مسلمانان تجاوز می‌کند، با عنف و شدت و قساوت تمام و به بهانه‌های واهی، هزاران انسان موحد بی‌گناه و زائران عاشق دل‌باخته را مورد هتک قرار داد و در این ایام - که به مناسبت ارتحال حضرت رسول اکرم ۹ حسب‌المعمول همه ساله، مسلمانان به ویژه شیعیان قطیف و احساء و شهروندان عربستان برای ادای عمره و زیارت به مدینه منوره مشرف شده‌اند - این فرقه قلیله که متأسفانه از ضعف حکومت، سوء استفاده می‌نماید به نام امر به معروف و نهی از منکر به زائران حرم، حمله برده و برخی را مورد ضرب و جرح و جمعی را دستگیر و به زندان انداخت.

روشن است که در هیچ نقطه از دنیا، این نوع برخورد با مردم بی‌دفاع، قابل قبول نیست و این گونه سوء رفتار نسبت به شهروندان فقط در نظام فعلی عربستان جریان دارد و عامل آن، این گروه عقب‌مانده‌اند که حتی با مظاهر علم و صنعت نیز مخالف‌اند. با کمال تعجب، حداقل حقوق بشر، در این کشور رعایت نمی‌شود و حتی مرکزی برای شکایت و تقاضای رسیدگی وجود ندارد. رفتار غیر عقلانی و دور از انسانیت این گروه جنایتکار، از دیگر بلاد و کشورهای اسلامی مثل پاکستان، افغانستان، عراق، الجزایر و نقاط دیگر نیز سلب آسایش و امنیت نموده و دیگران را نسبت به مسلمانان بدبین کرده است؛ این است اوضاع اسفناکی که هر انسان متمدّن را پریشان و نگران می‌سازد.

مایه تأسف است که نظام به اصطلاح حاکم بر حرمین شریفین، مقهور این فرقه بوده و در کمال ضعف و سستی، از تأمین امنیت حرمین شریفین، عاجز است و با این که می‌خواهند خود را در ردیف نظام‌های قانونی جهان معرفی نمایند، در برابر این همه بی‌قانونی و ناامنی و تجاوز به نفوس و نوامیس، سکوت کرده تا این هیئت مطلق‌العنان و خودکامه، آزادی‌های فردی را در کشور عربستان، از همه سلب و خودسرانه هر عمل وحشیانه‌ای را مرتکب گردد.

برای هر مسلمان که قداست حرمین را محترم می‌داند و می‌خواهد این مراکز مقدس، الگوی صلح و امنیت و رعایت حقوق افراد باشد، ادامه این وضع، نگران‌کننده و هتک حیثیات مقدسه اسلامی است.

اینجانب با محکوم کردن این اعمال وحشیانه و هتک حرمت مسلمانان بی‌دفاع و مظلوم که در جوار بارگاه ملکوتی و آستان فرشته یاسبان حضرت رسول اکرم و ائمه بقیع - علیهم جمیعاً سلام الله - رخ داده است از نظام حاکم بر حرمین؛ مخصوصاً از شخص آقای ملک عبدالله - که علی‌المسموع، از گردانندگان این برنامه‌ها و این اقلیت خشن و جاهل نگران می‌باشد و راضی به اعمال آن‌ها نیست - می‌خواهم به وظایف عالی خود در برقراری امنیت و حفظ حقوق شهروندان عمل نموده و بیش از این، فرصت ایجاد هرج و مرج و اخلال در امور را به اشخاص غیر مسؤول و جهّال ندهند و عواقب سوء این خودکامگی‌ها را در نظر بگیرند.

«و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم»

۳۰ صفر المظفر ۱۴۳۰

ص: ۱۲۶

لطف الله صافی

واکنش سریع ملک عبدالله به تماس حضرت آیت‌الله سیستانی

www.shia-news.com

۷ اسفند

همزمان با حوادث مدینه و ضرب و شتم شیعیان توسط عناصر افراطی، آیت‌الله سیستانی در اقدامی کم‌سابقه، با ملک عبدالله، پادشاه عربستان تماس تلفنی داشتند.

به گزارش خبرنگار «آینده»، سایت عراقی «الجوار» به نقل از حجت‌الاسلام و المسلمین سیدجواد شهرستانی، داماد و نماینده تام‌الاختیار حضرت آیت‌الله سیستانی، از تماس این مرجع تقلید شیعیان با پادشاه عربستان سعودی خبر داد.

به نوشته این منبع، پس از بروز حوادث ناگوار مدینه و ضرب و شتم و بازداشت شماری از شیعیان، آیت‌الله سیستانی در تماس تلفنی با ملک عبدالله خواستار آزادی زندانیان شد، که تنها چند ساعت پس از این تماس، ده‌ها تن از آنان آزاد شدند.

در حالی که معمولاً آیت‌الله سیستانی در موارد مختلف اقدام به صدور بیانیه می‌کنند، تماس با شاه عربستان، اقدامی کم‌سابقه بوده است.

گفتنی است، ملک عبدالله که از سه سال پیش و پس از ملک فهد رسماً پادشاه عربستان شده، در مقایسه با تندروهای سعودی، رابطه بهتری با شیعیان دارد.

پس از حوادث رخ داده در مدینه، اخباری نیز از دیدار شماری از علمای شیعه با ملک عبدالله منتشر شد.

قبله ۲۰۰ مسجد در شهر مکه، اشتباه است!

www.entekhabnews.com

/۲ /۱۰

روزنامه عربستانی «سعودی گازت» (Saudi Gazette) روز یکشنبه اعلام کرد قبله دویمت مسجد در شهر مکه نادرست است و از کعبه انحراف دارد!

به گزارش خبرگزاری انتخاب، به نقل از سعودی گازت، این مساجد به شکلی ساخته شده‌اند که نمازگزاران هنگام نماز به طور کامل رو به قبله نیستند.

سعودی گازت نوشت عمر برخی از این مساجد بیش از پنجاه سال است. انحراف این مساجد از قبله مسلمانان (کعبه)، هنگام مشاهده آن‌ها از بالای آسمان خراش‌های تازه‌ساز در شهر مکه، مشخص شد.

معاون وزیر امور اسلامی عربستان در گفت و گو با روزنامه «الحیات» کوشید این مسأله را کم‌اهمیت جلوه دهد و گفت: اشتباه اساسی وجود ندارد و اصلاحاتی در برخی مساجد قدیمی صورت گرفته است و به هیچ وجه به نمازها ایرادی وارد نیست.

به نوشته سعودی گازت، برخی ساکنان مکه و کارشناسان، پیشنهاد کرده‌اند که در این مساجد، قبله درست مشخص شود.

برخی دیگر پیشنهاد کرده‌اند اشعه لیزر بر بلندترین مناره‌های بیت‌الله الحرام نصب شود تا نمازگزاران، قبله صحیح را متوجه شوند.

عزل و نصب‌های عبدالله، عربستان را تکان داد

www.seminarnews.ir

ص: ۱۲۷

۱۳۸۷/۱۱/۲۶

تغییر ناگهانی و غیر قابل انتظار در کابینه و بدنه دولت عربستان سعودی

ملک عبدالله، پادشاه عربستان در اقدامی بی سابقه که یک خانه تکانی گسترده در کابینه و سایر پُست‌های دولتی این کشور محسوب می شود، چندین عزل و نصب پُر سر و صدا انجام داد که مهمترین آن‌ها، اخراج دوتن از مقامات مذهبی قدرتمند کابینه و منصوب کردن یک زن در وزارت خانه بود.

به گزارش سایت انگلیسی بی بی سی، یکی از اخراجی‌ها، رییس پلیس جنجالی امور مذهبی «هیأت امر به معروف و نهی از منکر» و دیگری یکی از بزرگترین قضات این کشور بوده است.

جالب تر این که برای اولین بار در تاریخ این کشور، عبدالله یک زن را به سِمَت معاون وزیر منصوب و رییس بانک مرکزی را با شخص دیگری جایگزین کرده است. این در حالی است که به گفته کارشناسان، چنین تغییراتی در دولت عربستان سابقه نداشته است. با این که عبدالله، به پادشاهی اصلاح طلب معروف شده، باب تریویلیان می گوید: سرعت تغییرات در چهار سال گذشته بسیار کند بوده است. از این رو، این تغییرات و انتصابات، بزرگ ترین خانه تکانی در تاریخ سیاسی و اجتماعی این کشور محسوب می شود. تحلیل القدس العربی:

این اقدام پادشاه عربستان، با واکنش‌هایی در رسانه‌های عربی روبه رو شده است؛ از آن جمله تحلیل جالبی است که روزنامه «القدس العربی» در این باره ارائه کرده است:

به گزارش خبرگزاری فارس، روزنامه «القدس العربی» با اشاره به انتقال ولی عهد سعودی به خارج از کشور، برای درمان سرطان، نوشت: تغییرات گسترده‌ای که پادشاه عربستان سعودی امروز دست به آن زد، از دید ناظران بین المللی یک تحوّل و اقدام مهم است.

این روزنامه چاپ لندن، با اختصاص عنوان نخست نسخه اینترنتی خود به این خبر، نوشت: ملک عبدالله بن عبدالعزیز، پادشاه عربستان سعودی، تصمیمی اتخاذ کرد که بر اساس آن، تعداد زیادی از وزیران برکنار شدند و رییس شورای عالی قضایی این کشور نیز به همراه شش تن از بزرگترین مفتی‌های عضو هیأت حکومتی افتای سعودی عزل شدند. به نوشته این روزنامه، این تحوّل‌ات از دید ناظران بین المللی، یک حرکت بر ضدّ سازمان‌ها و نهادهای حکومتی سعودی به شمار می آید که ناشی از ناتوانی این دستگاه‌ها در اجرای وظایف خود است.

این روزنامه می افزاید: این تغییرات، همزمان با تشدید بیماری سلطان بن عبدالعزیز، برادر پادشاه سعودی و ولی عهد وی انجام گرفت.

شاهزاده سلطان از سه ماه پیش برای درمان بیماری خود در اتریش، مغرب و آمریکا در رفت و آمد است.

القدس العربی، در ادامه تصریح کرده است: این تغییر، شامل تعدادی از وزیران، مسؤولان نهادهای نظامی و اقتصادی و انتصاب یک زن به عنوان معاون وزیر برای نخستین بار در تاریخ حکومت آل سعود بر عربستان است.

پایگاه اینترنتی «یوتیوب» نیز فیلمی از رقابت مقامات بلند پایه عربستان سعودی بر سر قدرت منتشر کرد که در آن با اشاره به بیماری سرطان ولی عهد این کشور، اقدامات شاهزادگان سعودی بر ضدّ یکدیگر، برای تصاحب مناصب بلند پایه به تصویر کشیده شده است.

پایگاه خبری ایلاف نیز در خبری اعلام کرده بود حکومت سعودی از رؤسای تمامی رسانه‌های حکومتی خواسته است برای پوشش خبری مهم، فردا [چهاردهم فوریه] در دفتر پادشاهی حضور به هم رسانند.

ص: ۱۲۸

پایگاه خبری «راصد» وابسته به شیعیان عربستان سعودی نیز درباره این تحولات گسترده در حکومت سعودی نوشت: پرسشی که اکنون پادشاه سعودی با آن مواجه شده، این است که آیا این تغییرات بی سابقه، که حتی گارد قدیم سعودی به عنوان یکی از قدرتمندترین نهادهای حکومتی را نیز در بر گرفته است، به درگیری بین قوای طرفین داخل حکومت خواهد انجامید؟

سلطان بن عبدالعزیز، ولی عهد سعودی، در سال ۲۰۰۵ میلادی یک عمل جراحی سرطان را پشت سر گذاشت و در آوریل ۲۰۰۸ میلادی برای انجام آزمایش‌های روتین به ژنو بازگشت.

اگر این ولی عهد ۸۵ ساله، پیش از پادشاه ۸۶ ساله این کشور بمیرد، باید ولی عهدی جدید، منصوب شود. تعیین ولی عهد از لحاظ رسمی بر عهده ملک عبدالله است، اما ملک عبدالله در سال ۲۰۰۶ میلادی، هیأتی جدید به نام «هیأت بیعت» متشکل از فرزندان و نوادگان ملک عبدالعزیز، مؤسس سلسله سعودی را برای تعیین ولی عهد و رهبری ایجاد کرد.

این هیأت، مجموعه‌ای بزرگتر از مجموعه هیأت مشاوران است که پیش از این ایجاد شده بود.

تغییرات انجام شده

مهمترین تغییرات به عمل آمده از سوی ملک عبدالله، بازنگری در تشکیل هیأت بلندپایه متشکل از ۲۱ عضو است. این تغییرات شامل وزیر آموزش و پرورش است، که شاهزاده فیصل بن عبدالله بن محمد برای تصدی آن انتخاب شد و فیصل المعمر نیز معاون او خواهد بود.

برای نخستین بار نیز یک زن به عنوان معاون وزیر آموزش و پرورش در امور زنان منصوب شد. عبدالله علی آل‌الشیخ از سمت وزارت دادگستری برکنار و شیخ محمد العیسی به جای وی تعیین شده است.

عبدالعزیز الخوجه، سفیر عربستان در لبنان نیز به عنوان وزیر فرهنگ و اطلاع‌رسانی این کشور منصوب شد. پادشاه عربستان همچنین «محمدالدوسری» را به عنوان رییس دادگاه عالی این کشور تعیین کرد و عبدالله الربیع نیز به عنوان وزیر بهداشت برگزیده شد.

صالح بن حمید به عنوان رییس شورای عالی قضایی، به جای شیخ صالح اللحدیان و همچنین شیخ عبدالله آل‌الشیخ به عنوان رییس جدید شورای مشورتی برگزیده شد.

این تغییرات، همچنین شامل تعیین شیخ عبدالعزیز الحمین به عنوان رییس جدید هیأت امر به معروف و نهی از منکر به جای شیخ ابراهیم بن عبدالله الغیث می‌شود، که این هیأت از مهم‌ترین نهادهای حکومت سعودی به شمار می‌آید.

بر اساس این گزارش، سرلشکر عبدالرحمان المرشد به عنوان فرمانده نیروهای زمینی این کشور منصوب گردید.

آیا عربستان به پایان وهابی‌گری می‌اندیشد؟

www.labbaik.ir

۱۳۸۷/۱۲/۷

یک موسسه تحقیقاتی فرانسوی با درج تحلیلی، اصلاحات اخیر صورت گرفته در کادر سیاسی عربستان سعودی را مقدمه پایان سلطه اندیشه وهابیت بر این کشور ارزیابی کرد.

به گزارش مونیتورینگ اخبار خارجی، بارا میکایل، پژوهشگر «موسسه روابط بین‌المللی و راهبردی» فرانسه (ایریس) با طرح این پرسش که: «آیا عربستان سعودی با در پیش گرفتن اصلاحات ریشه‌ای، به پایان وهابی‌گری در اداره کشور می‌اندیشد؟» به تحلیل

تغییرات اخیر در حاکمیت عربستان

ص: ۱۲۹

توسط ملک عبدالله پرداخته و تصریح می‌کند: ترمیم‌های صورت گرفته، از تغییرات ریشه‌ای در حاکمیت سعودی خبر می‌دهد. بنا بر این تحلیل، تغییرات تنها به دلیل ابعاد و گستردگی و ماهیت آن اهمیت ندارد و آنچه که بر اهمیت آن افزوده، این است که ملک عبدالله نخستین بار از زمان در اختیار گرفتن قدرت در اوت ۲۰۰۵ به تغییرات این چنینی اقدام کرده است. در ادامه این تحلیل آمده است:

با اصلاحات اعلام شده در ۱۳ فوریه گذشته، شاه سعودی تحولات قابل ملاحظه‌ای را در نظر داشته است. تغییرات در سه حوزه کلیدی «دین»، «قضا» و «نظامی و انتظامی» از بازبینی در اهداف نهادهای اداره کننده کشور حکایت دارد. بر این اساس، چهار وزیر کلیدی آموزش، بهداشت و درمان، اطلاع رسانی و دادگستری تغییر کرده‌اند. همین‌طور تغییراتی در رأس بانک مرکزی، شورای عالی قضایی، مجلس مشورتی، کمیسیون امر به معروف و نهی از منکر یا همان پلیس مذهبی، و کمیسیون ملی حقوق بشر رخ داده است.

علاوه بر این، شورای علمای اعلم کشور که در آن اصلی‌ترین علما حضور دارند، از این پس ۲۱ عضو خواهد داشت که تنها به مذهب تندروی حنبلی محدود نمی‌شود، بلکه اعضای آن از میان تمامی مذاهب اهل سنت برگزیده شده‌اند. همچنین ۷۹ عضو مجلس مشورتی که نوعی دستگاه قانون‌گذاری کم اثر محسوب می‌شود، تغییر کرده‌اند. تغییرات در این مجلس از چند جهت قابل توجه است:

- یک عضو خاندان سلطنتی به عضویت آن در آمده است.

- پنج تن از ۱۵۰ عضو مجلس را شیعیان تشکیل می‌دهند.

- میانگین سنی مجلس تغییر یافته و به جای ۷۰ سال قبلی فقط ۴۰ سال است.

ملک عبدالله همچنین در چهارچوب اصلاحات جدید، دو نهاد تازه دادگاه عالی اداری و دیوان کشور را ایجاد کرده است. همه این‌ها از تغییر خط مشی جدی خبر می‌دهد؛ زیرا تغییرات به ترمیم نهادها محدود نمی‌شود، بلکه جریان‌های عقیدتی و اشخاص را نیز در بر می‌گیرد. برخی از این اشخاص که به فرمان شاه سعودی از رأس نهادهای مهم کشور کنار گذاشته شده‌اند، اخیراً با اظهارات آتشین معروف شده بودند. از جمله این افراد باید به شیخ صالح الیهیدان اشاره کرد که در ژانویه گذشته، با صدور فتوایی، تظاهرات ضد صهیونیستی را منع و در فتوایی دیگر در سپتامبر ۲۰۰۸ قتل مسؤولان شبکه‌های تلویزیونی پخش کننده برنامه‌های «غیر اخلاقی» و «شیطانی» را حلال کرده بود.

این فرد که از سال ۱۹۹۲ در رأس «شورای عالی قضایی» قرار داشت، امروز با صالح الغیث جایگزین شده است. همچنین رییس کمیسیون امر به معروف و نهی از منکر که پلیس‌های مسؤول برقراری آداب و رفتارهای اسلامی در کشور را هدایت می‌کند و بر ساعات تعطیلی مراکز تجاری در زمان اقامه نماز نظارت دارد، تغییر کرده و از این پس شیخ عبدالعزیز الحمیرین بر آن ریاست می‌کند. این فرد در مصاحبه‌ای با شبکه العربیه که عمده سرمایه آن به سعودی‌ها تعلق دارد، پا را از چهارچوب‌های شکلی و نمادین فراتر گذاشته و اعلام کرده است که پلیس مذهبی تحت فرمان وی از این پس می‌کوشد «به دل همه شهروندان راه بیاید». البته این بدان معنا نیست که در عربستان شاهد فروافتادن عباها و چادرها و ظهور لباس‌های کوتاه خواهیم بود، اما از تغییری جدی در روند اعمال نظارت سختگیرانه پلیس مذهبی عربستان در دهه‌های اخیر حکایت می‌کند.

همچنین نباید حضور اولین زن در کابینه، به نام نوره فائر را به عنوان وزیر آموزش زنان فراموش کنیم که مستقیماً با وزیر آموزش و داماد ملک عبدالله، شاهزاده فیصل بن عبدالله کار خواهد کرد. اگر بدانیم

ص: ۱۳۰

صعود زنان در کشور سعودی به چنین سطحی از مدیریت دولتی تا چه حد سخت است، به اهمیت این تحوّل پی می‌بریم. این تغییر و تحوّل‌ات که در ماه‌ها و سال‌های آتی نیز با تحولاتی دیگر تکمیل خواهد شد، نشان از آن دارد که ملک عبدالله ۸۶ ساله می‌خواهد منافع کشورش را حفظ کند. همچنین این اصلاحات می‌تواند در راستای مقابله با خطراتی که سلطنت را از داخل تهدید می‌کند، ارزیابی شود. در این زمینه دو خطر اصلی وجود دارد:

۱. تندروی‌های مذهبی در عربستان که جوانان کشور را طعمه گروه‌های القاعده می‌کند که در سال‌های اخیر به عملیات تروریستی در کشورهای آمریکا، اردن، مصر، الجزایر، مغرب و خود عربستان دست زده‌اند و در صف تروریست‌های فعال در عراق قرار گرفته‌اند.

۲. ادامه نارضایتی‌ها از حکومت در استان‌های شرقی و جنوبی که خطر از دست رفتن کنترل دستگاه سلطنت بر این مناطق را در پی دارد. در این زمینه به ویژه باید به استان‌های شیعه نشین شرق اشاره کرد که تقریباً کل ذخایر نفتی عربستان را در خود جای داده‌اند. در چنین بستری، بحران مالی جهانی نیز که باعث کاهش ۷۰ درصدی بهای نفت شده، مزید بر علت گردیده است. در عین حال باید به محدودیت‌های تغییرات در عربستان نیز اشاره کرد. بر این اساس، سه وزیر امور خارجه، کشور و دفاع تغییر نکرده‌اند. در مورد سعود الفیصل، وزیر امور خارجه که از ۳۴ سال قبل در این سمت قرار دارد، با آن همه اسرار ملی و بین‌المللی که وی در ذهن دارد و روابط نزدیک وی با آمریکا، هرگونه تغییری دور از ذهن به نظر می‌رسد.

نایف بن عبدالعزیز نیز که از سال ۱۹۷۵ وزیر کشور است، به دلیل اداره مطلوب امور امنیتی کشور و به‌خصوص انهدام چندین سلول تروریستی در ماه‌های اخیر، غیر قابل جایگزینی است.

این گزارش تحلیلی، در پایان نتیجه‌گیری می‌کند:

اصلاحات در عربستان سعودی یک راهبرد و هدف را به ذهن متبادر می‌سازد و آن این‌که چگونه می‌توان کشور را از قید ایدئولوژی حکومتی رسمی؛ یعنی وهابی‌گری رها ساخت، بی آن‌که این عنوان به طور رسمی و دست نخورده باقی بماند. مسلم است که نمی‌شود یک شبه به ۲۵۰ سال برنامه سیاسی و اصول حکومتی رسمی پشت کرد و کشور را در خطر امنیت ملی قرار داد. اصلاحات در عربستان سعودی موجب دلگرمی، ضروری و برای آینده سلطنت حیاتی است. اما نباید درباره آثار آن فعلاً اغراق کرد. آنچه عربستان بدان نیاز دارد، جز تلطیف فضای اجتماعی، بهبود چشم انداز اقتصاد ملی، توسعه زیرساخت‌ها و صنایع است تا بتوانند در روزهای تمام شدن نفت، کشور را نجات دهند. اشتغال‌زایی نیاز دیگر این کشور است که در آن حتی دانش‌آموخته‌های جوان، امیدی ندارند و نرخ بیکاری به بیست درصد جمعیت کشور بالغ می‌شود. همه این‌ها به علاوه روشن شدن وضعیت جانشینی ملک عبدالله از این حکایت می‌کند که عربستان در مسیر اصلاحات راه درازی در پیش دارد.

تظاهرات در همبستگی با غزه حرام است!

www.hayat.ir

۱۳۸۷ / ۱۰ / ۲۳

به گزارش حیات، به نقل از «پرس. تی. وی»، (شیخ عبدالعزیز آل‌الشیخ) مفتی عربستان گفت:

ص: ۱۳۱

«هرگونه تظاهراتی که توسط ملت‌های عربی و اسلامی در حمایت از مردم غزه و محکوم کردن تجاوز صهیونیستی علیه غزه برگزار شود، حرام است و شرکت در آن جایز نیست؛ چرا که ارتباطی به ذکر و یاد خدا ندارد!

وی در پاسخ به سؤالی در مورد این که چه اقدامی به سود فلسطینیان غزه است، گفت: «سر و صدا کردن فایده‌ای ندارد؛ ولی ارسال پول و کمک می‌تواند مفید باشد. تظاهرات هیچ سودی نداشته و جز ایجاد هرج و مرج نتیجه‌ای ندارد.

آل‌الشیخ در بخش دیگری از سخنان خود ضمن تمجید از کمک‌های پادشاه عربستان به مردم غزه، خطاب به جنبش حماس گفت: «باید با هر ندای حقی که خواستار خیر و برکت مردم غزه است، همراهی کرده و آن را بپذیرید.»

در همین حال علمای الأزهر مصر در پاسخ به فتوای مفتی عربستان اعلام کردند که این فتوا باطل و غیرشرعی است.

روزنامه قطری «العرب» به نقل از علمای الأزهر مصر نوشت: «فتوای شیخ عبدالعزیز آل‌الشیخ از دید ما باطل و غیر شرعی است و هر کس که چنین سخنانی را می‌گوید در تجاوز و تعدی علیه ملت مسلمان غزه مشارکت دارد.»

علمای الأزهر از مفتی عربستان خواستند به فتوای دینی جنبه سیاسی ندهد و بر اساس میل و خواسته حاکمان، اقدام به صدور فتوا نکند و هرچه سریع‌تر این فتوا را پس بگیرد.

گفتنی است؛ شیخ «صالح اللحیدان» رییس شورای عالی قضایی این کشور نیز، پیش از مفتی کل عربستان، تظاهرات در همبستگی با غزه را «جار و جنجال» دانست که به ادعای وی «از باب فساد در زمین است!»

اللحیدان مدعی شد: «حتی اگر در تظاهرات اقدامات خرابکارانه هم صورت نگیرد؛ مانع می‌شود که مردم به یاد خدا باشند و شاید مجبور شوند به اقدامات خرابکارانه‌ای که هدفشان نبوده، دست بزنند.»

این مفتی سعودی مردم جهان را تشویق کرد به جای برگزاری مراسم و تظاهرات همبستگی، فقط برای مردم فلسطین دعا کنند!

القاعده سنی هم نیست؟!؟

www.ayandenews.ir

۱۰/۲۵

با وجود آن که مدت‌هاست از اسامه بن لادن خبری نیست، تا ماه‌های اخیر، او و معاونش ایمن الظواهری از طریق نوار صوتی یا ویدئویی، در برخی شبکه‌ها ظاهر می‌شدند و پیام‌هایی را به حسب حوادث و رویدادهای روز صادر می‌کردند. ممکن است برخی با اشاره به کاهش عملیات‌های تروریستی و انتحاری؛ چه در عراق و چه دیگر نقاط جهان، معتقد به مرگ القاعده باشند؛ با این حال کسانی که با تاریخچه این جریان آشنا هستند، می‌دانند چنین جریانی، که بیشتر از یک نگرش خاص مذهبی سرچشمه می‌گیرد، بعید است به این زودی از بین رفته باشد. از همین رو، عملکرد و مواضع این جریان در بحران غزه و نزاع میان یهودیان صهیونیست و مسلمانان سنی حماس، جای بررسی جدی دارد.

آن چه از پیام‌های رهبران القاعده تاکنون برمی‌آید، آن است که آنان خود را ضد آمریکا، اسرائیل، غرب، مسیحیت و یهودیت قلمداد کرده و همواره خود را مدافع مسلمانان در برابر فشارهای دشمنان غربی می‌دانستند. البته یک انتقاد به این گروه مطرح بود و آن این که آنان به دلیل پیروی از نگرش ابن تیمیه، شیعه را هم مردود دانسته و حتی پیروان این مذهب را بدتر از کفار تلقی می‌نمودند و ید طولای

ص: ۱۳۲

القاعده در شیعه کشی نیز حاکی از این رویکرد و احادیث غریب و جعلی وهابیان درباره اعطای بهشت در ازای قتل تعدادی شیعه بوده است.

با این وصف، این که در جنگ ۳۳ روزه میان حزب الله و اسرائیل، القاعده نه تنها از حزب الله دفاع نکرد، بلکه تاخت و تازی تبلیغاتی علیه حزب الله هم داشت، قابل تفسیر است؛ به این معنا که هرچند اسرائیل دشمن سیاسی القاعده است، زمانی که این دشمن با دشمن مذهبی القاعده- یعنی گروه شیعه حزب الله- اختلاف پیدا می‌کند، القاعده دست کم به حمایت از دشمن مذهبی خود پردازد.

اما آنچه در سرزمین‌های اشغالی و نبرد میان حماس و اسرائیل می‌گذرد، از این منظر هم قابل توجیه نیست.

القاعده، که پیشتر در برابر جزئی‌ترین امور مسلمانان و غربی‌ها موضع می‌گرفت، امروز در نبرد میان اسرائیل و حماس نیز ساکت و حداکثر بی طرف و تماشاچی است و نه تنها به عملیات انتحاری یا بمب‌گذاری علیه صهیونیست‌ها نمی‌پردازد، بلکه حتی از دادن کوچک‌ترین پیامی خودداری می‌کند.

جالب آن که علاوه بر این، باز در کاظمین دست به عملیات انتحاری می‌زند تا برای اندک زمانی هم که شده، افکار عمومی را از واکنش به جنایات اسرائیل غافل کند.

اگر القاعده دشمن سیاسی و عقیدتی اسرائیل و آمریکا و یهود است، آیا بهتر از معرکه غزه برای ضربه زدن به اسرائیل وجود دارد؟ آیا اکنون القاعده می‌تواند بهانه شیعه بودن حزب الله را برای حماس نیز مطرح کند، حال آن که حتی برخی گرایش‌های نزدیک به سلفیت و گاه مخالف شیعه هم در لایه‌هایی از حماس وجود داشته است.

مرور این پرسش‌ها، تردیدهای جدی در خصوص هویت القاعده به وجود می‌آورد؛ آیا القاعده یک جنبش انقلابی مبتنی بر اندیشه اهل سنت است؟ یا تنها یک بازیچه و ابزار دست برای بهره برداری منفی علیه مسلمانان؟

پیش از این، شاهد بودیم که در دهه ۹۰، مدتی پس از قدرت گرفتن انقلاب و جمهوری اسلامی در ایران که اسلام سیاسی امام خمینی (قدس سره) با رویکرد شیعی در جهان اسلام نزع گرفت و به تدریج نیرومندتر شد. آرام آرام جریان طالبان و القاعده در کشورهای اسلامی سنی تقویت شد تا از این رهگذر، آنچه که برخی آن را اسلام سیاسی ایرانی می‌خواندند، تضعیف شود. به‌واقع می‌توان گفت در مقطعی، برخی جوانان اهل سنت که به دنبال اسلام سیاسی بودند، گرایش زیادی به سوی جریان القاعده پیدا کردند و آن را ملجأ آمال خود دانستند.

اما امروز باید از این جوانان مسلمان پرسید، فارغ از شیعه کشی و مسلمان کشی جریان القاعده، اکنون که حتی در جدال سنی با یهودی نیز القاعده ساکت است، دیگر چه توجیهی برای حمایت از چنین جریانی وجود دارد؟ آیا القاعده سنی هم نیست؟ آیا دیگر هویتی برای القاعده مانده است؟

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

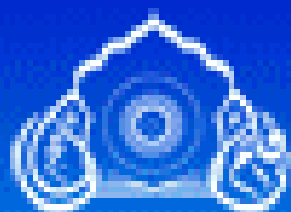
شماره حساب ۰۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

